

پوپولیسم،

بوندیسم،

استالینیسم،

کالبدشکافی "حزب کمونیست ایران"

فتح بابی شده است . باران الطاف "حزب کمونیست" بر ما نازل شده و باز هم یکبار دیگر بقول "مجاهدین مارکسیست" گذشته های نه چندان دور "مسئله ی حاد جنبش" شده ایم! و این برای ما که چند پیراهن در این رهگذر پاره کرده ایم رایحه ی آشنائی دارد . گویا "تقدیر" چنین است که هر مجموعه ای که به بن بست رسید دست و پنجه ای هم با ما آشنا کند و خشم افسار گسیخته ی خود را در جهتی رها کند که گویا بالاخره متضاد دیاکتیکی! خود را یافته است . "یافتیم، یافتیم!" ولی اگر گذشته ها ملاکی برای آینده باشد پیشا پیش باید گفت برایشان متأسفیم . از این نیز طرفی نخواهند بست . نزدیک يك سال است که رفقای ما در خارج نوشته ها و کنایه های غیر رفیقانه و حتی کینه توزانه ی نویسندگان نشریات مختلف "حزب کمونیست ایران" را ارسال می دارند . ما آن ها را دیده ایم و جوابی نداده ایم زیرا همه ، نوشته هائی بسی محتوا هستند که صرفاً بر حسب دستور "حزبی" نوشته شده اند . گویا به بخش های مختلف دائره ی نگارش دستور داده شده است که این دشمن را دریابند و کارگزاران نیز حسب الوظیفه و بر حسب بضاعت خویش در این صحنه ادای سهم کرده اند . پس از چندی رادیوی صدای حزب نیز به این کارزار پیوست و حساب ما را یکجانبه رسید . اکنون که بنظر می رسد دوستان هر چه داشته اند گفته اند و نکته ی مهم دیگری جهت "افشا" گری ندارند از آن ها اجازه می خواهیم که نظراتشان را جمع بندی کنیم و آن ها را لهم از جهت درستی گفتارشان در باره ی ما و هم از جهت آنچه که خود نوید می دهند به محك آزمایش بگذاریم . باشد که این نیز گامی باشد برای ریشه یابی دردها و شناختن ماهیت بخشی از چپ ایران . خواننده در انتهای این نوشته به این نکته واقف خواهد شد که چرا ما خرسندیم که در انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ این چپ به قدرت نرسید و چرا معتقدیم که اگر در تحولات آینده ، چپ ایران بدون تغییر عمیق در ماهیت به قدرت برسد وضعی بهتر

پول پوتیسیم در انتظار ما نخواهد بود .

رفقای ما در خارج از کشور انگیزه‌ی اساسی و دلائل تبعی نوشته‌های "حزب کمونیست" را در "اندیشه‌رهائی" شرح داده‌اند بنابراین ما در اینجا بدان‌ها نخواهیم پرداخت فقط از ذکر يك نکته ناچاریم و آن اینست که هنگامی که باید به وضع نابسامان چپ‌ایران برخورد کرد و علت شکست‌ها را دریافت و مشاهده کرد که پوپولیسم چه به روز جنبش آورده است رفقای حزب کمونیست ترجیح داده‌اند که اولین مقاله‌ی اولین نشریه‌ی شوریک خود را به انتقاد از سازمانی اختصاص دهند که بقول خود آن‌ها آنتی‌تر پوپولیسم بوده است . در این نوشته خواهیم دید که این کار بلاجهت نیست . "حزب کمونیست" در غرقاب پوپولیسم دست و پا می‌زند و لاجرم وحدت کمونیستی را بعنوان بزرگترین مانع خود می‌یابد . بخش مهمی از توده‌ی چپ در تجارب ملموس چند سال گذشته بسیاری از مشکلات را دریافت است دیگر خریدار همان خزعبلات گذشته ————— انحرافات بیشتر — تحت پرچم تازه برافراشته‌ی "حزب کمونیست" نیست و آلترناتیو دیگری را جستجو می‌کند . "حزب کمونیست" در این زمینه می‌نویسد :

"در این مقطع معین، با بر ملا شدن محدود نگرانی‌های سوسیالیسم خلقی و ورشکستگی عملی پوپولیسم در ایران، سازمان وحدت کمونیستی بیش از پیش به قطب و ملجا نوع معینی از پشیمانی سیاسی در "چپ" ایران تبدیل می‌شود . . . اگر يك انقلاب زنده و حی و حاضر با ندانم کاری‌های پوپولیستی به باد رود، پوپولیست سرگردان و مایوس می‌تواند در سازمان وحدت کمونیستی، یا لاقلاً تحت توجهات تائید آمیز آن، پروسه‌ی بازاندیشی در باره‌ی "انقلاب سوسیالیستی" بطور کلی و مجرد، جریان تسویه حساب با محدود نگرانی‌های "جهان سومی" پیشین خود، و بالاخره شکاکیت آکادمیک نوظهور خود را . . . بدون عذاب وجدان کاری نکردن دنبال کند . . . معافیت طلبان این دوره، که با ملاحظه خاصی خود را طرفداران "انقلاب سوسیالیستی" نام می‌گذارند، در سیمای سازمان وحدت کمونیستی تیره‌ی سیاسی و احترام به نفس خود را جستجو می‌کنند" ("بسوی سوسیالیسم، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، ص ۱۰) .

بخاطر مقاله با چنین خطری است که "حزب کمونیست" يك کارزار همه جانبه علیه وحدت کمونیستی را ضروری می‌بیند . آگاه یا ناخود آگاه و بدون يك جو بصیرت در دیدن ماهیت ترها، شوروی‌ها و عملکرد خود، فریاد می‌زند که "با اضمحلال تر (پوپولیسم راست) آنتی تر (وحدت کمونیستی) هم فلسفه وجود خود را از دست می‌دهد" . در يك فراخوان ملتسمانه به جنبش چپ می‌گویند ما را باور کنید، ما دیگر پوپولیست نیستیم، "در سیمای وحدت کمونیستی تیره‌ی سیاسی و احترام به نفس خود را جستجو" نکنید . ببینیم و محک بزنیم . در این نوشته روشن خواهد شد که آنچه خوبان همه دارند "حزب کمونیست" به تنهایی دارد . رفقا يك گام به چپ آمده‌اند تا ده گام به راست بردارند . این سمت یابی شوریک آن‌هاست، و از لحاظ پراتیک، اجازه دهید صفحات آینده این نوشته معرف خصائص آن‌ها باشد .

نوشته حاضر شامل سه مبحث خواهد بود :

- ۱- نگاهی به رده‌ی "بسوی سوسیالیسم" علیه انتقاداتی که ما به شوروی انقلاب دموکراتیک "امک" داشته‌ایم .
- ۲- بررسی انتقادات "حزب کمونیست" از نظرات سازمان وحدت کمونیستی .
- ۳- نگاهی پیرامون تشکیل "حزب کمونیست ایران" نقطه نظرات و پراتیک حزبی .

پیرامون تئوری انقلاب ایران و برخورد به نظرات "ا.م.ک"، "ج.ک.ا"

(نگاهی به ردیه "بوی سوسیالیسم")

نوشته ای توسط سازمان ما در نقد نظرات "امک" انتشار یافت (*). در این نوشته ادعا شده بود: دلائلی که "امک" برای دموکراتیک خواندن انقلاب ایران ارائه می دهد صحیح نیستند چه اولاً معلوم نمی شود مقصود ایشان از "انقلاب ایران" کدام انقلاب است و ثانیاً این دلائل بر حسب خلق و خوی نویسنده یا نویسندگان و فصل های مختلف نوشته هایشان دائم التغییر یا دائم التوضیح بوده و در قسمت هایی با هم متضادند، و ثالثاً اگر آخرین تنوع را توضیح اصلی بدانیم این ها درست به عکس خود حکم می کنند یعنی ثابت می کنند که انقلاب اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است و هر انقلاب دیگری صرفاً یک انقلاب سیاسی است.

قصد ما از انتشار آن نوشته این بود که حال که ظاهراً "امک" می کوشید از سنت پوپولیستی پیروی به ایشان نشان دهیم که هنوز بند هائی - و شاید اساسی ترین بند ها - را به پا دارند و ایضا نشان دهیم که بین تغییرات کمی و مدرج در فاصله گرفتن از پوپولیسم با تغییر اساسی و کیفی و انقلابی در مفاهیم پوپولیستی راهی است دشوار اما پیمودنی. برخی از ما خود چنین مسیر هائی را پیموده بودیم و سازمان در آن زمان نا شناخته و تازه کار "امک" را از چنین امکانی مستثنی نمی دانستیم. هم اکنون قبل از آن که پیچش های عصبی رفقا ما را متهم به پارتالیسم و لحن پدران کند به آن ها توضیح می دهیم که اگر در این نوشته مانند آن دوستان به ریک ترین دشنام ها متوسل نمی شویم نه از روی غریزه ی پدري، بلکه به این خاطر است که میان فرهنگ پرولتری و مادیون پرولتری تفاوت قائلیم، و به همان اندازه مهم، آن ها را در اردوی دشمن نمی بینیم. غرض از نقد، افشاگری نیست. نشان دادن نکات مثبت و منفی است به امید تقویت نکات مثبت و کمک به تصحیح نکات منفی. اگر این پدر سالارانه است، باشد. بنظر ما صرفاً رفیقانه است و راه درست انتقاد. اگر مباحثی که مورد طرح است صرفاً مربوط به "امک" و گذشته ها می شد مطلقاً نیاز به بحث بیشتر نداشت اما اکنون که با هزار و یک ایما و اشاره و تردستی کوشش می شود که ثابت شود "شورسین های" امک بر تارک "حزب کمونیست" نشسته اند و سری شایسته برای بدنی نیازمند فراهم آورده اند، مباحث مطروحه نه به جمعی محدود بلکه به یکی از سازمان های مبارز جنبش و بنا بر این به جنبش مربوط می شود و معنای بلا فاصله می یابد و از آنجا که ظاهراً تمام نقطه نظرات امک در بست توسط حزب کمونیست پذیرفته شده است اجباراً هنگام خطاب آن ها را یکی می گیریم. سردبیر ارگان شوریک حزب کمونیست یکی از دلائل برخورد های "حزب کمونیست" به ما را همین جزوه ی در نقد امک ذکر کرده و اظهار داشته اند که اول وحدت کمونیستی به ما (امک؟ حزب کمونیست؟) پرداخته است. با این وصف تصور می کنیم در نوشته حاضر می توان رفقای حزب کمونیست را مخاطب قرار داد.

ماهیت انقلاب ایران

یک بخش مهم از مجادلات ما و بخش مهمی از چپ ایران بحث در تبیین ماهیت انقلاب ایران است. مسلماً این یک بحث لغوی نیست. یک سازمان بر حسب این که هدف را چه و کجا تعیین می کند استراتژی خود را مشخص می کند. تاکتیک ها، برنامه و سیاست روزمره، میزان دوری و نزدیکی با سایر نیروهای اجتماعی، شعارها و تدابیر همه قاعده تا بعضی از این اصل هستند. این یک تعلق خاطر به این یا آن فرمول بندی، به این یا آن واژه نیست. بلکه تعیین کننده مسیر راه است.

* این نوشته تحت عنوان "نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست" که توسط یکی از رفقا تهیه و تنظیم شده بود، در پائیز سال ۶۱، بطور وسیع منتشر شد. در مقدمه این نوشته قید شده بود که مطالب آن در مجموع در رد نظریه انقلاب دموکراتیک و تبلیغ انقلاب سوسیالیستی بیانگر نظر سازمانی است و در جزئیات و تأکیدات حاوی "نظرات سازمانی" نیست.

مائوتسه دون معتقد به انقلاب تمام خلقی بود. بر مبنای این اعتقاد که عمیق بود و پیگیرانه دنبال می شد، استراتژی سازش طبقاتی وی نه تنها اجرا میشد بلکه وی حاضر شد که کمونیسم را که یک تعلق خاطر و یک ملاحظه سیاسی از لحاظ حمایت قدرت های جهانی برای او محسوب می شد و دارد که ایده های سازش طبقاتی را تبلیغ کند. در اندیشه ی مائوتسه دون میان بورژوازی و پرولتاریا تضاد آشتی ناپذیر وجود نداشت. امروز حتی پوپولیست های ما به این تصور می خندند ولی تا همین چند سال پیش لشکر مائوتیست های علنی از جمع همه ی لشاکر انبوه تر بود. هنگامی که ما دفتر "اندیشه ی مائوتسه دون و سیاست خارجی چین" را که در سال ۵۳ نگاشته شده بود در سال ۵۶ منتشر ساختیم، ملحد واقعی شناخته شدیم اما این امر مانع از این نشد که امروز ادعاهای همان نوشته ی گهرآمیز برای چپ ایران اظهر من الشمس تلقی شود. با این همه مائوتسه دون به نظریه پردازان جنبش کنونی ما یک رجحان داشت. او سعی می کرد در انطباق عمل و تئوری خویش، مارکسیسم را وادارد که به زبان وی سخن گوید. دوستان امروزی ما اساسا کاری به این کارها ندارند. تئوری انقلابشان هر چه که هست یک چیز می گوید و پراتیک روز مره شان چیزی دیگر. از یک طرف انقلاب دموکراتیک را می طلبند چون جامعه و طبقات به نظر ایشان برای پذیرش سوسیالیسم آماده نیست و از جانب دیگر نه تنها همه ی نیروهای اجتماعی دیگر بلکه همه ی سازمان های چپ را دشمن خود و ضد انقلاب (کدام انقلاب؟) می شمارند. معلوم نیست اگر ایشان می خواهند به تنهایی انقلاب کنند چرا یک انقلاب اساسی نمی کنند و اگر جز این است و دموکراتیک خواندن انقلاب به معنا و مستلزم شرکت سایر نیروها در انقلاب است دیگر ضد انقلابی دانستن (نیروهای شرکت کننده در انقلاب) چه معنا دارد.

در نوشته ی "نقد نظرات..." انتقاداتی مطرح شده بود که نویسندگان "حزب کمونیست" را برآشفته است. مقادیـر هنگفتی مطلب ظاهرا در رد انتقادات آورده شده است و ده ها مطلب ناوارد دیگر در مجادله گنجانده شده تا شاید خواننده کم حوصله را از پیگیری انتقادات باز دارد. ما برای روشن شدن بحث رؤس انتقادات خود را بصورت سؤال تکرار می کنیم:

۱- آیا حقیقت دارد که "امک" می خواهد به اتفاق جملگی دهقانان علیه نظام کنونی انقلاب کند؟

۲- آیا واقعیت دارد که به این علت - یعنی ضرورت شرکت همه ی اقشار دهقانی در انقلاب - امک حرکت بسوی سوسیالیسم را غیر مقدور می داند؟

نقل قول های زیر چنین معنایی می دهند. "حزب کمونیست" باید نظر دهد که آن را هنوز هم قبول دارد و یا ایمن که آن ها را غلط می داند.

"ضرورت حرکت (پرولتاریا) به اتفاق جملگی دهقانان قبل از هر چیز از ضرورت رفع موانع سیاسی معینی مایه می گیرد که خود را بصورت عدم آمادگی پرولتاریا برای حرکت بسوی سوسیالیسم آشکار می کند" (تاکید در اصل است). این جمله بجز آنچه که بصورت سؤال های ۱ و ۲ آمد معنایی نمی دهد. نمی دانیم رفقا آن را اکنون قبول دارند یا نه. صرفا برای آن که رفقای کم تجربه تر آن ها بدانند که این یک اشتباه قلمی نبوده است یک نقل قول دیگر می آوریم و منتظر جواب می مانیم.

"آنچه به انقلاب دموکراتیک روسیه - و به این معنا به انقلاب ایران - خصلت بورژوازی می دهد، وجود دهقانانی است که پرولتاریای روسیه ناچار است ابتدا به اتفاق جملگی آنان حرکت کند" (تاکید از ماست).

آیا این ها نقل قول از مقدمه ی بر "هفت مقاله درباره مسئله ارضی" هستند یا نیستند و تحریف اند؟ اگر تحریف نشده اند آیا آن را اکنون قبول دارید یا نه. اگر نه پس ده ها صفحه خلط مبحث و دشنامی که آقای مـح در "بسوی سوسیالیسم" بـط می دهد که گویا نظرات "امک" را تحریف کرده ایم قاعدتا نثار خودشان می شود. ما به اندازه ی ایشان نه حوصله داریم و نه خوانندگان را علاقمند به آن می دانیم. این ادعای شما بوده است. آیا آن را پس گرفته اید؟ مبارک باد. و این درست آن چیزی است که هدف ما از نقد بوده است. ما اما بیشتر خوشحال میشدیم و برای شما به صداقت نزدیک تر بود اگر می گفتید که اشتباه کرده ایم و:

۱- دیگر مایل نیستیم به اتفاق جملگی دهقانان حرکت کنیم چون دهقانان مرفه استثمار نمی شوند و یا خود استثمارگرند و جزء بورژوازی ده هستند و ما قصد بسیج آن ها را نداریم و دیگر منتظر "فرجام یافتن تجزیه ی دهقانان" هم نمی مانیم.

۲- چون دیگر چنین خواست و توهمی نداریم لهذا آن را "مانع سیاسی" برای حرکت پرولتاریا بسوی سوسیالیسم نمی دانیم و دیگر رابطه ی علت و معلولی بین انقلاب دموکراتیک و ضرورت حرکت به اتفاق جملگی دهقانان قائل نیستیم (۱).

۱- یک تفسیر دیگر - و بدتر - از نوشته ی فوق می تواند این باشد که چون پرولتاریا سوسیالیسم نمی خواهد ولی اساس کار، قدرت یابی پرولتا -

آقای حکمت کما بیش و بتدریج نکات فوق را قبول کرده است . یعنی در جواب اخیرش بمانده ها صفحه دشانم داده که قصد حرکت به اتفاق جملگی دهقانان را ندارد ، ولی متأسفانه فراموش می کند به خواننده ی سمج توضیح دهد که نقل قول های بالا و ده ها نمونه ی دیگر از کجا گرفته شده اند . و اکنون حرف هایی می زند نافی جملات فوق . گفتیم این يك پیشرفت است و مبارك است . ولی آیا می شود به سادگی از فردی که صداقت و شهادت ثوریک نقد از خود را ندارد و برای استتار آن سفسطه می کند و دشانم می دهد و باصطلاح بدل میزند ، گذشت ؟ آری ، چون فرد مطرح نیست . اما حزب کمونیست همانطور که گفتیم لطفاً نظرش را در نفی و اعتراف به غلط بودن دعاوی فوق بدهد .

ما البته واقف هستیم که رد پیگیر این نکات برای "حزب کمونیست" چندان بدون عارضه نیست . و مسئله جای دیگری گریبان آن ها را می گیرد ، اما اگر فرض کنیم که رفقا اکنون اعتقاد پیدا کرده اند که این حرف ها مربوط به گذشته است و دیگر به آن ها التفات ندارند و نقل قول های فوق و ده ها مورد دیگر صرفاً اشتباه و یادگار پوپولیسم گذشته بوده است ، بنا براین باید مسائلی را که امروز برای آنها بعنوان موانع انقلاب سوسیالیستی مطرح میشود بدون خلط مبحث و گریزهای چندین و چند صفحه ای مطرح کنند و آنقدر همه ی مسائل را با هم مطرح ننمایند که شك و شبهه ی اختلاط تعدی پیش آید .

پس از نفی ضرورت حرکت به اتفاق جملگی دهقانان ، آنچه از زیر بنای دموکراسی در سیستم رفقا می ماند ، يك مسئله — رویتهای است . رفقا معتقدند که برای حرکت بسوی سوسیالیسم شرایط دموکراتیک لازم است و چون تنها در چنین شرایطی است که امکان بسیج پرولتاریا وجود دارد . بعنوان يك مثال :

"نفی کامل دیکتاتوری حاکم در ایران و برقراری حقوق دموکراتیک در جامعه ضرورت حیاتی بسیج پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی است" .

در این محتوا می توان بیش از صد فراز و پاراگراف از نوشته های رفقا ارائه داد و فکر نمی کنیم هنوز آن را نفی کنند . نکته ی ما اینست که بنا براین دوشان لازم می دانند ابتدا انقلاب ضد دیکتاتوری کنند . به گفته ی صد بار تکرار شده ی خودشان روابط تولیدی را دست نخورده باقی بگذارند ، رویتهای دیکتاتوری را با دموکراسی عوض کنند (البته بعداً به درك رفقا از دموکراسی سهمگینی که از هم اکنون قلب ها را جریحه دار می سازد خواهیم پرداخت) . بسیار خوب . چون هدف مرحله ای برقراری دموکراسی است و چون :

"نفی کامل دیکتاتوری و برقراری دموکراسی مورد نیاز طبقه ی کارگر مستلزم نابودی کامل سلطه امپریالیسم است (انقلاب ایران و ، ، ، ، ص ۸) .

پس بخاطر عشق به برقراری دموکراسی اول باید باسلطه ی امپریالیسم جنگید (وارد بحث مقدم و تاخر مسئله نمی شویم کسه خود داستانی دارد) . بنا براین انقلاب ما بصورت انقلاب ضد سلطه ی امپریالیسم ظاهر میشود . باز هم فرض کنیم چنان باشد . این کار طبقه از عهده ی بورژوازی بر نمی آید . باید طبقه ی کارگر چنین کند . طبقه ی کارگر زمانی می تواند چنین کند که باز بنظر ایشان وسیعاً بسیج شده و حزب طبقه ی کارگر را بوجود آورده و قدرت سیاسی را گرفته باشد ولی متأسفانه این کار ، یعنی بسیج طبقه ی کارگر ، باز بقول خودشان در شرایط دیکتاتوری امکان ندارد ! يك چشم بندی سیاسی ؟ يك در هم گونی بی عافیت ؟ برای برقراری دموکراسی نیاز به چیزی هست که در فقدان دموکراسی میسر نیست . يك کلام می گفتند که بیائید با هم از خیر "انقلاب ما" بگذریم که نشدنی است . نه بورژوازی می تواند غلطی بکند و نه طبقه ی کارگر . مضحك نیست ؟ اگر این تراوشات فکری يك نفر بود مسئله ای نبود . اشکال اینست "حزب کمونیست ایران" هم آن را بعنوان رسم الخط پذیرفته است و حال ادامه ی سؤال های مشخص ما از حزب :

۳- آیا استنتاجات فوق از نظرات شما صحیح اند یا خیر ؟

۴- اگر نیستند کدام بخش از آن ها خطا هستند ؟

۵- آیا برای نفی دیکتاتوری و پیروزی انقلاب دموکراتیک خود احتیاج به کسب قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر آگاه دارید یا خیر ؟

ریا "بهر قیمت حتی تحت خواست های غیر سوسیالیستی است و این قدرت یابی احتیاج به نیرو دارد لذا با جملگی دهقانان و منجمله دهقانان مرفه متحد میشویم . اشاراتی که در نوشته های مختلف امک به عدم آمادگی پرولتاریا میشود و ادامه ی منطق اساسی پوپولیستی سازش طبقاتی برای کسب قدرت و نه سوسیالیسم ، این تفسیر را نیز محتمل می کند . انقلاب پرولتاریای غیر سوسیالیست و جملگی دهقانان . حقا این بجای "انقلاب دموکراتیک" چیزی نمی تواند باشد . اگر شکی هست در انقلاب بودن آن است نه در دموکراتیک بودن آن ! قدرت یابی پرولتاریای غیر سوسیالیست ترا اساسی حزب کارگر انگلستان است . اساس بر قدرت است نه بر سوسیالیسم .

۶- آیا کسب قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر آگاه نیاز به بسیج وسیع پرولتاریا و تشکیل حزب طبقه ی کارگر (حزب کمونیست) دارد یا خیر؟

۷- آیا بسیج وسیع پرولتاریا و تشکیل حزب طبقه ی کارگر- حزب کمونیست- در شرایط دیکتاتوری امکان دارد یا خیر؟

۸- آیا همانطور که گفته ایم در يك منطق دَوْرانی تقدم مرغ یا تخم مرغ گرفتار شده اید یا خیر؟ (۲) .

محتوای این سئوالات بطور مفصل در نوشته ی مورد اشاره ی ما آمده بود . آقای حکمت مانند چشم بندی که مچش گیر افتاده باشد در جواب مقدار هنگفتی فحش و ناسزا می گوید (که مورد انتظار است) و جوابی هم نمی دهد (که باز هم مورد انتظار است) . شما رفقای حزب کمونیست چه می گوئید؟ بما چه جواب می دهید؟ به باقی جنبش چپ چه می گوئید؟ و به همان اندازه مهم به اعضا و هواداران خود چه می گوئید؟

در این زمینه سخن بسیار می توان گفت . از جمله این که با استدلالاتی که در دموکراتیک بودن انقلاب ایران می کنید (مسئله وجود دیکتاتوری و سلطه امپریالیسم - منهای ضرورت حرکت به اتفاق جملگی دهقانان) :

آیا شما فقط امکان انقلاب سوسیالیستی در ایران را نفی می کنید و یا در تمام جهان تحت سلطه ی امپریالیسم و طبعاً "سوسیال امپریالیسم" که باز همان شرایط فوق را دارند . شما در حقیقت حکم می دهید که چون انواع امپریالیسم بر جهان حاکم است پس باید فعلاً از انقلاب سوسیالیستی در همه جا دست کشید . این دیگر يك ثوری نیست . يك ایدئولوژی است! بشر در قرن نوزدهم دنبال انقلاب سوسیالیستی بود ، شرایط عینی و ذهنی (که به آن خواهیم پرداخت!) هم آماده بود . در قرن بیستم با ظهور امپریالیسم "سرخ و سیاه" ، بشریت به قهقرا گریخت . گفت اینجا جای ما نیست . این امپریالیسم از آن شوخی ها نیست . فعلاً برگردیم و از اول شروع کنیم . بیچاره لنین که خیلی میل دارید شما را از نسلش بدانیم با وجود کار فراوان روی ثوری امپریالیسم ، این از دستش بدرفته بود و در سراسر آثارش فراموش کرده بود که بگوید حالا که دنیا امپریالیستی شده انقلاب سوسیالیستی منتهی شده است! چقدر کار او راحت می شد که معنای حرف خودش - سلطه ی امپریالیسم - را بفهمد و این را هم جزء دلایل دموکراتیک بودن انقلاب روسیه پیشنهاد کند . ما پیشنهاد می کنیم که این را شما بعنوان تراساسی انترناسیونال جدید التاسیس (سه و نیم؟) خود اعلام کنید : عصر ، عصر امپریالیسم است . اول باید در يك انقلاب با سلطه ی امپریالیسم مبارزه کرد و بعد در انقلابی دیگر با سرمایه داری . اول انقلاب دموکراتیک (ضد سلطه ی امپریالیسم) بعد انقلاب ضد سرمایه داری . اول باید سلطه ی امپریالیسم را از بین برد تا تازه به شرایط قرن نوزدهم بازگردیم ، و بعد انقلاب سوسیالیستی کنیم . این امپریالیسم اتفاق بدی بوده است که بر جهان سرمایه داری نازل شده است . می توان کاری به سرمایه داری نداشت اول سلطه ی امپریالیسم را از بین برد و بعد در يك "انقلاب بی وقعه" (ثوری ها و تفسیرهای انترناسیونال جدید انتها ندارد!) خود سرمایه داری را . ممکن است وحدت کمونیستی بگوید : " این دیگر انقلاب اجتماعی نیست ، این يك انقلاب آزاد بیخشم عصر حجر است ، این اصلاً توهم است و انقلاب نیست ، این جدا کردن ذات از جلوه است . این جدا کردن سرمایه داری از امپریالیسم است . این حاکی از نفهمیدن این مسئله است که امپریالیسم نفس سرمایه داری است ، این ثوری بودائی های ضد اجنبی است ، نظر بخش "معتقد" حزب الله است ، این توهم ملیون لیبرال است" . و ما یعنی شورسین های حزب کمونیست خواهیم گفت : ای "سفسطه بازان آخوندی" ! انقلاب که دیگر این نوع و آن نوع ندارد . این "مقوله بندی های اسکولاستیکی" کاری با پرولتاریا ندارد . چکار دارید چه انقلابی می کنیم . چه کار به اسمش دارید ، چه کار به ایدئولوژیش دارید ، آخر مگر نمی بینید پرولتاریا سوسیالیسم را نمی فهمد ، ای "ریاکاران" نکند شما طرفدار رژیم هستید که با ما مخالفت می کنید . نکند طرفدار "این یا آن جناح اپوزیسیون بورژوازی" هستید . شما فعلاً کاری به این کارها نداشته باشید .

۲- باین دَوْران توجه کنید (از کمونیست ها و جنبش دهقانی) :

"پرولتاریا برای رهایی زحمتکشان از یوغستم و استثمار فقط و فقط يك راه نشان می دهد : سوسیالیسم ، که خود در قدم اول در گسرو صرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست . (خوب توجه کنید اول باید قدرت سیاسی را گرفت ولی) پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی نیازمند شرایطی است که در آن مبارزه ی طبقاتی بگونه ای آشکارا آزاد و وسیع بر پایه ی آموزش سیاسی ، تعلیم و بسیج پرولتاریا گسترش یابد " .

یعنی تا شرایط خفقان هست پرولتاریا نمی تواند کسب قدرت کند ! مثل این که رفقا می گفتند دلیل این که انقلاب دموکراتیک است اینست که در شرایط خفقان انقلاب سوسیالیستی نمی شود . حال معلوم شد انقلاب دموکراتیک هم در شرایط خفقان امکان ندارد : برای کسب قدرت سیاسی یعنی انجام انقلاب دموکراتیک شرایط دموکراتیک لازم است !

بگذارید ما "انقلاب" کنیم، قول می‌دهیم "بی‌وقفه" یعنی با یک وقفه که البته مدتش را نمی‌دانیم آن را علی‌رغم نفهمی پرولتاریا، سوسیالیستی کنیم.

براستی تحسین انگیز است. ظهور یک انترناسیونال جدید از این با شکوه تر نمی‌شود. این سرنوشت محتوم کسانی است که هنوز نفهمیده‌اند بحث انقلاب چیست و دعوا را صرفاً بر سر لحاف ملا، بر حساب این که چه کسانی در قدرت بنشینند، می‌دانند. این یک دید جاه طلبانه است و نه انقلابی، دیدی سیاست بازانه است و نه مبتنی بر ضرورت تغییر در روابط تولیدی. البته می‌دانیم دوستان ده‌ها صفحه دیگر هتاک‌ها خواهند کرد و مانند نوشته‌ی قبلی ادعا خواهند کرد که در روسیه هم بعد از انقلاب سوسیالیستی روابط سرمایه‌داری باقی بود و حتی خود شما یعنی وحدت کمونیستی هم همین را گفته‌اید. در جواب می‌گوئیم اشتباه می‌فرمائید دوستان. نه لنین و نه ما چنین ادعای مهملی نکرده‌ایم. تمام سخن ما را نقل کنید تا قضیه روشن شود. این‌ها تحریف‌های شما از نظرات ما برای توجیه نظر — رات خودتان است. شما ما را یک می‌کشید تا چهره‌ی سوسیال دموکراتیک انقلاب خود را بیوشانید. به این مسئله یعنی نظر ما باز خواهیم گشت. فعلاً شما بما جواب دهید.

اما اجازه دهید ما نیز نظر خود را در مورد اشکال اساسی بیش شما که باعث این همه سردرگمی شده است بیان کنیم. شما مانند سایر پوپولیست‌ها از فرمول آشنای حرکت جمعی "خلق ایران" علیه "ضد خلق" حرکت کرده‌اید. بعد به تجربه دیده‌اید در این "خلق ایران" فتوای وجود ندارد و بورژوازی هم عنایتی به قرار گرفتن در اردوی خلق ندارد، آن‌ها را بطور مکانیکی حذف کرده‌اید ولی "نظری انقلاب" شما به همان صورت پوپولیستی سابق باقی مانده است. آرایش نیروها عوض شده است ولی نه نظری (۳). آن انقلاب بنیادین لازم در درک پوپولیستی شما از انقلاب که برای قسمت اعظم چپ ایران صرفاً اقدامی علیه سلطه‌ی خارجی (سلطه‌ی امپریالیسم) و بورژوازی کمپرادور (یادش به خیر!) بود (و می‌خواست همه‌ی خلق را بسیج کند تا به "بورژوازی ملی" کمک کند که تولید و توزیع را در دست گیرد — خنده دار نیست. عین نوشته‌ی چریک‌های فدائی خلق است. رجوع شود به ضمیمه‌ی ۱، بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقیضش نیروهای چپ) انجام نشده است. نظری همان نظری است. بورژوازی قهر کرده است پس اکنون وظیفه‌ی طبقه‌ی کارگر است که همان انقلاب کدائی را با همان مفهوم غلط و منسوخ را سا انجام دهد و این بار بدون کمک بورژوازی همان روابط بورژوائی را تجدید تولید کند. شما یک گام از پوپولیست‌های سنتی در نفی شرکت بورژوازی در انقلاب به جلو آمدید تا صد گام به عقب برگردید و "ایثار گرانه" همان روابط تولیدی را این بار به سرپرستی طبقه‌ی کارگر! تجدید کنید. شما هنوز نخواستید درک کنید چه اشکال ایدئولوژیکی باعث شده بود که در گذشته انقلاب تمام خلقی بخواید و اکنون نیز صرفاً بصورت "حذفی" "بورژوازی ملی" را کنار می‌گذارید و تصویری کنید که اشکال ایدئولوژیک شما، درک اساساً اشتباهتان از مارکسیسم و سوسیالیسم تصحیح شده است. شما در مفهوم‌تان از انقلاب، انقلاب نکرده‌اید. و در همان چار چوب پوپولیستی — دست و پا می‌زنید و خودتان را دچار تناقض می‌کنید. شما هنوز متوجه نیستید و این البته با پوپولیسم ناسازگار است که مسئله‌ی اساسی در هر اجتماع مناسبات تولیدی است و نه حاکمیت. بورژواها از نسل شیطان و کارگران از نسل الله نیستند که صرفاً دعوی حاکمیت داشته باشند. کارگرانی که در حاکمیت، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را تجدید کنند نفس بورژوازی هستند. "طبقه‌ی کارگری" که چنین کند نفس تجسم سوسیال دموکراسی است. فرض کنیم از دائره‌ی بسته مرغ و تخم مرغ به مشیت الهی خارج شده و حکومت را بدست گرفتید. حال برای "طبقه‌ی کارگر و زحمتکشانی" که نه برای سوسیالیسم بلکه صرفاً برای استقرار دموکراسی و نفی سلطه‌ی امپریالیسم بسیج شده‌اند چه می‌کنید؟ می‌گوئید آن‌ها را عوض می‌کنیم. این قاعده‌ی جواب شما خواهد بود. جوابی حاکی از نفهمیدن ابتدائی ترین اصول مبارزه‌ی کمونیستی و سوسیالیسم. جوابی حاکی از اراده‌ی گرائی محض، جانشین گرائی. جوابی حاکی از پهلوان نمائی عده‌ای "کمونیست" پدر خوانده‌ی

۳- باین نقل قول از رفیق جزئی توجه کنید:

"باین ترتیب در سیستم سرمایه‌داری وابسته تضاد اساسی سیستم، تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست، بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم در اینجا است که جامعه‌ی ما در مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد" ("مبهم ترین مسائل جنبش انقلابی"، ص ۷۰).
شما الفاظ بورژوازی ملی کمپرادور را بردارید و ببینید "نظری" پوپولیست‌های گذشته با امروز تغییری کرده است یا نه.
"انقلاب کنونی ایران با وجود حاکمیت سرمایه (بهر حال یک پیشرفت است) دقیقاً به اعتبار خصلت امپریالیستی خود انقلابی — دموکراتیک است. انقلاب ایران بلاواسطه سوسیالیستی نیست" ("انقلاب ایران و نقش").

طبقه‌ی کارگر • جوابی حاکی از قدرت‌طلبی عده‌ای ماجراجو که طبقه‌ی کارگر برایشان ابزار است • پایه‌ی قدرت است •
 جماعت حزب‌الله است • سوسیالیسم ، دوستان ، حرکت تاریخساز توده‌های طبقه‌ی کارگر است • سوسیالیسم نفس حرکت
 آگاهانه‌ی طبقه است • این طبقه است که سوسیالیسم را می‌سازد و نه مانورها و شعبده‌بازی‌های (رهبری!) عده‌ای
 ماجراجو که گویا اسب پر زوری گیر آورده‌اند تا ارابه‌ی قدرتشان را بکشد • این دید برگزیده گرایانه‌ی شما ، این رفتار آقا
 بالا سر مابانه‌ی شما ، توهین به طبقه‌ی کارگر ، نفی سوسیالیسم بعنوان یک حرکت آگاهانه ، یک دید کودتا گرایانه و بلانکیستی
 و شورى منگیستو هایلبرمریم است • طبقه‌ی کارگر آگاه بسیج شده و حاکمیت را بدست گرفته یک روز هم شما را تحمل نخواهد
 کرد • طبقه‌ی کارگری که آنقدر نیرو یابد تا حاکمیت سیاسی را بدست گیرد یا این نیرو یابی را تحت آگاهی سوسیالیستی
 کرده است که در آن صورت شما و هر نیروی مانع دیگری را "رفع" خواهد کرد و یا این نیرو یابی را تحت آگاهی غیبر
 سوسیالیستی ، ترید یونیونیستی سوسیال دموکراتیک ، لیبرالی و نظائر هم کرده است که در آن صورت دیگر "طبقه‌ی کارگر" به
 مفهوم تاریخی و انقلابی آن نیست • جماعت کارگران است • آلت اجرای مقاصد جناح هائی از سرمایه داری است • این
 نقل قول از انگلس را از منشاء خانواده و ۰۰۰ بار دیگر برایتان تکرار می‌کنیم :

"تا هنگامی که طبقه‌ی تحت ستم یعنی در حال حاضر پرولتاریا ، آنقدر پخته نشده باشد که به آزاد سازی خویش
 بپردازد ، در اکثریت خویش رژیم اجتماعی موجود را بعنوان تنها رژیم ممکن در نظر خواهد گرفت و از لحاظ سیاسی
 سکونی برای طبقه‌ی سرمایه دار ، و جناح افراطی چپ آن را تشکیل خواهد داد " •

و شما دقیقاً چنین دید و انتظار تحقیر آمیزی از طبقه‌ی کارگر دارید ، جماعت کارگری بعنوان پایه‌های قدرت شما ، و نه
 طبقه‌ی کارگر آگاه • ما در بخش‌های بعدی نشان خواهیم داد که این دید تا اعماق وجود شما رخنه کرده است • اساسنامه
 و قطعنامه های تان وحشت انگیزند • عده‌ای جاه طلب خود را در نقش رهبر عالم و آدم میان از هم اکنون براریک‌ی قدرت
 می‌بینند • امر و نهی می‌کنند ، دشنام می‌دهند ، هر که با ما نیست بر ما ست می‌گویند • دیگران را به دنباله روی (آری یا
 همین عبارت) از خود فرا می‌خوانند چون طاق آسمان باز شده است و در یک زمان امام خمینی و مسعود رجوی و انواع آقای
 مـح بر مردم فلک‌زده‌ی ایران نازل شده‌اند تا هر کدام ولایت بخشی از آنان را به عهده بگیرند • دو هزار و پانصد سال
 خفقان و استبداد حاصلی جز فرهنگی بدین پایه عقب افتاده نخواهد داشت • بیله دیگ ، بیله چغندر •

بنا بر این بحث اساسی در این نیست که درهم گوئی می‌کنید ، بحث در این نیست که مسئله‌ای را پیش شرط پیش شرط
 خودش می‌کنید ، بحث در این نیست که پوپولیسم خود را بزرگ می‌کنید ، بحث در این نیست که وقتی دستتان باز می‌شود فحاشی
 می‌کنید ، بحث در این نیست که از جواب طفره می‌روید • • • • بحث در این است که چرا این کارها را می‌کنید ، و جواب همان
 طور که گفتیم اینست که معدودی قدرت طلب هستید که می‌خواهید سوار بر نیروی کارگران به قدرت برسید • این را البته
 علناً نمی‌گوئید اما تزهایش را می‌دهید ، شورى درب و داغانش را وصله و پینه می‌کنید و از هم اکنون هم - خنده دار است
 هنوز قدرت نیافته ، چون بعد از کسب قدرت گریه آور می‌شود - وارد پراتیک آن میشوید •

و روی سخن ما در اینجا با اعضا و هواداران حزب کمونیست است • ما سئوالا تان را از رهبری شما کرده بودیم
 و در اینجا مشخصاً و بصورت شماره گذاری شده آورده ایم • جواب آن‌ها بط چگونه ، چه وقت و از چه مقوله‌ای خواهد بود
 مشخص نیست • ما شما را تشجیع می‌کنیم (و رهبری خواهد گفت تحریک ، می‌دانیم) که جواب بخواهید • آن همه دشنام
 مبنی بر "تحریف‌های" ما ، آن همه سخنان رکیک و اراط آمیز آقای مـح و رفقایش ، متأسفانه یا خوشبختانه موثر نیفتاده‌اند •
 باز ما همان سئوالا تان را داریم • باز هم تا زمانی که حکومت بدست آن‌ها نیفتاده تا از فعالیت سیاسی ممنوعان کنند (به
 این باز خواهیم گشت) همین حرف‌ها را در سایه‌ی اختناق جمهوری اسلامی خواهیم زد • نگاهی مجدد به نقد مـا
 از نظرات رفقا ببیند (اگر اجازه دادند و نفی بلد نشدید) تا ببینید چرا رهبران آنقدر سراسیمه شده‌اند ، چرا خود
 را مجبور به هتاک می‌بینند • چرا برنامه‌های رادیو را به بحث‌های یک جانبه چند دقیقه‌ای (افشای!) علیه ما اختصاص
 می‌دهند • رهبر بزرگ معنوی آن‌ها تقی شهرام ما را مانع اساسی نیت خود و "مسئله‌ی حاد جنبش" می‌دانست • چون با
 کشتار هایش ، با سرکوب‌گری هایش ، با دید مکانیکی و پوپولیستی اش مقابله کرده بودیم ، توهم عجیبش دراز بین بردن خرده
 بورژوازی! با کشتن رهبران آن را افشاء کرده بودیم (۴) • از اخلاف از انتظاری جز این نمی‌توان داشت • آنها باید چنین

۴- برای اطلاع بیشتر از این مسئله که بلاشک یکی از ناجعه‌های جنبش کمونیستی ایران بوده است و عکس العمل گسترده‌ی ما در مقابل این
 سرکوب به جزوه‌ی "مجاهدین مارکسیست" بنام "سائل حاد جنبش" و جواب ما بنام "مسئله‌ی حاد مجاهدین" رجوع نمائید • تاریخ

کنند ولی شما نیز باید از آن ها جواب بخواهید . شما باید آن ها را مجبور کنید که حرفشان را بوضوح بزنند . کـــه در مبارزه ی سیاسی وایدئولوژیک هوچی گری را کنار بگذارند و مثل آدم های معقول عمل کنند . ما نوشته های رفقای شما علیه خودمان را تکثیر کرده ایم و در اختیار یگانگ اعضا و هواداران خود گذاشتیم، نظر آن ها را خواستیم ، جواب های رفقا را جمع آوری کردیم و نوشته حاضر را بر مبنای نظرات آن ها تصحیح کردیم . اگر رفقای شما تعجب می کنند که چطـــور بر خلاف سایر سازمان چپ ، وحدت کمونیستی " در جای خود کما بیش ثابت است و نوسان نمی کند " (و بقول آن ها بر " درک انحرافی ثابتی از مارکسیسم و انقلاب پرولتری " برقرار است) درست به این خاطر است که ما جمعی هستیم که رهبری فکری ، روابط ارباب و رعیتی و خصوصیات دنباله روانه نداریم . یگانگ اصول اعتقادی ما یگانگ مواضع اساسی ایدئولوژیک و سیاسی ما ، طی بحث و با تأیید جمعی و به اتفاق نظر اتخاذ شده است و بنابراین " نوسان " نمی کند . ما به آنچه می گوئیم اعتقاد داریم . و باز بقول رفقای شما " به فراخور نیاز های رشد سازمانی و یا تبلیغاتی در آن تجدید نظر نمی کنیم " یعنی اپورتونیست و سیاست باز نیستیم . عده ای از ما برای جنگیدن و عده ای برای تزدادن خلق نشده اند . چیزی از کسی پنهان نمی شود و مشی سیاسی تحت دستور العمل ها ابلاغ نمی گردد . برای رهبری شما تصور چنین وضعی هم وحشت انگیز است ، تجسم لیبرالیسم است ، نفی تقدس رهبری است ، اما برای ما اساس درک از کمونیسم بعنوان یک حرکت آگاهانه است ، عامل باز دارنده ی اضمحلال است ، دلیل فقدان نوسان است ، اتحاد آگاهانه ی عناصر کمونیست است ، عامل ادامه کاری است و شرط صراحت و صداقت ثوریک است . شما این خصوصیات رفقای ما را که در صفوف سازمان کومه له فعالیت می کردند و جانشان را در این راه گذاشتند می شناسید . جواب سخنان ریک انواغ آقایان حکمت تازه وارد با شماست . پراتیک موفق کمونیستی برای ما مبارزه ی آگاهانه تا پای جان در راه پیشبرد عقاید و اهداف است . برای آقای حکمت در این است که به بنظر ایشان " یک گروه کوچک " در موقعیت ویژه ای قرار گیرد که برای یک سازمان بزرگ ثوری بدهد . برای ما اما ، از " کیفیت ثوری " گذشته ، موقعیت قابل غبطه ای نیست !

برای ما فروتنانه نیست که در این خصوص اطاله ی کلام دهیم . اما چون پای لنگ بحث آقای حکمت اجبارا باین مسائل باز شده است و با گوشه و کنایه های چندش آور ناشی از استیصال سعی در طرح مسائلی کرده است مربوط به سال های بسیار دور که احتمالا برخی از شما از آن اطلاع ندارید بطور مختصر باین مسائل اشاره می کنیم :

اقلیت کوچکی از ما تا ده سال پیش گروه مارکسیست لنینیستی مستقلی در جبهه ی ملی بودند ولی در طول کار باین نتیجه رسیدند که فعالیت جبهه ای در شرایط جامعه ی سرمایه داری و در مرحله ی تدارک انقلاب سوسیالیستی از جهت نظری و عملی درست نیست . این عده درست هنگامی که به علت شرایط ایران وضع جبهه ی ملی در حال رونق یافتن بود از آن جدا شدند و همه را از " موقع شناسی " خود متعجب کردند . خلاصه ی نظریات و تجربیات آن ها در نوشته ی " چه نباید کرد " منتشر شد .

هنگامی که سازمان چریک های فدائی خلق تنها سازمان کمونیستی مبارز در ایران بود همکاری عملی گروه اتحاد کمونیستی با آن ها شروع شد و پروسه ی تجانس نظری برای وحدت سازمانی با آن ها آغاز گشت . حاصل این پروسه ی تجانس کـــه بحث های مفصلی پیرامون مرحله ی انقلاب ایران ، نفی " سرمایه داری ملی " بررسی نقش مبارزه ی مسلحانه ، برداشست از مارکسیسم ، نقد استالینیسم و مائوئیسم بود از جانب ما مشروحا در سال های ۵۳ تا ۵۶ نوشته و منتشر شد . یادآوری کنیم که در آن دوران که اوج اشاعه ی مائوئیسم و استالینیسم در ایران بود اتخاذ و اعلام مواضع ما باز چقدر " موقع شناسانه " بود ولی ما اتهام الحاد را بجان خریدیم چون پروپولیسم را سد اساسی اعتلای جنبش چپ می دانستیم . چون فرصت طلب نبودیم و برای ارضاء خاطر رفقای فدائی حاضر به نوسان نبودیم چون معتقد بودیم باید با انحرافات مبارزه کرد نه این که فرصت طلبانه سکوت کرد . چون معتقد بودیم این بخشی از وظیفه و رسالت ماست . امروز آن نوشته های قدیمی ما بصورت تنها اسناد جنبش در رد ثوریک انحرافات از مارکسیسم باقی مانده است . امروز حتی رهبران شما هم در یک جمله ادعا می کنند که مائوئیسم و تروتسکیسم و استالینیسم را نفی می کنند (به همین سادگی و لابد با انتظار " دنباله روی " هواداران از سخنان نفز و موجز ایشان) .

در دوران بلافاصله قبل از انقلاب ، هنگامی که جنبش چپ یکپارچه در شیفتگی مبارزه علیه رژیم شاه در مقابل ملیـــون و مذهبی ها خلع سلاح شده و دم از اتحاد عمل با آن ها می زد ما وظیفه ی اساسی خود را در نقد و افشاء این انحراف

جنبش کمونیستی ایران هرگز این ارعاب و این مقاومت را از یاد نخواهد برد .

بستیم و تنها سازمانی بودیم که در نوشته های متعدد و مفصل ثابت کردیم مبارزه با رژیم شاه به معنای رفتن زیر پرچم زی نیست. باید صف مستقل چپ را بوجود آوریم و از هر گونه جبهه سازی امتناع کنیم. نظریات ما در این مبحث و خلا در دفتر "بحران جدید سیاسی اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" و نشریه "رهائی" شماره های ۱، ۲ و ۳ دوره ی دوم و نوشته ی "قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه" قبل از انقلاب آنقدر وسعت یافت که بخش مهمی از چپ آن روز ما را متهم می کرد که مارکسیسم را وسیله ای برای نفاق افکنی در "صفوف خلق" کرده ایم. باز کارزاری علیه ما به راه افتاد. برای آن ها دشوار بود که بفهمند چرا ما خمینی و باند او را فاشیست مسلک می دانیم، چرا رهبران جبهه ی ملی و نظائر آن ها را نه متحدین چپ بلکه بمثابه ی کسانی ارزیابی می کنیم که دعوای آن ها با رژیم شاه بر سر لحاف ملاست. جدال های درونی بخش های مختلف بورژوازی است:

"در آغاز عصر سرمایه داری که جنین های اولیه ی سرمایه داران و کارگران در حال بسته شدن بود و این نیروها در مقابل اشرافیت و فئودال ها نیروی چپ را تشکیل می دادند، همکاری آیند و - سرمایه داران و کارگران - امری طبیعی و از نظر تاریخی ضروری بود، اما رشد روابط سرمایه داری و جهانی شدن این سیستم، تنها آلترناتیو متری عصر را در همه ی جوامع بصورت آلترناتیو سوسیالیستی درآورد. در این شرایط، یعنی در شرایطی که تنها سوسیالیسم رسالت دارد، سخن از همکاری کارگران (و کمونیست ها بطور اعم) با سرمایه داران چیزی جز ادامه ی تخیلات گذشته، نمودار دید منشویکی و "تمام خلقی" نیست. اما جالب اینجاست که حتی اگر بنا بر این تفسیر، نوعی حمایت نیروهای چپ از بورژوازی "ملی" گذشته در ایران - مثلاً در سال های ۳۹-۴۲ بمنظور لاروسی بقایای فئودالیسم مجاز شده می شد، امروزه با تسلط پلانز سرمایه داری بر ایران، ادامه ی این همکاری چیزی بیش از دید منشویکی - رویزیونیستی، نمودار گویای تعلق ایدئولوژیک عیان به بورژوازی است و بس. این مسئله بسیار مهم است و افشاگر بسیاری از مواضع راست پوشیده در عبارت پردازی های چپ است. ما در اینجا وارد بحث نمی شویم که حتی در سال های ۳۹-۴۲ دنباله روی نیروهای چپ از بورژوازی "ملی" و فقدان آلترناتیو چپ، عدم کوشش جهت پیوند با مبارزات طبقه ی کارگر و کمک به اعتلاء آن و بالنتیجه کشاندن آن ها به زیر پرچم بورژوازی "ملی" چه فاجعه ای ببار آورد" ("بحران جدید"، ص ۴۵).

"۱- درك عنصر مرتجع و منجمله بورژوازی لیبرال، و يك كمونیست از ديكنا توری اساساً متفاوت است. برای كمونیست همه ی اشكال حكومتی و دولتی سرمایه داری، تجسم ديكنا توری - ديكنا توری طبقه ی سرمایه دار - هستند. كمونیست برای حصول امری می جنگد و سرمایه دار برای امری دیگر. این دو امر تنها در اسم - مبارزه با ديكنا توری - واستبداد - مشابهت دارند و نه در مفهوم.

"۲- اتحاد نیروهای متعارض، اتحاد نیروهایی که حداکثر خواست یکی، از حداقل خواست دیگری کمتر باشد، فقط می تواند به نفع نیروی عقب مانده تر باشد. چنین جبهه ای اتحاد در خدمت نیروی مرتجع است. نیروی متریقی در اینجا فقط نقش یاری رساننده به يك نیروی مرتجع علیه نیروی مرتجع دیگری را خواهد داشت. در امر مبارزه ی طبقاتی سودی نخواهد برد بلکه بخاطر حفظ اتحاد مجبور به تعطیل یا تخفیف آن نیز میشود.

"۳- تعدیل های صوری مبنی بر حفظ شکل ها در جبهه و فقدان هژمونی نیروی خاص، هیچ امری را در ماهیت تغییر نمی دهد. هژمونی بر حسب آرایش نیروها و توان آن ها تعیین می شود و نه قول و قرار، جز و لایه و قسم و آیه. حفظ شکل نیز در حالی که هژمونی مبارزه بدست دیگران است تنها حفظ صورت است. حفظ شکل است در خدمت شکل دیگر. در خدمت تشکیلی که بنا بر توان خود و آرایش نیروهای متحد، هژمونی خواهد داشت" ("بحران جدید"، ص ۵۲).

"قطبی شدن جامعه، بورژوازی "ملی" و بخشی از خرده بورژوازی را به راست رانده است. آن ها آلترناتیو خود را ارائه داده اند. در اینجا چپ نیز وظیفه دارد که آلترناتیو خود را ارائه دهد و نگذار که بخشی دیگر از خرده بورژوازی به راست کشیده شود و کارگران را نیز بدنبال او هام رفورمیستی بکشاند. تنها افشای حرکت راست کافی نیست. باید آلترناتیو داشت و آلترناتیو ارائه داد.

ما يك بار دیگر در حالی که بر ضرورت تقویت جنبه های رادیکال مبارزات دموکراتیک توده ای، بر لزوم افشای حرکت راست و تقویت جنبش چپ تاکید می کنیم، باز هم هشدار خود را تکرار می کنیم که این ها همه بخشی از حرکت نیروهای کمونیست را می سازد. نیروهای کمونیست به شرطی که شایسته این نام باشند قسمت عمده ی فعالیت و مبارزه

خود را جهت درگیر شدن در مبارزات حاد طبقاتی و پیوند با زحمتکشان اختصاص می‌دهند" ("بحران جدید"، ص ۷۲).

اگر بخواهیم میزان اصرار خود را بر این مشی نشان دهیم باید تمام دفاتر خود را تجدید چاپ کنیم و نشان دهیم که چرا چپ پوپولیست آن زمان ما را تروتسکیست و نفاق افکن در جنبش "خلق" می‌خواند. در مقابل این مواضع با سابقه ما چیزی بیش از فقدان اخلاق و صداقت است سخن آقای حکمت که:

"هیچکس نمی‌تواند بر مبنای پراتیک تا کنونی وحدت کمونیستی این سازمان را به گدائی دموکراسی از این یا آن جناح حکومت متهم کند، اما همه کس تلاش همیشگی وحدت کمونیستی برای متعهد کردن این یا آن جناح به اصطلاح "مترقی" در اپوزیسیون بورژوازی حکومت به صدقه دادن دموکراسی به توده‌ی مردم در فردای رسیدن به قدرت و رهبر تراشیدن از میان اپوزیسیون بورژوازی برای انقلاب را بخوبی در پراتیک این سازمان مشاهده می‌کند. آری وحدت کمونیستی آزادی را از حکومت گدائی نمی‌کند بلکه از این یا آن بخش و جناح اپوزیسیون بورژوازی گدائی می‌کند، و این سرنوشت اجتناب‌ناپذیر کسی است که می‌خواهد در انقلاب "فعال" باشد بی‌آن که "رهبر" باشد" ("بسوی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره ۱).

در جامعه‌ای که شیخ فضل‌الله نوری رهبر آزاد یخواهان صدر مشروطیت می‌شود، در جامعه‌ای که آیت‌الله کاشانی "فرد اول و کامل ملی کردن صنایع نفت" می‌شود، خوب البته ما هم بنظر عنصر شریفی مانند آقای مـ ح مدافع این یا آن جناح بورژوازی می‌شویم! سقوط اخلاق را حدی نیست. اگر اعتبار ما در جنبش چپ - که آقای حکمت آن را مانع راه خود تصور می‌کند - درست بخاطر مواضعی است که در گذشته علی‌رغم هیاهوی خلقیون گرفته‌ایم، و اگر هر چپ‌دیشعوری به این مسئله اذعان دارد، این‌ها هیچکدام در این بی‌اخلاقی اجتماعی ملاک نیست. کافی است آقای حکمت برای تکمیل تر خود احتیاج به حلقه‌ی گمشده‌ای داشته باشد و درجا چاپ بزند که "آری وحدت کمونیستی آزادی را ۱۰۰۰ از این یا آن بخش و جناح اپوزیسیون بورژوازی گدائی می‌کند! چرا؟! برای این که شیخ فضل‌الله رهبر آزاد یخواهان بود!

برای کسانی که به سنت نتگین استالینیستی در حذف و تغییر و تبدیل وقایع تاریخی آشنائی دارند این امر البته نازگی ندارد. برای آن‌هایی هم که می‌دانند در عین نفی اسمی استالین می‌توان از نظر خصوصیات یک استالینیست تمام عیار بود روش آقای حکمت تعجبی بر نمی‌انگیزد. نکته‌ی تعجب‌آور برای ما اینست که که مگر این "حزب کمونیست" حساب و کتابی ندارد؟ مگر لااقل چند نفر نوشته‌های افراد را نمی‌خوانند. آیا هیئت تحریریه نه در غسیرها، لااقل در صحت "فاکت‌های" مورد ادعا تحقیق نمی‌کند. باور کنید حتی در کیهان و اطلاعات هم هر خزبلی را چاپ نمی‌کنند. در اینجا بخصوص روی سخن ما با کومه‌له و رفقای با سابقه‌ی دیگری است که از مسائل گذشته بی‌اطلاع نیستند. آیا شما رفقا در حرارت "ضرورت مبارزه ایدئولوژیک" با جریان‌ی که بنظر بعضی از شما مانع راه رشد شما شده است حاضرید تا این حد پیش روید. دست انسان‌های ناآگاه و مغرض و بدور از صداقت را آنقدر باز بگذارید که هر چه می‌خواهند بگویند. آیا برای فریب توده‌های هوادار جوان و بی‌اطلاع خود حاضرید تا این حد به ابتدال در غلطید. آیا حتی فکر اعتبار نشریات خود را هم نمی‌کنید؟ دنیا، دوستان، آنقدرها هم که خیال می‌کنید شیر تو شیر نیست. اگر قرار بود مردم آنقدر نفهم باشند که نه از دیروز و نه فردا بخواهند چیزی بدانند حالا "پیگار" رهبر جنبش چپ ایران بود. یا جای پای جریان خوشنامی نگداشته‌اید. به این نقل قول ارزشمند از سردبیر محترمان توجیه کنید:

"نه این شیوه‌ی ما نیست. ما کمونیستیم. سفسطه‌ی آخوندی پیشکش جناح چپ جبهه‌ی ملی سابق. به هر حال آخرین نمونه‌ی تحریفات نیست. مبتدل‌ترین آن‌ها را باید در بخش‌های سوم و چهارم فصل اول کتاب پیچدا کرد. ما با ۳۰ صفحه تمام ریاکاری روبرو هستیم. به این نقل قول ۱۰۰۰ توجه کنید تا شما ملوک نویسندگی‌ی نگویند بختی را که موظف شده است برای خالی نبودن عریضه حتما چیزی علیه امک بنویسد مشاهده کنید" (همانجا).

این شیوه‌ی مرضیه‌ی آقای حکمت و "حزب کمونیست" در نقد است. خدا رحم کرد بغل دستشان ننگ نبود! از نظر تحلیل شخصیتی - اگر نه از نظر جامعه‌شناسی - جالب است بدین درجه از سخاوت و بدین حدت و شدت دروغ‌گفتن. بهر حال لابد عده‌ای از کسانی که گرایششان بسوی ما رفقا را ناراحت کرده بوده از ترس عاقبت کار جا زده‌اند. و این خود یک پیروزی است!

در انتهای این بخش یادآوری مجددی ضروری است. انتقادات ما به شورای انقلاب دوستان همانطور که گفتیم بلاجواب مانده است. تا زمانی که دوستان جواب ندهند در ابتدای هر بحث سئوالات را بصورت ۱ و ۲ و ۳ طرح خواهیم

د . ادعای امروز آن ها را در مقابل تزه های دیروزشان خواهیم گذاشت تا زمانی که اعتراف کنند که در هم گوئی می کرده اند ، اشتباه می کرده اند ، و در اثر انتقادات ما و دیگران و برخورد با واقعیات مجبور به تصحیح (فعلا صوری) مواضع خود شده اند . این کار جنبه ی سمبولیک دارد . باید دوستان بفهمند که نه می شود بدون نقد ، زیر گذشته ها زد و نه می شود از آشوب کنونی استفاده کرد و حرف هایی به دیگران چسباند که نمی چسبد . این يك برخورد " پدرانیه " است ، باشد . بنظر ما فقط معرف ارزش انتقاد است .



پیراهون انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک

(بررسی انتقادات "ج.ک.ا")

مسئله‌ی درك ضرورت انقلاب سوسیالیستی و بریدن از اوهام پوپولیستی و سوسیال دموکراتیک "انقلاب دموکراتیک" در جامعه‌ی تحت حاکمیت سرمایه داری "که یک بدعت ناشیانه و یادگار "انطباق خلاق اندیشه‌ی مائوتسه دون" به دنیای سرمایه داری بود، بعنوان یک دستاورد اساسی جنبش چپ ایران اکنون همه گیر شده است. بیش از شش سال از عمر ننگین جمهوری اسلامی می‌گذرد و در این مدت پروسه‌ی بازاندیشی در تئوری‌های گذشته و شیوه کارهای سرکوب‌گرا نه سنتی، علی‌رغم همه‌ی موانع "تشکیلاتی" در میان مبارزین چپ اوج گرفته است. از جمله ابزار این کار مرور بر نوشته‌های گذشته‌ی سازمان‌های مختلف و تأیید یا تکذیب آن‌ها در پرتو مسائلی است که در این شش سال و نیم روشن شده است. واقعیت محک نظر شده است و این بنظر ما طبیعی و درست است. ما همواره اعتقاد داشته‌ایم که برخورد ایدئولوژیک تنها راه نجات است. ما می‌دانستیم برخورد‌های سیاسی یا اپورتونیستی در کوتاه مدت برد دارند اما معتقد بودیم که اگر کمونیستی حتی یک لحظه پا روی اعتقاد خود بگذارد و خلاف آن بگوید دیگر شایسته‌ی این نام نیست. وی آغاز به سقوطی می‌کند که نهایت آن گنداب است. وی با این عمل نشان می‌دهد که میان او و سیاست‌بازان فرق اساسی وجود ندارد و اگر دعوائی دارند نه نشانگر یک مبارزه‌ی مقدس بلکه بیان‌کننده‌ی مبارزه جاه طلبان است. اشاره کرده‌ایم که بارها از ما انتقاد شده است که "موقع‌شناسی" کرده‌ایم. این را بجان خریدار بوده‌ایم. اگر حزب کمونیست اکنون در باره‌ی ما می‌گوید که "وحدت کمونیستی دستگاه فکری خود را برخلاف پوپولیست‌های سنتی ایران با التقاط عجولانه از نظرات مد روز ایمن و آن ابداع نکرده است. . . . و برخلاف بخش اعظم مخالفین کنونی ما، به فراخور نیازهای رشد سازمانی و یا تبلیغاتی در آن تجدید نظر نمی‌کند" این برخلاف نظر دوستان نه نشانگر بی‌توجهی فیلسوف ما بانه‌ی ما به رشد سازمانی بلکه نمودار آن است که ما رشد سازمانی را به هر قیمتی نمی‌خواسته‌ایم. برای ما سازمان مقدم بر ایدئولوژی نبوده است. ما ایمان داشتیم که حرف درست بالاخره گوش‌های شنوا را خواهد یافت. ما خواستار رشد قارچی سازمانی نبودیم ولی می‌دانستیم که در طول زمان به نحو اصولی به رشد سازمانی خواهیم رسید. و امروز نیز خرسندی ما مطلقاً به این لحاظ نیست. این را طبیعی و بحق می‌دانیم. خشنودی ما در این است که بخش مهمی از چپ ایران دارد مارکسیسم را در می‌یابد. عناصر آگاه حتی در سازمان‌های خود تحول ایجاد می‌کنند، کمتر فریب می‌خورند، کمتر مرعوب می‌شوند، "رهبری"‌های دگم را به مبارزه می‌طلبند و از آنچه که بر آن‌ها گذشت درس می‌گیرند. این اما هنوز آغاز کار است. این جنبشی است که شروع شده ولی هنوز موانع اساسی بر سر راه خود دارد. سنتی‌ها ارکان قدرت را به راحتی رها نمی‌کنند. حمله، دروغ، تحریف، سرکوب شدت می‌یابد، ولی مگر جز این انتظاری بود. اعتقاد ما اینست که این شیوه‌های سنتی آخرین تلاش‌های مستاصلانه است. مارکسیسم انقلابی خود را متحقق خواهد ساخت. اگر نه هنوز در صحنه‌ی اجتماع، لااقل در اپوزیسیون چپ، این گامی است فرسنگ‌وار. این یکی از شروط بدیل شدن، یکی از اساسی‌ترین ضروریات برای تعمیق و تشدید مبارزه و جلوگیری از اتلاف نیرو در سراب‌های بی‌فرجام است.



قسمت دوم این بحث مربوط به انتقاداتی است که دوستان از نظرات ما کرده اند . در این قسمت نشان خواهیم داد که روش های اتخاذ شده از جانب ایشان که در بخش قبل مورد بحث قرار گرفت صرفا حاکی از سراسیمگی عده ای نظر پرداز که ناگهان بنیاد نظرات خود را بر آب می بیند نبوده و مسئله تنها در حد دفاع از خود در مقابل هواداران آشفته نبوده و خواننده ملاحظه خواهد نمود که این روش ها برای آن ها يك "شیوه مبارزه" است . يك اعتقاد عمیق به ماکیاولیسم است که از هیچ چیز ابا ندارد . هدف بنظر ایشان کسب قدرت است به هر شیوه ای ممکن و با هر ابزار متصور .

در جریان پروسه وحدت با چريك های فدائی خلق در سال ۵۳ ما اعتقاد عمیق خود به سوسیالیستی بودن مرحله ای انقلاب ایران را با ایشان به بحث گذاشتیم . نوشته های "درباره ی انقلاب" ، "پروسه ی تجانس" و "مرحله ی تدارك انقلابی" بعد از جانب ما انتشار علمی یافت و سپس دفتر "انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی" بصورت نظر ايجابی ما انتشار یافت . در این نوشته ها ما دلائل خود را مبنی بر این که تنها انقلاب اجتماعی عصر ما انقلاب سوسیالیستی است و ما در مرحله ی تدارك این انقلاب قرار داریم بیان کردیم . این ها اولین رساله ها در تبیین ماهیت انقلاب سوسیالیستی ایران بودند و زمانی نگاشته شدند که امواج انقلاب های مختلف دموکراتیک (ملی و خلقی و نوین و انقلابی...) جنبش چپ ایران را خفه و سترون کرده بود . اکنون همانطور که گفتیم یکی از دلائل پدیده ای که پاره ای از دوستان "حزب کمونیست" را آنقدر وحشت زده می کند این امر است که بخش مهمی از جنبش چپ ایران بالاخره به همین نتیجه رسیده است . اما این اعتبار ما طبعاً برای آن ها خوشایند نیست . در نقد آقای م - ح اولاً ما آنچه را که گفته ایم نگفته ایم! ثانیاً آن ها آنچه را که گفته اند نگفته اند . ثالثاً آن ها آنچه را که ما گفته ایم گفته اند ، رابعاً ما آنچه را که نگفته ایم گفته ایم و... شعبده بازی جالبی است که به تماشايش می ارزد :

"وحدت کمونیستی علی الظاهر آن جریانی است که معتقد است "انقلاب ایران سوسیالیستی است" ((اید ۱۱))
حال آن که گویا ما ((امک)) "انقلاب ایران" را "دموکراتیک" دانسته ایم" ("بسیوی سوسیالیسم"، دوره ی دوم ، شماره ی ۱ ، ص ۲۱ ، تاکید ها از ما ست)

"باین ترتیب روشن است که این تعبیر از سؤال فوق راهی برای صدور ورقه ی هویت منحصر بفرد وحدت کمونیستی بعنوان پرچمدار تر "انقلاب ایران سوسیالیستی است" نمی گشاید" (همانجا ، ص ۲۲) .

بسیار خوب ، معلوم شد وحدت کمونیستی ده دوازده سال است "علی الظاهر" این حرف ها را می زده و سرش درد می کرده که با بقیه ی جنبش چپ سر بسر بگدارد . چرا ؟ نمی دانیم . آقای م - ح چنین می اندیشد ولی حیفش می آید دلیل ارائه دهد . اما نکته ی دیگر این که معلوم شد که مخالفین باین آقای م - ح اتهام می زنند که "گویا" طرفدار انقلاب دموکراتیک است . و حال آن که نوشته های مفصل "امک" را دیگران نوشته اند و گر نه :

"هرگز انقلاب آتی در ایران را لزوماً و بنا به تعریف ، انقلابی "دموکراتیک" نخوانده ایم (()) و نمی خوانیم ... بنا بر این این سؤال که آیا انقلاب آتی در ایران دموکراتیک یا سوسیالیستی خواهد بود ، نیز نمی تواند محورا اختلافات ما و وحدت کمونیستی قلمداد شود" (همانجا ، ص ۲۲) .

یاد دوران پر آرمش کودکی و کی بود کی بود من نبودم بخیر . اصلاً معلوم نمی شود این حرف ها يك شوخی بچگانه بوده است . وحدت کمونیستی علی الظاهر گفته انقلاب سوسیالیستی است . ما "لزوماً و بنا به تعریف" نگفته ایم دموکراتیک است . پس در این زمینه با هم اختلافی نداریم! اصلاً این حرف ها چیست :

"ما بر سر جنسیت نوزادی که هنوز در مراحل جنینی اولیه است با کسی جدل اصولی نداریم" (همانجا ، ص ۲۲) .

بسیار خوب خیلی قانع کننده بود و جنبش چپ ایران قانع شد که نه حرف های ما و آن ها متضاد بوده اند و نه این که اصلاً این حرف ها بدرد چیزی می خورده است . همه در حقیقت يك چیز را می گوئیم و کسی با کسی دعوا ندارد ! البته این همه حسن نظر ناگهانی هضم شدنی نیست . ظاهراً چنین بر می آید که در داخل "حزب کمونیست" هم عده ای "علی الظاهر" مبتلا به عارضه ی اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی شده اند و بنا بر این "رهبری" باین نتیجه رسیده است که به آن ها بگویند که رفقا بیخود به وحدت کمونیستی فکر نکنید . آن ها علی الظاهر چنین گفته بودند ، تازه ما هم الزاماً خلاف آن را نگفته ایم . از این گذشته این حرف ها "بر سر تعیین جنسیت نوزاد"ی که هنوز متولد نشده بی معنی است زیرا هیچ پیشگو و طالع بینی ، تا چه رسد به يك مارکسیست ماتریالیست که آینده را تابعی از پراتیک انقلابی امروز و فردا هر دو می داند ، نمی تواند تضمین کند که انقلاب آتی ایران" (همانجا ، ص ۲۲) چه خواهد بود .

نمی دانیم این شعبده بازی را بفال نیک بگیریم یا بد . از يك جهت نشانه ی گذشتن از مهمل گوئی های قبلی است .

رفقا دارند یواش یواش به راه می آیند ولی رویشان نمی شود . در بحث قبل نشان دادیم که ایشان فعلا از خیر حرکت — اتفاق "جملگی دهقانان" گذشته اند ، در اینجا معلوم می شود که اساسا تبیین ماهیت انقلاب کار پیشگو و طالع بین هاست ، و رفقا "هرگز" نگفته اند که "لزوما و بنا به تعریف" انقلاب دموکراتیک خواهیم داشت . و باز باین ادعای شیخ فضل اللهی توجه کنید :

" (این که) حزب کمونیست انقلاب "دموکراتیک" را جایگزین آن (انقلاب سوسیالیستی) کرده است ادعایی ریاکارانه است . مارکسیسم انقلابی ایران از ابتدا و همواره چه بطور اثباتی و چه در جدل با جریانات پوپولیستی بر این که تنها انقلاب اجتماعی (به مفهومی که مارکس بکار می برد) ضروری و ممکن در ایران انقلاب سوسیالیستی است تاکید نموده است " (همانجا ، ص ۲۳) .

کجا ؟ در چه نوشته ای ؟ در کدام تحلیلی ؟ قطعا مرکب نوشته ها نامرئی بوده است ! علاوه بر آن دیگران یعنی دشمنان آن ها با مرکب های مرئی خزعبلاتی روی نوشته های ایشان چاپ می زده اند . خجالت آور است . شنیده بودیم زیرش می زنند ، اما نه تا به این حد .

حرفشان را پس گرفته اند رفقا ؟ مبارک است . گفتیم که ارزش نقد در همین است . ولی اگر خیال می کنند قضیه تمام شده است اشتباه کرده اند . اولاً به آن ها ثابت خواهد شد که توده ای چپ می فهمد که شعبده بازی می کنند و ثانياً باز نشان خواهیم داد که آن ها باز هم تحت همان شوری های سابق هستند و اشکال قضیه از جای دیگر بیرون می زند . به آن ها می گوئیم :

باید :

۱- از خود انتقاد کنید .

۲- بدانید که تصحیح های تدریجی هرگز کار ساز نیستند . باید در مفاهیم و برداشتن از انقلاب ، انقلاب کنید . بایست نه تنها در شوری بلکه در مشی سیاسی ، در پراتیک ، از خود انتقاد کنید .

در ابتدای این بخش ادعا کردیم که آقای م — ح می خواهد ثابت کند آنچه ما گفته بودیم ننگته بودیم و آنچه آن ها ننگته بودند گفته بودند والی آخر اکنون خواننده متوجه عمق قضیه میشود . باین نقل قول شیرین و بامزه توجه کنید :

" برای پی بردن به ریشه ی اختلافات ما و وحدت کمونیستی از لحاظ نظری ، موقتا فرض می کنیم وحدت کمونیستی نیز چون ما خواهان پیروزی هر چه سریع تر انقلاب سوسیالیستی است " (همانجا ، تاکید از ماست) .

الله اکبر ! ادامه دهیم ؟ بایک آوانس به وحدت کمونیستی فرض کنیم آن هم مثل رفقا طرفدار انقلاب سوسیالیستی است ! بگذریم و گرنه مانند آقای م — ح کلماتی بکار خواهیم برد که زیبنده نیستند .

در حقیقت ما اکنون برای ادامه ی بحث دچار محذور بزرگی شده ایم . نمی دانیم با کدام چهره یا وجه دوستان بحث کنیم . با آن هایی که انقلاب ایران را دموکراتیک ارزیابی می کنند ، با آن هایی که در سوسیالیستی دانستن آن از وحدت کمونیستی جلوزده اند و یا با آن هایی که می گویند اساسا این حرف ها "طالع بینی" است . داستان ، داستان گریه ی مرتضی علی است و اقرار می کنیم که مشکل بزرگی است . وجه سوم یعنی طالع بینی را میشود ندیده گرفت چون ادعای خنده داری است و حتما زیرش خواهند زد . از قضا در همین نوشته ی "سوی سوسیالیسم" آثار آن پیدا است . در جائی (ص ۲۲) در انتقاد از انتساب مضمونی نادرست به وحدت کمونیستی می گویند :

" وحدت کمونیستی بعلاوه از این "امتیاز" نیز برخوردار بود که بنا بر متدولوژی خاص خویش در تبیین انقلاب ، اساسا باید برای نام گذاری آن تا خاتمه و تعیین تکلیف قطعی آن صبر کند " .

بنظر م — ح نباید "طالع بین" بود ولی وحدت کمونیستی گفته است که نباید طالع بین بود و بنا بر این وحدت کمونیستی غلط گفته است ! نمی دانیم مرکز ارتباطات دوستان مختل است یا مرکز منطق آن ها . بهر حال در "طالع" رفقا آیند هی روشنی نمی بینیم .

مسئله ی انقلاب

در صفحات فوق نشان دادیم که سخافت استدلالات مدعیانی از دست جناب م — ح در دموکراتیک بودن انقلاب ایران بحدی است که در مقابل یک نقد جدی اجبارا آنقدر عقب نشینی می کنند که از آن طرف قضیه سر در می آورند و در عقب نشینی ،

از ما نیز در اعتقاد به ضرورت انقلاب سوسیالیستی جلو می‌زنند. اما نکته اینجاست که ایشان در این قسمت بنظر شما آن نقطه‌ی قدرت ما بوده عقب‌نشسته‌اند تا در جایی که "نقطه‌ی ضعف ما" تشخیص داده‌اند حمله کنند. باین "نقطه‌ی ضعف" خواهیم پرداخت ولی اجازه دهید براحتمی از سر مسئله‌ی انقلاب ایران درنگ‌ریم. این يك مسئله‌ی حیاتی برای چپ ایران است و با آن که اکنون قسمت مهمی از چپ به نتیجه‌ای درست رسیده است ولی بحث آن از دو جهت هنوز مهم است. اول آن که کافی نیست در اسم به سوسیالیستی بودن انقلاب رسید بلکه باید جهشی در مفهوم انقلاب کرد و تمام پندارها و تصورات پوپولیستی را از بیخ و بن برکند. و دوم آن که تشخیص داد که کافی نیست بخش مهمی از چپ باین نتیجه برسد. نیروی چپ هنوز آنقدر ضعیف است که برای هر حرکت جدی و برای داشتن کوچکترین شانس در بدیل شدن باید کلا متحد شود و این کل اگر بر سر مهمترین مسئله، یعنی تبیین ماهیت انقلاب، متفرق باشد قطعاً به استراتژی واحدی دست نخواهد یافت و آینده نیز مانند گذشته نه در عرصه‌ی اجتماع، بلکه در صحنه‌ی نمایشنامه‌ی جنگ‌های سترونی فرقه‌ای خواهد گذشت. ما آن‌هایی را که هنوز در امر تبیین ماهیت انقلاب با ما اختلاف دارند نه دشمن خود می‌دانیم و نه مانند حزب کمونیست معتقدیم که هر که با ما نیست بر ما است. ما آن‌ها را رفقای خود و در یک‌ارو و متحدین بالقوه‌ی خود می‌شماریم. ده سال پیش ما در نحوه‌ی تبیین ماهیت انقلاب تنها بودیم. امروز چنین نیست، و فردا مطمئناً بهتر از امروز خواهد بود. بنابراین ضرورت کار روی تئوری انقلاب ایران اگر بیش از گذشته نباشد کمتر نیست و ادعای رفقا مبنی بر این که: "با اضمحلال "تز" (پوپولیسم راست) آنتی تز (وحدت کمونیستی) هم فلسفه‌ی وجودی خود را از دست می‌دهد" (همانجا، ص ۲۳) حتی اگر از روی حسن نیت هم ادا شده باشد نوعی غفلت از مبارزه، درست در مرحله‌ایست که واقعیات و تجربیات سال‌های گذشته نیز کمک به روشن شدن اذهان و بریدن از توهمات پیشین کرده است. پوپولیسم تضعیف شده است اما بند نافش قطع نشده و "آنتی تز وحدت کمونیستی" هم "فلسفه‌ی وجودی خود را از دست نداده" بلکه شکوفا شده است.

ما در یکی از نوشته‌های خود از طیف تحمل جامعه سخن گفته‌ایم و نشان داده‌ایم که روی يك زیر بنای واحد اجتماعی چندین روبنای متفاوت می‌تواند وجود داشته باشد. بر يك زیر بنای سرمایه دارانه انواع و اقسام روبناهای سیاسی - حکومتی بورژوا دموکراتیک، مستبدانه، سلطنت طلبانه و جمهوری خواهانه، که هر يك می‌تواند تفاوت‌های فاحش با هم داشته باشند، ولی در عین حال روبناهایی غیر متناظر با سرمایه دارند وجود داشته باشند. مجموعه‌ی شرایط درونی يك جامعه و امکانات بین‌المللی تعیین کننده کم و کیف روبناست. مناسبات تولیدی در اسفند ۵۶ با اسفند ۵۷ در ایران تغییری نکرده بود ولی روبنای اجتماعی تفاوت‌های اساسی یافته بود. مناسبات تولیدی ایران هم می‌توانست در شرایطی رژیم شاه را در طیف تحمل بپذیرد و هم رژیم خمینی را و هم رژیم دیگری را، تا آن حد که محدوده‌ی مناسبات سرمایه داری را مخدوش نکند. این نوع تحولات و یا انقلابات را نادیده نمی‌توان انگاشت ولی در اهمیت آن‌ها هم گرافه نمی‌توان گفت. اما این‌ها هر چند مهم، آن انقلابی نیستند که به تحول بنیادین جامعه منجر شوند. انقلاب نه علیه مناسبات تولیدی و اجتماعی، بلکه در درون طیف تحمل آن است. هر انقلاب دیگری هم که با هدف مشخص تحول بنیادین در مناسبات تولیدی انجام نگیرد در رده‌ی همین نوع انقلاب‌ها، انقلاب سیاسی، انقلاب جزئی، خواهد بود.

با توجه باین مسئله بود که ما در دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" ابتدا انواع تغییرات اجتماعی را که اصطلاحاً انقلاب نامیده می‌شوند بررسی کردیم و کوشیدیم که نشان دهیم بین آنچه که يك مارکسیست از انقلاب می‌فهمد و یا باید بفهمد با آنچه که سایر مبارزین یا تاریخ نگاران ذکر می‌کنند تفاوت هست. اگر مارکسیستی به همان سهل انگاری يك استاد تاریخ هر واقعه‌ای را انقلاب بخواند نادانی خود را به منصفی ظهور گذاشته و از آن مهمتر در بحث و انتقال بحث معطل خواهد ماند. پس وظیفه‌ی ما است که اول روشن کنیم انقلاب چیست، انواع انقلاب‌ها را بشناسیم و سپس موضع و هدف خود را مشخص نمائیم. این قاعده نباید مخالفت برانگیز باشد. اگر کسی سخن از "انقلاب" گوید و از وی پرسیده شود چه انقلابی مد نظر اوست تنها در صورتی می‌توان منتظر عکس العمل مساعد وی بود که مخاطب نفعی در مبهم گوئی داشته باشد و از روشن شدن قضیه بهراسد و این درست چیزی است که اتفاق افتاده است.

ما از متن ادبیات مارکسیستی پدیده‌هایی را که "انقلاب" خطاب شده‌اند بیرون کشیدیم و تعاریف و تفاوت‌های انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی و انقلاب آزاد بیخ‌را بیان کردیم و در عین حال برای آن که خود این تقسیم بندی تبدیل به يك جزم نشود نوشتیم: "مقولات قبل از خلق جامعه آفریده نشده‌اند... کوشش جهت جا دادن همه‌ی واقعیات در مقولات از پیش تعیین شده، برخورد متافیزیکی است و نه اسلوب تحلیل مارکسیستی" و سپس در مقابل آرائه‌ی تعاریف خود نوشتیم:

"اگر کسانی بتوانند تعریف کامل تر و جامع تری از این مقوله کنند به روشن تر شدن بحث کمک فراوان کرده اند".
 تعاریف ما کامل بودند یا نه، قضاوت با دیگران است. همینقدر می توانیم بگوئیم که نه تنها اولین بار ما آن ها را مطرح کردیم بلکه هنوز کسی تعریف کامل تر و جامع تری ارائه نکرده است. آن ها بقوت خود باقی اند و دقیقاً از جمله مسائلی هستند که در سال های گذشته دست بسیاری را رو کرده و کسانی را که با مبهم گوئی سعی در فریب دیگران داشته اند افشاء کرده اند. بر مبنای این مباحث بود که ما قبل از انقلاب بهمن ۵۷ تنها سازمانی بودیم که آن را يك انقلاب سیاسی تعبیر کردیم. تعریفی که سال ها بعد مورد توجه سایر سازمان ها نیز قرار گرفت. هم جالب و هم تاسف آور است که تا آن زمان حتی يك اشاره به انقلاب سیاسی در ادبیات چپ ایران وجود نداشت. بهر حال اکنون بخش اعظم چپ ایران باین مفهوم آشنائی دارد و درست همین امر است که برای بخش دیگر اسباب درد سر شده است. یعنی روشن شده است که آنچه آن ها خواهان آن هستند و برایش تبلیغ می کنند چیزی جز يك انقلاب سیاسی نیست. انقلاب دموکراتیک پوپولیست های رنگارنگ و بگفته ی مارکس در سهمی در نقد فلسفه ی حقوق هگل:

"آنچه برای آلمان خوابی اوتوپیک محسوب میشود، انقلابی رادیکال نیست، رهائی جهانشمول انسان نیست، بلکه برعکس، انقلاب جزئی است، انقلاب منحصر سیاسی است، انقلابی است که ستون های بنا ((زیر بنا، مناسبات تولیدی)) را همچنان پا بر جا بگذارد. و چیست يك انقلاب جزئی و منحصر سیاسی؟"
 برآستی چیست يك انقلاب جزئی و منحصر سیاسی؟ چیست انقلابی که طی آن مناسبات تولیدی تغییر نکند و فقط قدرت سیاسی دست بدست شود:

"انقلاب سیاسی پروسه ایست که طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه ای به طبقه یا قشری دیگر (ولو از همان طبقه) منتقل میشود. ولی تغییرات حاصله در جامعه علی رغم تغییر رژیم در محدوده ی روابط تولیدی واحدی باقی می ماند" ("انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی"، ص ۷).

در این حال علت سراسیمگی همه ی آن هایی که بگفته مارکس "انقلاب جزئی و سیاسی" را بجای "انقلاب رادیکال" (انقلاب اجتماعی) به خورد خلاق می داده اند روشن می شود. سراسر ادبیات مارکسیستی مشحون از تاکید هزار بار موکد است که یا انقلابی "از عمق تا اوج" است و یا آن که انقلاب بمعنای واقعی کلمه نیست. ممکن نیست که نوشته ای از مارکس را برداشت و صفحه و جمله ای در تائید آن نیافت. این نه صرفاً يك امر مهم بلکه اساسی ترین آموزش مارکسیسم است. حال چه کسی و کسانی منکر این امر می شوند و هر نوع تعریف و مقوله بندی را "امری اسکولاستیک"، مربوط به "گورستان مقولات" (می گفتند گورستان انقلاب دموکراتیک روشن تر میشد)، کاری مربوط به اذهان "متحجر"، مرتبط با "خصلت مورخ مآبانه" و... می دانند؟ ممکن بود دوستان تعریف های ما را قبول نمی داشتند. این بسیار خوب بود. ما از آن ها و همه ی دیگران از قبل دعوت کرده بودیم که اگر تعریف کامل تر و جامع تری دارند ارائه دهند. اما طبعاً چنین اتفاقاً نیفتاد. تعریف های ما درست بودند و چاره ای جز پذیرفتن آن ها نیست، بنابراین چه می شود کرد که واقعیت روشن نشود؟ اصلاً زدن زیر هر نوع نیازی به تعریف انقلاب. و اگر کسی - هواداری - از رهبران انترناسیونال پرسید آقایان این حرف هایی که دیگران در مورد انقلاب سیاسی و اجتماعی می زنند یعنی چه؟ در جواب باید گفت "سفسطه ی آخوندی" را کنار بگذار. این ها مال اذهان متحجر است. این حرف ها را مارکس در دوران پیری یا جوانی (کدامیک؟!) گفته است و ربطی به بین الملل ما ندارد والی آخر. اما البته قضیه با این جواب ها حل نمیشود. ما اعضاء و هواداران "حزب کمونیست" را دعوت می کنیم که از رهبران خود توضیح بخواهند. تعریف آن ها را از مطالب و مقولات فوق بخواهند و آنگاه نگاهی به دفتر انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی بیندازند تا علت این هراس "رهبری" معین شود.

این سراسیمگی سرنوشت اسف بار کسانی است که می خواهند انقلاب کنند ولی انقلابشان تغییری در مناسبات تولیدی بوجود نیاورد. این سرنوشت کسانی است که می خواهند خرف را بجای صدف جا بزنند. بیهوده نیست که اکنون رفقا ناگهان چنان سوسیالیست می شوند که "فرض می کنند" وحدت کمونیستی هم با اندازه ی آن ها خواهان انقلاب سوسیالیستی است. ما بر خلاف این دوستان معتقدیم که هنگامی که می گویند "بنابراین این سؤال که آیا انقلاب آتی در ایران دموکراتیک یا سوسیالیستی خواهد بود نیز نمی تواند محور اختلافات ما و وحدت کمونیستی قلمداد شود" (همانجا، ص ۲۲). دقیقاً از زیر بحث طفره می روند. هم نظری اخیر و اجباری و غیر صادقانه ی آن ها نمی تواند عقب ماندگی پوپولیستی ایشان را بپوشاند.



پروسه‌ی انقلاب

در دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" بطور نسبتاً مشروح تفاوت انقلاب سوسیالیستی با سایر انقلاب‌های تاریخ بشر را شرح داده‌ایم. رئیس‌این تفاوت‌ها به قرار زیرند:

۱- در نظام‌های طبقاتی پیشا سرمایه داری انقلاب اجتماعی منجر به سلطه‌ی طبقه‌ی اصلی تحت ستم نمی‌شود بلکه طبقه‌ی جدیدی حاکمیت را بدست می‌گیرد (در تغییر برده داری به فئودالیسم، فئودالیسم به سرمایه داری (۱۰۰۰). در انقلاب سوسیالیستی یکی از طبقات اصلی اجتماع - پرولتاریا - قدرت را بدست می‌گیرد.

۲- در نظام‌های طبقاتی پیشا سرمایه داری، مناسبات تولیدی جدید در بطن مناسبات تولیدی موجود کم‌کم بوجود می‌آیند و رشد می‌کنند. در سرمایه داری چنین نیست و در درون آن ارزشی مناسبات سوسیالیستی بالفعل بوجود نمی‌آید (بسیار خلاف تصور اوتوپیت‌های کهن). پتانسیل بوجود می‌آید. عدم تجانس نیروهای مولده و مناسبات تولیدی (۵) - بلکه حد اکثر خود میرسد و همین امر یکی از دلائل فوران انقلاب می‌شود.

۳- در انقلاب‌های پیشا سرمایه داری بشریت علیه مناسبات موجود قیام می‌کرد ولی تصویری از نظام آینده نداشت. در انقلاب سوسیالیستی بشریت آگاهانه بدنبال روابط غیر استثماراری غیر طبقاتی جدید می‌رود.

مطالب فوق را که بطور مشروح تر در نوشته‌ی ما بیان شده بودند در ادامه خود به حکم زیر می‌رسند:

"انقلاب سوسیالیستی اولین انقلاب در تاریخ جهان است که پس از انکشاف سرمایه داری بر مبنای آگاهی طبقه‌ی استثمار شونده نسبت به وضع خود و شناخت او از کلیات نظام آینده (دانش سوسیالیستی) و بدست طبقه‌ی استثمار شونده برای از بین بردن عدم تجانس رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی انجام می‌گیرد و منجر به سیادت طبقه‌ی استثمار شونده می‌شود تا بتواند آن روابط تولیدی (اجتماعی) را که خواست طبقاتی او و ضرورت تاریخ است مستقر کند" ("انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی"، ص ۷).

این تعریف ما از انقلاب سوسیالیستی بوده است و اگر گرفتاری بی‌مایگی انواع آقای م - ح نشویم علی‌الظاهر ایرادی به آن نتوانسته‌اند داشته باشند. اما اگر نمی‌توان وارد بحث شد، اولاً می‌توان با مزگی کرد و مدعی شد که شعاری کهنه وحدت کمونیستی بدست کارگران می‌دهد تا زیر پرچم آن رژه بروند شعار "رفع عدم تجانس" است و ثانیاً می‌توان دروغ‌هایی گشت و اضافه بر سازمان چسباند به طرف مخالف، و از داستان "از کجا آورده‌ای" هم نترسید. توضیح می‌دهیم: اعتقاد ما و هر کمونیستی این است که پس از انقلاب سوسیالیستی یک شبه مناسبات تولیدی سوسیالیستی مستقر نمی‌شود بلکه این مناسبات بتدریج و از ممکن‌ترین حیطه‌ها شروع می‌شود و طی یک پروسه‌ی بسیار طولانی و پراز کشمکش مستقر می‌شود. هنگامی که مستقر شد با یک جامعه کمونیستی روبرو هستیم. فرق جامعه‌ی سوسیالیستی و کمونیستی در همین است. عده‌ای راست‌چپ نما نفرت خود را از انقلاب سوسیالیستی اکتر با سخره‌ی نا بسامانی‌ها و کمبودهای آن جامعه در سال‌های بلافاصله پس از انقلاب بروز می‌دادند (و از قضا روی نوشته‌ی ما همانقدر با پوپولیست‌ها بوده است که با منشویک‌های وطنی) کوشش ما برای این بوده است که نشان دهیم استقرار سوسیالیسم یک پروسه است. انقلاب سوسیالیستی یک پروسه است:

۵- درست توجه کنید که چگونه در یک بحث جدی، دلق بازی گل می‌کند. داستان مارنویسی و مارکیستی است. تمام بحث مارکس و سایر کمونیست‌ها در نقد اقتصاد سرمایه داری و تبیین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده و عدم تجانس آن‌ها و ضرورت آگاهی که در نوشته‌های گذشته‌ی ما بیان شد، بدین ترتیب به سخره کشیده می‌شود.

"هیچ مارکسیست جدی ای ۱۰۰۰ را نخواهد یافت که انقلاب اجتماعی را انقلابی تصویر کند که در آن رفع این تضاد و عدم تجانس به خواست و انگیزه و شعار انسان‌های درگیر انقلاب بدل شده باشد."

یعنی سازمان وحدت کمونیستی گفته است که باید کارگران در خیابان‌ها راه بیفتند و بگویند: "ما خواهان رفع عدم تجانس نیروهای مولده یا ۱۰۰۰ هستیم." چقدر بامزه و چقدر جاهلانه ست شیوه‌ی استدلال انسان‌های سخیفی که دنبال "مارکسیست جدی" می‌گردند تا برایشان شکل مار بکشند. تا کسی مستاصل نشده باشد باین حد سقوط نمی‌کند.

"انقلاب اجتماعی بطور اخص، پروسه ایست که آغاز و انجامی دارد. اشتباه و خیمی که بسیار تکرار شده است — مبتنی بر پایه ی عدم تشخیص این مسئله ۰۰۰ است. واژه ی انقلاب در بسیاری موارد بجای قیام انجامین انقلابی بکار رفته است و این بیانگر دید کود تاگرانۀ از انقلاب است ۰۰۰ برای ما آنچه بعنوان انقلاب اکبر شناخته می شود نقطه ی عطف و آغاز تحقق اهداف پروسه ایست که ده ها سال طول کشید و در طول آن — و نه در انتهای آن — طی یک قیام مسلحانۀ در ماه اکبر قدرت سیاسی بدست طبقه ی کارگرافند تا آغاز به ساختن روابط سوسیالیستی کند. اگر ساختمان روابط سوسیالیستی در شوروی به انجام می رسید — که نرسید — در آن زمان می توانستیم بگوئیم که انقلاب سوسیالیستی به انجام رسیده است (یعنی دگرگونی تمام شده است) و عبارت دیگر سوسیالیسم متحقق شده است" ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۸ و ۹).

نمی توان از این واضح تر جایگاه کسب قدرت سیاسی را در پروسه ی طولانی انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) که از قبل از قیام شروع شده و سال های متعددی پس از آن ادامه میابد روشن کرد. شعبده بازی های مفصل م — ح که گویا ما در یکجا گفته ایم یک شبه مسائل حل می شوند (!) و در جای دیگر گفته ایم که طول می کشند یک بی صداقتی مفرط و یک دروغگوئی محض است. تمام کوشش ما این بوده است که ثابت کنیم انقلاب یک پروسه است. چگونه می توان با گذشتن از همه ی معیارها باین نتیجه رسید که ما خواهان آن بوده ایم که کارگران (با شعار رفع عدم تجانس!) یک شبه مناسبات را عوض کنند؟ و بعد هم البته مچ ما را باز کنند که در جای دیگر گفته ایم یک شبه عوض نمی شود. آقای م — ح محترم، آیا از قیام انجامین و پروسه ی انقلاب چیزی می فهمید؟ این امر که گفته ایم بمثابة ی اشتباه و خیم "واژه انقلاب در بسیاری موارد بجای قیام انجامین انقلابی بکار رفته" چیزی به ذهن شما می آورد؟ آیا این چنین معنی نمی دهد که ما چنین نمی کنیم؟ مفهوم ما را از واژه ی ما در مفهوم بطور و خیم اشتباه آمیز خودشان نگذارید و سپس با لبخند رضایت بخش در آئینه نگاه نکنید. منظور ما — همه جا — از انقلاب اجتماعی یک پروسه است. منظور شما کود تا هائی نظیر انقلاب دموکراتیک است که یک شبه پیروز می شود و "طبقه ی کارگر" را به سیادت می کشاند. این کار را جای دیگر هم در مبحث شرایط عینی و ذهنی کرده اید که اگر حاکمی از بی صداقتی محض نباشد بیانگر این است که قادر نیستید بفهمید دیگری چه می گوید و هر گفته را به حد عالم کوچک ذهنیات محدود خویش تقلیل می دهید. این شیوه ی کسانی است که هرگز چیزی نخواهند آموخت.

بنظر ما پروسه ی دگرگونی سوسیالیستی، انقلاب اجتماعی سوسیالیستی به سه بخش متمایز ولی وابسته تقسیم میشود:

۱- دوران تدارک:

"یعنی مرحله ی آگاه و متشکل ساختن آماده ترین عناصر، جلب و جذب آگاه ترین بخش های پرولتاریائی و عناصر پیشروی کارگری برای پل زدن به میان توده های کارگری" ("مرحله ی تدارک انقلابی"، ص ۷۱).

"گذار پیروزمند از این مرحله و ساختمان حزب طبقه از درون مبارزات توده ای کارگری است" (همانجا، ص ۹۷).

۲- کسب قدرت — قیام انجامین تا انتقال قدرت سیاسی به طبقه ی کارگر آگاه و متشکل به رهبری حزب کمونیست، شوراها، سندیکاها. این کسب قدرت می تواند بر حسب شرایط بصورت "قیام" و یا طی "جنگ دراز مدت" انجام شود.

۳- دگرگونی سوسیالیستی از آغاز تا انجام پروسه ی تحول سوسیالیستی که بلافاصله با کسب قدرت طبقه ی کارگر آغاز می شود و بر حسب شرایط داخلی و بین المللی تا استقرار نهائی سوسیالیسم (که قسمت اخیر فقط در یک کشور میسر نیست)، یعنی برقراری کمونیسم، ادامه میابد.

"آنچه در بالا به آن اشاره رفت کسب قدرت سیاسی بود. در انقلاب اجتماعی کسب قدرت سیاسی مقارن آغاز پدیداری روابط سوسیالیستی است" ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۱۱).

"کسب قدرت سیاسی در پروسه ی انقلاب سوسیالیستی تنها آغازی است برای تسهیل پدیداری روابط سوسیالیستی (همانجا، ص ۱۹).

"اگر کسب قدرت توسط طبقه ی کارگر آغازی برای پدیداری روابط سوسیالیستی (که قطعاً تدریجی خواهد بود) باشد — که این خود مشروط بدانست که طبقه ی کارگر آگاهی سوسیالیستی داشته باشد — انقلابی که انجام شده است سوسیالیستی است. تنها یک پروسه ی طولانی — که کسب قدرت سیاسی فقط بخشی از آن است — سوسیالیسم مستقر میشود" (همانجا، ص ۱۵).

"طبیعی است که در فقدان این پیش شرط ها (آمادگی شرایط جهانی رشد پرولتاریا در سطح بین المللی و هم سرنوشتی آن بمثابة طبقه ۰۰۰) انقلاب هر قدر هم که در امر کسب قدرت سیاسی موفق باشد، موفق به استقرار

نهایی روابط سوسیالیستی نخواهد شد و در طول زمان به انحطاط خواهد گرائید" (همانجا ، ص ۲۰) .

این ها بنظر ما ، مراحل مختلف پروسه ی انقلاب سوسیالیستی بوده اند . دوران تدارك (یا بطور خلاصه تشكيل حـزب) ، كسب قدرت سیاسی و دگرگونی سوسیالیستی . اگر کسی تقسیم بندی روشن تری دارد خوشوقت خواهیم شد که بشنومیم . و اگر کسی از انقلاب اجتماعی سوسیالیستی صرفا كسب قدرت توسط پرولتاریای ناآگاه را می فهمد در حقیقت " دید کودتاگرایانه از انقلاب " را نشان داده است .

" اگر انقلاب اجتماعی را محدود به چند روزی که قدرت حاکمه از دست طبقه ای بدست طبقه ی دیگر منتقل شود بدانیم نشان داده ایم که تفاوت انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی ، تفاوت قیام و انقلاب . . . را نمیدانیم " (همانجا ، ص ۸) .

نگفته پیدا است که انقلاب در هر يك از مراحل سه گانه ی فوق می تواند منجر به شكست شود . شكست در مرحله ی تدارك یعنی بوجود نیآوردن شكل كمونیستی از درون مبارزات طبقه ی كارگر (و یا جانشین كردن آن با كاریكاتوری به اسم " حزب كمونیست ") ، شكست در مرحله ی دوم یعنی عدم كسب قدرت در پی قیام یا جنگ دراز مدت و سرکوب شدن توسط بورژوازی (و یا جانشین كردن وظائف طبقه ی كارگر با وظائف بورژوازی ، محدود كردن مبارزه به خواست های ترید یونیستی . . . یعنی بیگاری برای بورژوازی . چه کسی خواهان آن است ؟ خواهیم دید) و شكست در مرحله ی سوم یعنی عدم كفایت در ایجاد دگرگونی در مناسبات تولیدی سرمایه داری به مناسبات سوسیالیستی که طبعاً هم می تواند به علت اشکالات داخلی و رهبری باشد (استالین) و هم نامساعد بودن شرایط بین المللی و علی رغم تشكيل " انترناسیونال های " ناشناخته) . در اینجا تقسیم بندی معلوم میشود که آنچه همه خوبان دارند " حزب كمونیست " به تنهایی دارد . تمام شروط شكست جمعند . " حزب " خارج از طبقه ، رهبری " داهیان " و " طبقه ی كارگر " غیر سوسیالیست . بیهوده نیست که اینطور خصمانه با تعریف و مقوله — بندی و ایضاح روبرو می شوند . خوب یا بد ما این دوران ها را میشناسیم و فکر نمی کنیم هیچ كمونیستی — بجز انواع م — ح — بتواند با آن ها مخالفت کند . اعتراض ایشان که بنابراین انقلاب " با این مشخصات می تواند سال ها بطول انجامد " (" بسوی سوسیالیسم " ، ص ۴۴) ، متأسفانه اعتراض واردی است . این کارها بد بخانه طول میکشند و قدری هم حوصله و پیگیری می طلبند ! راه سهل تر اینست که از خیر آن گذشت و فعلاً به " انقلاب دموکراتیک " به رهبری همین " حزب كمونیست " بسنده کرد . فردا را هم خدا کریم است . بهر حال و بر مبنای تعاریف فوق ما اکنون در دوران تدارك انقلاب سوسیالیستی بسر می بریم . در دورانی که حزب طبقه به معنی واقعی کلمه ساخته شده است و تا ساخته نشده است سخن از كسب قدرت سیاسی كردن یا بمعنای پرت و پلا گوئی است و یا حاکی از نقشه های " شیطانی " کودتاگرایانه . اکنون نه در مرحله ی كسب قدرت بلکه مرحله ی ماقبل آن هستیم . کار ما ، وظیفه ی ما ، مبارزه ی ما ، همه و همه باید معطوف " گذار پیروزمندانانه از این مرحله " باشد . کسانی که بجای راه رفتن روی زمین سفت و خاکی در عالم هیروت سیر می کنند و این " حزب كمونیست " را بجای حزب كمونیستی که از درون مبارزات توده ای كارگران و بعنوان نقطه ی اوج و اعتلای آن بوجود آمده باشد تلقی می کنند تنها نادان نیستند ، تنها با الفاظ بازی نمی کنند ، با سرنوشت مبارزه ، مردم ، خلق ، . . . — طبقه ی كارگر بجای خود — بازی می کنند . بغل دستمان ، افغانستان ، برای آن هایی که چشم دارند عبرت انگیز است . با این همه در کشور ما حتی " سوسیال امپریالیسم " هم مانند افغانستان به كمك " حزب كمونیست " نخواهد آمد !

در اینجا لازم است که به نکته ای اشاره کنیم . ممکن است این سؤال برای عده ای پیش آید که بسیار خوب قبول داریم که انقلاب دموکراتیک صرفا يك انقلاب سیاسی است . اشکال آن چیست ؟ این سؤال مهم است و به آن پاسخ خواهیم گفت ، ولی در همین زمینه ممکن است که حزب كمونیست بگوید اگر منظور از انقلاب سوسیالیستی يك پروسه است ما هم قصد ————— از انقلاب دموکراتیک همین است و دوباره به همان استدلال برگردیم که ماهیت انقلاب ایران محور اختلافات ما نیست . باین سؤال باید پاسخ گفت و گر نه اختلاف در حد واژه ها تقلیل میابد . و جواب اینست : متعاقب انقلاب دموکراتیک فقط قدرت سیاسی توسط طبقه ی كارگر كسب میشود و هیچگونه اقدام سوسیالیستی ، هیچگونه شروعی به ایجاد روابط سوسیالیستی نمی شود . در تمام متونی که در این باره از طرف امك یا حزب كمونیست منتشر شده نه تنها يك كلام سخن از ایجاد روابط نمی شود بلکه همواره سخن از تداوم مناسبات بورژوازی می رود (۱۶) . و این تضمین حیرت انگیزی است که همه جا داده میشود .

۱۶ — امك به " رزمندگان " و " راه كارگر " شدیداً پرخاش می کند که چرا طی انقلاب دموکراتیک سخن از تغییر مناسبات تولیدی می گویند و اظهار می دارد که :

نه تنها خود آن ها چنین می گویند بلکه سعی می کنند بگویند وحدت کمونیستی هم چون معتقد است (یا نیست ؟) يك شبهه سوسیالیسم مستقر نمی شود پس در حقیقت حرف ما (حزب کمونیست) را می زند . این ها البته در هم گوئی است . سخن بارها تکرار شده ما اینست که ما معتقدیم که از همان آغاز ، از همان لحظه ی کسب قدرت باید هر جا که میسر شود روابط سرمایه داری نفی و روابط سوسیالیستی بوجود آید . باید این کار را از لحظه ی اول آغاز کرد . اگر زمینی گرفته میشود ، اگر کارخانه ای صادره می شود — که بلافاصله شامل همه ی زمین های غیر شخصی (۷) ، همه ی کارخانه های بزرگ و کوچک — می شود — بلافاصله تحت مالکیت کارگران در می آید . ولی در انقلاب رفقا خیر ! کارخانه ها برخی دولتی میشوند و برخی تحت مالکیت سرمایه داران باقی می مانند . و البته معتقدند که ما آنقدر خواست های کارگران را بالا می بریم که به تدریج سرمایه داران را زجر کش کنیم ، که شرایطی بوجود آوریم که دیگر کار برایشان سود نداشته باشد (و این ها البته همه بخاطر این میسر می شود که سلطه ی سیاسی بدست طبقه ی کارگراست) ، که فرار را برقرار ترجیح دهند . سخت است تصور و باور کردن چنین وضعی . دولت کارگری فرمان صادره ی تمام اموال استثمارگران را نمی دهد . خود کارگرانی که "انقلاب" کرده اند کارخانه ها را اشغال نمی کنند و سرمایه داران را بیخ ریش پدر جانشان نمی فرستند . نه ! کارگران متدن هستند . چون حزب کمونیست دارند سرمایه داران را وادار به بیمه ی مجانی کارگران خواهند کرد . تقاضای ۴۰ ساعت کار در هفته را خواهند کرد . سرمایه دار مجبور است تن بدهد . تقاضای مهد کودک خواهند کرد ، و تقاضاهای متعددی (که اتفاقا غالب آن ها در جمهوری های بورژوائی غرب به بهترین وجهی عملی شده است) خواهند داشت . چون دولت هم در دست آن هاست (بهترین حالت مناسب !) با يك آن ها موافقت می کند و بنابراین دایم از سود سرمایه داران کم می شود تا جایی که کشور در بحران اقتصادی فرو رود (!) و سرمایه داران دیگر نتوانند ادامه ی کار دهند و فرار کنند . سپس در این حالت بسیار مناسب طبقه ی کارگر در قدرت ، مجدداً انقلاب می کند (علیه سرمایه داران فراری) و این بار بی وقفه کارخانه ها را می گیرد . این سناریوی چندش آور ، بدون يك کلمه پس و پیش ، آن چیزی است که رفقا آن را انقلاب دموکراتیک می نامند و معتقدند اختلاف اساسی هم با ما ندارند !

باین نقل قول توجه کنید :

" نفی شرایط امپریالیستی تولید (یعنی امری که در فردای انقلاب انجام شود) ، نه بمعنای نابودی سرمایه داری و نه مترادف با استقرار سرمایه داری " مستقل " است ، بلکه فقط و فقط بمعنای سوق دادن سرمایه داری " وابسته " ایران به يك بحران عمیق اقتصادی است . سرمایه داری ایران ، دقیقاً از آن جهت که همچنان در فردای پیروزی انقلاب دموکراتیک سرمایه داری متکی به استثمار امپریالیستی است ، نمی تواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا که محور آن فراتر رفتن از امکانات بورژوازی در چنین کشوری است سازگار باشد . بد رجه ای که پرولتاریای انقلابی و متشکل قادر گردد تا مناسب ترین حالت اقتصادی را برای بسط مبارزه ی طبقاتی به بورژوازی تحمیل کند ، به —

→ " همانطور که در متون گذشته ی خود توضیح داده ایم ، به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد . انقلاب حاضر نمیتواند نابودی سرمایه داری را در دستور بلافصل خود داشته باشد (بحثی در باره ی محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران " ، ص ۴ ، تاکید ها از ماست) .

چند صفحه پیش دیدیم که رفقا هرگز نگفته بودند انقلاب لزوماً سوسیالیستی نیست (بلکه گفته اند نمی تواند باشد !) . حال معلوم می شود نه شرایط عینی و نه شرایط ذهنی آماده ی انقلاب سوسیالیستی نیستند (این را هم بخاطر داشته باشیم تا این که بعداً ببینیم بر حسب نیاز بحث شرایط عینی آماده میشود ، ذهنی نمیشود !) ، علاوه بر این هاست ایراد به سایرین که چرا در انقلاب دموکراتیک می خواهند اقدام سوسیالیستی کنند . گویا آن ها فراموش کرده اند که لنین گفته است :

" سرمایه داری و امپریالیسم را نمی توان به هیچ طریقی حتی از طریق " ایده آل ترین " تحولات دموکراتیک از بین برد تنها از طریق انقلاب اقتصادی می توانند نابود گردند " (همانجا ، ص ۱۴) .

تضیه جالب است . رزمندگان و راه کارگر بیهوده اسم انقلاب خود را انقلاب دموکراتیک می گذارند و باید بگویند انقلاب سوسیالیستی ، این کاملاً درست است . اما نه آنطور که تصور می رود . آقای م — ح می گوید پس برای این که تضادی در کارتان نباشد اسم را عوض نکنید ، بلکه اقدام سوسیالیستی نکنید ! یعنی حکم الهی است که انقلاب دموکراتیک باید باشد شما اقدام زیادی نکنید ! نمی دانیم آقای م — ح دوست شیراست یا آدم . اول اسم دموکراتیک روی انقلاب می گذارد و بعد می گوید لنین گفته در تحول دموکراتیک نمی شود کاری کرد . این را می گویند فتیشیسم انقلاب دموکراتیک . بحث ایشان در این نیست که اقدام سوسیالیستی میسر نیست . بحث در این است که نباید کرد چون اسم انقلاب دموکراتیک است !

۷ — منظور همه ی زمین هائی است که فرد شخصاً روی آن کار نمی کند و برای کشت آن دیگران را به استخدام می آورد .

همان درجه بورژوازی در نامساعدترین شرایط برای انباشت قرار گرفته و لذا سرمایه داری ایران به يك بحران حاد و عمیق اقتصادی فرو می‌رود" ("سوسیالیسم"، دوره‌ی اول، شماره‌ی ۲).

"نقی شرایط امپریالیستی تولید" بطور مشخص یعنی چه؟ برای سازمانی مثل ما که سرمایه داری را سیستم جهانی سرمایه داری می‌داند و به خزعبلات بورژوازی وابسته و ملی و نظائر آن اعتقاد ندارد جالب است که از دیگرانی که خود آن‌ها هم معتقدند بورژوازی ملی يك اسطوره است بشنویم که "نقی شرایط امپریالیستی تولید" چه معنایی می‌دهد، این چه شرایطی است که در ابتدای پاراگراف گفته می‌شود نقی آن در فردای انقلاب انجام می‌گیرد و فقط چهار صفحه پائین تر در همان جمله گفته می‌شود همچنان در فردای پیروزی انقلاب برجاست! دوباره می‌خوانیم:

"سرمایه داری ایران، دقیقاً از آن جهت که همچنان در فردای پیروزی انقلاب دموکراتیک سرمایه داری متکی به استثمار امپریالیستی است".

در هم گوئی بی‌انتتهائی است. چیزی که معلوم نیست چیست در فردای پیروزی انقلاب نقی میشود ولی همچنان پیاپی برجاست. ولی هر چه که هست این نقی شده‌ی هنوز پابرجا، نمی‌تواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا سازگار باشد. "پرولتاریا" در انقلاب دموکراتیک امک - حزب کمونیست - چه می‌خواهد. نگاه کنیم:

"- تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار و تقلیل مخاطرات محیط کار به حداقل ممکن، مستقل از ملاحظات سود جویانه، نظارت بر معاینه پزشکی منظم در برابر مخاطرات و بیماری‌های ناشی از نوع کار به هزینه‌ی کارفرمایان (!!) و دولت، - تأمین نیازهای رفاهی و فرهنگی در محیط کار و محلات سازمانی مسکونی، از قبیل سالن اجتماعات، سالن استراحت، غذاخوری، حمام و دستشویی، زمین و سالن ورزشی، شیرخوارگاه و مهد کودک، درمانگاه، کتابخانه و کلاس‌های سوادآموزی بزرگ سالان به هزینه‌ی کارفرمایان (!!) و دولت،

- تشکیل دادگاه‌های حل اختلافات با هیئت منصفه‌ای متشکل از نمایندگان منتخب کارگران برای حکمیت در موارد اختلاف کارگر و کارفرما. هزینه‌ی تشکیل دادگاه‌ها باید تماماً بر عهده‌ی کارفرمایان باشد، - مصادره و ملی کردن سرمایه‌های انحصاری خارجی و داخلی،

- کنترل شوراهای دموکراتیک مردم بر تجارت خارجی ((توسط بخش خصوصی و دولتی))،

- مقرر داشتن مالیات تصاعدی بر ارث و دارائی و بردآمد های حاصل از مالکیت ((و ازای خصوصی از روی خجالت حذف شده)) و سائل تولید و مبادله".

این خزعبلات که اگر نه همه، لااقل قسمت اعظم آن در دموکراسی‌های بورژوائی تأمین شده‌اند، صرفنظر از همه‌ی قلبیه‌گویی‌های "دموکراسی انقلابی" و "حاکمیت کارگران" و غیره، نقی (یا پابرجائی؟) استثمار امپریالیستی و کذا بایست حد تقلیل می‌یابند.

کارفرمایان به کارفرمائی ادامه می‌دهند، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله باقی خواهد ماند. تجارت خارجی در دست سرمایه داران خواهد ماند. اما چون مطالبات کارگری خیلی زیاد است (!!) کارفرمایان زیرش خواهند زد زانید (بهترین شرایط مناسب) و لذا به يك "بحران حاد و عمیق" فرو می‌روند. بحرانی شگفت‌انگیز از سرمایه داری کسه تا کنون ناشناخته بود و جایزه‌ی کشف و ابداع آن بلاشک به امک تعلق می‌گیرد، و دست از سرمایه دار بودن بر می‌دارند و می‌گویند عطای کارخانه‌ها را به لقایشان بخشیدیم. یا خانه نشین می‌شوند و یا فرار می‌کنند. ولی نه اشتباه کرده‌اید اگر چنین فکر کنید. اگر آن‌ها به تدریج بروند و دولت کارخانه‌ها را بگیرد مسئله‌ی "انقلاب سوسیالیستی" چه میشود؟ مگر فراموش کرده‌اید که پس از انقلاب دموکراتیک و اقدامات مشعشع نوبت انقلاب سوسیالیستی فرا می‌رسد. تنها راه متصوّر اینست که از خانه نشین شدن سرمایه داران جلوگیری کرد. آن‌ها را با پشت گردنی در کارخانه‌ها نگاه داشت و کارگران را خبر کرد که حالا وقت انقلاب است!

اگر از حزب کمونیست پرسیده شود چرا پس از انقلاب خودتان بلافاصله تمام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله را ملغی نمی‌کنید، جوابشان باور نکردنی است. جوابشان این نیست که نمی‌شود این کار را کرد (که تازه دلیلش مشخص نیست) جواب این است که چون انقلاب دموکراتیک است نمی‌شود اقدام سوسیالیستی کرد. یعنی اول از روی بار خاطره اسم انقلاب را معین کرده‌ایم بعد وظائف آن را! تمام دعوای ایشان با رزمندگان سابق و راه کارگر بر سر همین داستان است. آن‌ها مجرمند چون مدعیند باید اقدامات سوسیالیستی کرد!

در اینجا دیگر سخن بر سر انقلاب نیست. نمده مالی است. سرمایه داران را یواش یواش نمده مالی می‌کنیم تا "بحران

حاد و عمیق " در آن ها پدید آید و مثل خلیفه المتعصم بالله جان بدهند بدون این که طاق آسمان به زمین آید و بعد که دیدیم نیامد علیه جنازه شان انقلاب می کنیم . این بار سوسیالیستی . و چه کسی می گوید ما در طرفداری از انقلاب سوسیالیستی از وحدت کمونیستی کمتریم ! ؟

در "انقلاب خلق" مائوئیستی، گفته می شد به سرمایه ی سرمایه داران و کاردانی آن ها نیازمندیم . از مسئله ی سرمایه که بگیریم که گویا با پول اشتباه می شود ، گردانی و مدیریت مسئله ای بی ربط اما بهر حال قابل بحث بود . در انقلاب دموکراتیک نوین فدائی ها وظیفه ی طبقه ی کارگر این بود که بورژوازی کمک کند تا تولید و توزیع را در دست گیرد (بخش خدمات هم با خدمت کارگران به بورژوازی اشتباه میشد) مضحك بود ولی باز با همان توجیه سرمایه و مدیریت قابل بحث .

در انقلاب دموکراتیک سایر پوپولیست ها همه ی کارهایی که در انقلاب اکتبر شد ، می شود . سرمایه داری نابود می شود و سوسیالیسم مستقر ولی اسم آن مثل بختکی که نمی خواهد بلند شود کماکان دموکراتیک باقی می ماند .

در انقلاب دموکراتیک حزب کمونیست ، سرمایه و مدیریت بورژوازی اصلا مطرح نیست . مسئله ی روربایستی مطرح است !! از اول نمیشود همه سرمایه داران را بیرون انداخت . هیچ نوع اقدام سوسیالیستی مجاز نیست ، بلکه باید به سرمایه داران فشار آورد تا کشور را در بحران اقتصادی فرو رود و ادامه ی کار برایشان صرف نکند . فرار کنند تا طبقه ی کارگر بعد از این که آن ها فرار کردند یک بار دیگر علیه ارواح آن ها انقلاب کند . این دیگر صرفا بی ربط و مضحك نیست . چندش آور است .

آقای م - ح ، باور فرمائید طبقه ی کارگری که حتی "انقلاب دموکراتیک" "امکی" کند ، طبقه ی کارگری که آنقدر قدرت داشته باشد که طی یک "انقلاب شکوهمند" قدرت سیاسی را به چنگ آورد ، اگر منظور شما از کسب قدرت کودتای سرهنگان طرفدار طبقه ی کارگر نباشد ، اگر این باشد که طی یک شورش و قیام و مبارزه ی رویاروی مسلحانه طبقه ی سرمایه دار را شکست دهد و از قدرت به زیر بکشد و این کار را فقط برای تصاحب کاخ نخست وزیری و وزارت خانه ها نمی کند ! در طول این مبارزه ی خونین یکایک کارخانه ها را اشغال می کند . یکایک سرمایه داران را در همان فوران انقلابی فراری می دهد و نه این که آن ها را نگاه می دارد تا بعد از آن ها تقاضای بیمه مجانی کند ! ! شما تصور توهین آمیزی از انقلاب دارید .

کارگران "عدم تجانس نیروهای مولده ۰۰۰۰" را نمی شناسند ولی شما را خواهند شناخت . آن ها "فرمول" بلد نیستند ولی می فهمند که چه چیزی و چه کسانی موانع آن ها هستند . کسی که در آن لحظه ی انقلابی ، در آن لحظه و پس از کسب قدرت سیاسی توسط آن ها ، به آن ها بگوید کارخانه ها را به سرمایه داران پس بدهید و خواست هایتان را در حد مطالبات ترید یونیستی "دموکراتیک" خلاصه کنید چون در انقلاب دموکراتیک "بنا به تعریف" نمیشود اقدام سوسیالیستی کرد ، جایش پهلوی همان سرمایه داران در حال فرار است . چقدر سخیف است این تصور مدرج از انقلاب ، این تصور مرحله ای (که از قضا بی وقفه هم لقب گرفته) ، این حکم به تعالی پلکانی طبقه ی کارگر تحت رهبری "حزب کمونیست" . خوب آقای م - ح ، اگر کارگران کارخانه ها را پس ندادند چه ؟ اگر آن ها علی رغم برداشت شما از "کارگران مزدی" آنقدر شعور داشتند که گفتند آقای رهبر غلط کرده که قول داده اقدام سوسیالیستی ممنوع است ، چه ؟ اگر آن ها بجای این که بگویند مرگ بر اقدام سوسیالیستی ، گفتند مرگ بر انقلاب دموکراتیک ، آنوقت چه ؟ آیا آنوقت می فهمید که پرت و پلا می گفته ایستد و یا آن که هنوز نه ، و می روید همراه با نیروهای مسلح "حزب کمونیست" کارخانه ها را پس می گیرید و به سرمایه داران تحویل می دهید . این سؤال مطلقا توهین آمیز نیست و از جواب به آن طفره نروید . مطلقا از شما جواب می خواهیم . خودتان در جریان کسب قدرت اقدام سوسیالیستی نمیکند (چون در انقلاب دموکراتیک حرام است) در مقابل اقدامات سوسیالیستی دیگرانی مانند وحدت کمونیستی ، مانند رزمندگان گذشته ، راه کارگر ، اقلیت ، و از همه مهمتر آن بخش از جنبش کارگری که تحت اوامر شما نیست چه می کنید ؟ تصورش هم وحشتناک است . تاریخ اما از این اعجوبه گری های وحشتناک بسیار داشته است .

آقای محترم ، آقای انقلاب دموکراتیک ناب ، اگر هیچ چیز از شوری نمی دانید ، اگر هیچ چیز از سوسیالیسم نمی دانید ، لااقل تجربه ی "انقلاب سیاسی" اخیر باید به شما ثابت کرده باشد که حتی در همین حد محدود انقلاب اخیر ، هم فقط ماهیت رهبری انقلاب و خیانت یا جهالت چپ ایران بود که مانع ادامه ی اشغال کارخانه ها شد ، که حتی در همین انقلابی که نه کارگران بمطایفه ی طبقه ی کارگر در آن بودند ، نه رهبری آن در ارتجاعی بودن از رژیم شاه چیزی کم داشت ، آری در همین انقلاب هم سرمایه داران فرار کردند . که تنها مانع راه ، حاکمیت سیاسی بود . حال شما می خواهید حاکمیت سیاسی

را کسب کنید. ولی سرمایه داران را نگاه دارید و بعد از آن ها مطالبات تریدیونیستی کنید؟ کجا هستید آقایان؟ شما از "شورای انقلاب" پس از انقلاب هم عقب ترید. و چطور جرأت می کنید که بگوئید در درک آن از انقلاب تفاوت اساسی با ما ندارید. و یا این که اختلاف گویا در واژه هاست؟! انقلاب سیاسی یا اجتماعی، چه تفاوتی با هم دارند؟! ما حتی حرف کسانی را که معتقدند جامعه ایران پیشا سرمایه داری است و بنا بر این پلورالیسم (در این مفهوم استتاری برای سازش طبقاتی) تنها راه نجات است بر این ادعا های بی سر و ته شما رجحان می دهیم. آن ها دیگر مدعی رهبری طبقه ی کارگر در چنین انقلاب نیمه تمامی نیستند. می گویند طبقه ی کارگر با این یا آن جناح بورژوازی و خرده بورژوازی همکاری کند تا "اقتصاد ملی" را بسازد. ادعای غلطی است ولی بهر حال سر و ته آن با هم می خورد. شما اصلاً معلوم نیست بجز کسب قدرت - که بخودی خود برایتان هدف شده است - چه چیزی را مد نظر دارید، و تازه به شما نشان دادیم که همین را هم کور خوانده اید. طبقه ی کارگری که قدرت را کسب کند یک روز هم مانع اساسی راه خود، مانع مصادره ی تمام زمین ها و کارخانه ها، یعنی شما را تحمل نخواهد کرد. شما حتی کسب قدرت هم نخواهید کرد. اگر معادل اسلامی شما، "شورای انقلاب" چند صباحی دوام آورد، باین خاطر بود که طبقه ی کارگر منسجم نبود، در آن انقلابی که به رهبری طبقه ی کارگر باشد شانس شما کمتر از "شورای انقلاب" است.

"از شما و همه ی رویزیونیست ها و پوپولیست های رنگارنگ باید پرسید که انقلاب دموکراتیک شما چه چیز را می خواهد عوض کند؟ اگر برای برخی از شما امحای مناسبات سرمایه داری و سلطه ی طبقه ی سرمایه دار را هدف دارد، پس چرا اسم آن را انقلاب سوسیالیستی نمی گذارید و اگر این ها هدف نیستند پس چرا آن را انقلاب سیاسی نمی خوانید؟ آیا این نیست که شما جاهلانه یا عوامفریبانه می کوشید حد اکثر یک انقلاب سیاسی را بعنوان یک انقلاب اجتماعی جا بزنید و بدین وسیله ماهیت سازشکار و رفرمیست خود را بپوشانید؟"

این خطاب ما به رویزیونیست های رنگارنگ از حزب توده تا انواع مائوئیست ها در سال ۵۶ بود. آقای م - ح بنظر خود شرازان ها زرنک تر است. می گوید اصلاً انقلاب سیاسی یا اجتماعی چیست. این "مقولات متحجر" ساخته ی ذهن "آکادمیسین" هاست. ما انقلاب می کنیم. آقا! سیاسی یا اجتماعی، دیگر چیست. مگر ما طالع بین هستیم؟

امکانات آینده

یا طالع بینی

بنا بر آنچه گفته شد برای کمونیست ها یک انقلاب بیشتر مطرح نیست. کمونیست ها، برنامه، تاکتیکها و استراتژی مبارزاتی خود را حول این هدف - سرنگونی بورژوازی، و نه صرفاً سرنگونی سلطه ی امپریالیسم یا سرنگونی دیکتاتوری - متمرکز می کنند. آن ها می دانند که در کشورهای پیرامون فقط در یک جامعه ی سوسیالیستی امکان واقعی قطع سلطه ی امپریالیسم و دیکتاتوری بورژوازی وجود دارد. آن ها اراجیف "نه شرقی، نه غربی" جمهوری اسلامی را باور ندارند و می دانند کوه بند بند مناسبات یک جامعه ی سرمایه داری با هزار و یک تار مری و نامریی به کجا وابسته است. این ها را توضیح داده ایم. اما در یک جامعه ی طبقاتی فقط کمونیست ها مبارز نیستند. تنها طبقه ی کارگر نیست که از وضع موجود ناراضی است. اقشاری از خرده بورژوازی و نیز دهقانان و کارگران تحت شعارهای خرد مبرورانی هم مبارزه می کنند و آن ها نیز طالب "نوعی انقلاب" هستند. این نوع انقلاب ها همه از نظر کمونیست ها انقلاب سیاسی هستند. انقلاب های جزئی، فرعی، نیم بند. انقلاب هایی که برای اقشار خاص هدف هستند ولی برای کمونیست ها حداکثر گامی هستند در مسیر راه طولانی. بارها گفته ایم که کمونیست ها در اجتماع شطرنج یک طرفه بازی نمی کنند. تنها جنبندگان اجتماع نیستند و بنا بر این چه بسا که قبل از آن که کمونیست ها بتوانند به اهداف خود دست یابند، سایر اقشار اجتماعی به هدف برسند. یعنی انقلاب کنند. این آن چیزی بود که اتفاق افتاد و ما از قبل درباره ی آن حکم داده بودیم یا بگفته ی م - ح "طالع بینی" کرده بودیم:

"امروز پائینی ها نمی خواهند و بالائی ها نمی توانند، و بنا بر این شرایط نوعی انقلاب آماده است. نوع این انقلاب را مضمون آنچه که پائینی ها نمی خواهند - یعنی رژیم شاه، و آن بالائی ها که نمی توانند - یعنی باز هم رژیم شاه - معین می کند. این انقلاب انقلابی است که هدف خود را سرنگونی رژیم شاه دارد. یعنی یک انقلاب سیاسی است، هنوز نه پائینی ها خواستن سیستم سرمایه داری را در کل هدف گرفته اند و نه سیستم سرمایه داری

همه امکانات خود را از دست داده و به کلی ناتوان شده است. هدف مبارزات کنونی امحای سرمایه داری و بسر-
قراری سوسیالیسم نیست و بنابراین، انقلاب کنونی، انقلاب اجتماعی نیست ("رهائی"، دوره ی اول، شماره ی
۳، آذر ۵۶).

"سرنگونی رژیم پهلوی، نابودی بساط سلطنت و بقدرت رسیدن قشری دیگر - هر چند بطور موقت - بهر حال يك
انقلاب سیاسی خواهد بود و امکان عملی شدن و فایده بخشی آن در تسریع و تسهیل انقلاب اجتماعی باید مـــورد
توجه باشد و دقیقاً همین جنبه است که وظیفه کمونیست ها در مبارزه جهت سرنگونی رژیم و نابودی بساط سلطنت
را مطرح می کند. چه بسا که برای فراهم آمدن کامل شرایط انقلاب اجتماعی، انقلاب های سیاسی متعددی در مسیر
توسط زحمتکشان، تا انقلابی که باین جهت و در این جهت باشد، فاصله داریم. جنبش توده ای اخیر زمینه ی
حرکت سریع تر و در این جهت را بیشتر کرده است ولی خود حرکت زمانی انجام خواهد گرفت که برای آن کار و کوشش
مشخص شود. وظیفه ی ماست که با درک هدف نهائی خود به امر بسیج و تشکل کارگران بطور همه جانبه کمک
کنیم. برقراری و گسترش تماس با طبقه ی کارگر و دامن زدن به مبارزات طبقاتی و کمک به تشکل آن مهم ترین وظیفه ی
ماست. در عین حال درست بخاطر اعتقاد باین امر که مبارزه ی طبقه ی کارگر از مبارزه ی سیاسی و دموکراتیک
عمومی جامعه جدائی ناپذیر است، شرکت در مبارزات سیاسی عمومی و مبارزات دموکراتیک با محتوای مشخص
سمت گیری بسمت زحمتکشان را واجب می دانیم. بکوشیم تا در عین انجام وظائف اساسی خود در رابطه با
مبارزات طبقاتی ویژه کارگران، به ایفای وظائف دموکراتیک خود و شرکت در جنبش توده ای خلق هایمان و جهت دهی
آن مبادرت ورزیم" (همانجا، ص ۴۸-۴۷).

اما این امر که در مسیر طولانی يك انقلاب اجتماعی، چند نوع و در چه زمان هائی ممکن است انقلاب سیاسی بوقوع بپیوندد
غیر قابل پیش بینی است. اگر آقای م - ح یکجا از تشخیص جنسیت نوزاد قبل از تولد اظهار تعجب می کند و یکجا ما را متهم
به تلهولوژی می کند که گویا منتظر "نتایج" می مانیم تا حکم صادر کنیم دقیقاً بخاطر نفهمیدن این مسئله است که ما از انقلاب
قشرهای متفاوت سخن می گوئیم. هنگامی که رهبری جنبش بدست طبقه ی کارگر نیست، فقط يك احق می تواند انتظار
انقلاب اجتماعی را داشته باشد. پس تشخیص جنسیت نوزاد در این مورد "طالع بینی" نیست! هنگامی که رهبری جنبش
بدست طبقه ی کارگر باشد ولی این طبقه تحت شعارهای سوسیالیستی حرکت نکند، آگاهانی "طبقه" در حد خواست های
ترید یونیستی و سوسیال دموکراتیک باشد، باز فقط يك احق می تواند انتظار انقلاب اجتماعی داشته باشد. و باز هنگامی
که رهبری جنبشی خدای ناکرده بدست "کمونیست هائی" باشد که فرق انقلاب سیاسی و اجتماعی را ندانند، و برنامـــه ی
اعلام شده شان این باشد که سرمایه داران را نگاه دارند و از آن ها تقاضای بیمه ی مجانی و... کنند، باز فقط يك
احق اسم آن را انقلاب اجتماعی می گذارد. حکم پیشاپیش مبنی بر سیاسی بودن این نوع انقلاب "طالع بینی" نیست. فقط
نیاز به يك جو شعور و درک از مارکسیسم دارد.

اما مشکل کجاست و در کجاست که می توان اظهار نظر قطعی کرد؟ این مشکل زمانی خود می نماید که بخشی از طبقه ی
کارگر برای انقلاب اجتماعی بسیج شده باشد ولی نیروهای دیگر اجتماعی هم برای سرنگونی رژیم حاکم بکوشند. هنگامی که
تغویك نیرو بر نیروهای دیگر قطعی نباشد، هنگامی که جنگ در چند جبهه باشد، هنگامی که وضع همه ی نیروهای اجتماعی
و بین المللی مشخص نباشد، در چنین وضعی طبعا امکان های مختلفی مطرح میشوند، در چنین وضعی که هم امکان پیروزی
طبقه ی کارگر ممکن است و هم برد سایر نیروها، نمی توان پیشاپیش حکم به نحوه ی پایان کار داد و لو این که آقای محترمی
شما را متهم کند که برخورد تلهولوژیکی کرده اید و از روی "نتیجه" حکم صادر کرده اید! بنابراین کسی که بخواهد از قبل،
زمانی که حتی جنبش وسیع عمومی وجود ندارد، حکم دهد که اولین انقلابی که در جامعه در سال های آینده اتفاق خواهد
افتاد انقلاب سیاسی یا اجتماعی خواهد بود، قدری با خودش شوخی دارد. بعضی ترجیح می دهند "تلهولوگ" باشند
ولی غلط زیادی نکنند (۸).

۸- نمی دانیم آقای م - ح چه اصراری به شلنگ اندازی در مقولاتی دارد که بلاشک نقطه ی قوتش نیست. ایشان معتقد است برخورد ما بســـه
انقلابات تلهولوژیک است چون آن ها را بر حسب نتایج آن ها تعریف و دسته بندی می کنیم. ما هر جا گشتیم که چنین مطالبی بیابیم چیهـــزی
دستگیرمان نشد. اساس طبقه بندی ما بر این بوده است:

در چنین مواردی، یعنی در مواردی که حرکت برای کسب قدرت در انقلاب اجتماعی شروع نشده است، که جمیع شرایط برای آن فراهم نیست، یعنی زمانی که در مرحله‌ی تدارک قرار داریم وظیفه‌ی کمونیست‌ها چیست؟ آیا باید به بهانه‌ی فراهم نبودن شرایط منفعل باشند؟ آیا باید بر عکس تصور کنند که فقط آن‌ها خواهان تغییر شرایط هستند و به بسازی شطرنج یکطرفه مشغول شوند و یا این که نه، در عین حال که تدارک انقلاب خودشان، انقلاب اجتماعی، را می‌بینند، خود را برای درگیری در انواع انقلاب‌های سیاسی ممکن که مربوط به سایر نیروهای جامعه است و جهت دادن به آن‌ها در سوئی که بیشتر مطابق منافع طبقه‌ی کارگر باشد آماده کنند. حزب کمونیست، نه صراحتاً، نه با بیانی که حاکی از درک طبقاتی — انقلاب باشد، ولی بهر حال در همین مضمون، سخنانی دارد و قطعاً خواهد گفت آفرین ما هم همین (کدام؟) را می‌گوئیم. ما هم می‌گوئیم در این انقلاب‌ها شرکت کنیم و رهبری آن را هم بدست گیریم. در اینجا باید انصاف داد که رفقا بسیار يك گام، از ما جلو زده‌اند ولی اشکال در همین جاست. دائماً جلو زدن و عقب رفتن. ما از رفقای که آنقدر با این اظهار ما موافق هستند که حتی حاضرند اینارگرانه رهبری آن را هم بدست گیرند می‌پرسیم: "رهبری کی؟" رهبری شما بعنوان عناصر کمونیست و یا آن که رهبری طبقه‌ی کارگر (البته به زعامت شما)؟ اگر شق اول مطرح باشد که با همه‌ی ارادتی که به همه‌ی شما بخصوص آقای م — ح داریم برای عناصر کمونیستی که بجای کوشش در سازمانده‌ی طبقه‌ی کارگر هدفشان این باشد که رهبری يك جنبش غیر کمونیستی را به عهده داشته باشند ارزش چندانی قائل نیستیم. یا این عناصر با حسن نیت در جنبشی که خواست دیگری — خواست‌های غیر سوسیالیستی — دارد مضمحل خواهند شد و تبدیل به خر — سواری دیگران میشوند. و یا آن که نه. این عناصر بسیار با حسن نیت يك جنبش غیر سوسیالیستی را با "رهبری داهیانسه" ی خود بسوی سوسیالیسم خواهند کشاند. این نوع "کشاندن" یا به شیوه‌ی پل پوت عملی میشود و یا این که رهبران چنان خصوصیات مجدوب‌کننده‌ای دارند. و یا چنان فهم نازلی از مگانیم حرکت اجتماعی — که معتقدند همین که جنبش ببینند رهبرانش چه کسانی هستند خودشان بدنبال آن‌ها می‌آید (۹).

این‌ها همه تنوعات شق اول بودند ولی اگر هم درست باشند آقای م — ح هرگز به آن اعتراف نخواهد کرد و این "راز" در محدوده‌ی رهبران مشتاق سر بسته خواهد ماند. اما شق دوم، یعنی این که در انقلاب

"ما در اینجا در توضیحات خود محتوای تغییرات حاصله در جامعه را مد نظر داریم و نه عامل تغییر و نه شیوه و چگونگی تغییر را. به عبارت دیگر آنچه در ابتدا باید معین شود اینست که چه چیز در جامعه تغییر می‌کند (یا نمی‌کند)، سامان اجتماعی؟ سامان سیاسی؟ و یا قدرت حاکمه؟ تقسیم‌بندی ما بر این مبناست: "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک" (ص ۱۱۶).

آقای م — ح سوخی کوچکی می‌کند. لغت محتوا را در نقل قول جابجا می‌اندازد و "نتایج" را اضافه می‌کند. جمله‌ی تله‌تولوژیک! بصورت زیر در می‌آید:

"وحدت کمونیستی صراحتاً اظهار می‌کند که هر انقلاب را بر اساس تغییرات حاصله‌ی ناشی از آن" بر اساس نتایج آن تعریف و دسته‌بندی می‌کند.

آقای م — ح والله قباحه دارد! محتوای انقلاب میشود نتیجه‌ی انقلاب! جالب‌ترین است که زیر لغت تقلبی "نتایج" خط هم می‌کشند! وای بر این "رهبر"، وای بر "دنباله‌روان" این رهبر! این قدر مستاصل هستید؟

۱ — این مسئله هم مانند بسیاری از مسائل دیگر وجوه مختلف دارد و با يك حکم مجرد — صرف نظر از شرایط اجتماعی — قابل حل نیست. مثلاً در جوامعی مانند ظفار که هنوز صنعتی نشده و طبقه‌ی کارگر در آن وجود ندارد کمونیست‌هایی که آگاهی خود را مدیون پیدایش — سوسیالیسم در سطح جهانی هستند — و نه این که مناسبات تولیدی اجتماع خودشان مولد آن بوده باشد — وظائفی دارند که با وظائف کمونیست‌ها در جوامعی که طبقه‌ی کارگر در آن وجود دارد متفاوت است. ما در این مورد در دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک" در بحث مربوط به آبخین‌های روسیه (ص ۲۱-۲۲) و ظفار (ص ۳۱-۳۲) نظر داده‌ایم. در آن جوامع که طبقه‌ی کارگر وجود ندارد کمونیست‌ها اجباراً وظیفه‌ی خود را شرکت در جنبش‌های غیر کارگری می‌بینند و می‌کوشند که بر حسب توانائی خود و امکانات آن جامعه — شرایط اجتماعی — نقشی هر قدر مهتم‌تر بازی کنند و حتی اگر بتوانند در رهبری آن جنبش‌ها قرار گیرند و به سهم خود تحولات اجتماعی را به جهتی مترقی سوق دهند. این جهت‌بدون تردید متضمن صنعتی کردن آن جوامع — یعنی کمک به بوجود آوردن طبقه‌ی کارگر است. این البته مطابق پروسه تاریخی صنعتی شدن جوامع و تشکیل طبقه‌ی کارگر نیست و دلیل آن هم رشد نامتساوی شرایط تولیدی و مناسبات آن در جوامع مختلف جهان است. وظائف کمونیست‌ها — و نه حزب کمونیست — در جوامعی که نیروهای مولده رشد کافی یافته‌اند و در جوامعی که رشد کافی نیافته‌اند و در جوامعی که اساساً پیشا سرمایه‌داری هستند متفاوت است. هدف آن‌ها نفی مناسبات استثمار است. شیوه‌ی تولید جامعه‌ی مشخص نحوه‌ی مشخص استثمار را معین می‌کند و وظیفه‌ی مشخص کمونیست‌ها در این رابطه تعیین میشود. شرایط اجتماعی تعیین‌کننده‌ی مسیر — و نه هدف — هستند.

از این بحث اما آقای حکمت تنها این را می‌فهمد که وحدت کمونیستی معتقد است سوسیالیسم یعنی صنعتی شدن! اما از این اظهار نظر

دیگران - انقلاب سیاسی - شرکت کنیم و رهبری آن را نه عناصر کمونیست بلکه طبقه کارگر بدست گیرد . حرف دهن پر کنی است ولی متأسفانه بر می گردیم به داستان مرغ و تخم مرغ . خوب آقایان محترم . اگر طبقه کارگر چنین قدرت و انسجامی دارد چرا انقلاب خودش را نکند . چرا برود در انقلاب دیگران رهبر شود . آیا آن "دیگران" همه مجذوب طبقه کارگر می شوند (چون آقای م - ح جزء آن هاست) و یا آن که آن "طبقه کارگر" طبقه کارگر نیست . يك "طبقه ی" قلابی است ، "طبقه برای خود" نشده است ، جماعت کارگری است ، خواست های محدود ترید یونیستی دارد ، در این حال از رهبری "طبقه کارگر" سخن گفتن فقط بار خاطر است . در انقلاب اخیر ایران هم از این نوع کارگران که تحت شعار های خرده بورژوازی بسیج شده بودند کم نبودند . طبقه "برای خود" نشده بسیج می شود ، حزب کمونیست می سازد ، رهبر جنبش غیر سوسیالیستی می شود و پیروز هم می شود ، اگر این ها به او هام می ماند ما را تقصیری نیست . مبتدل کردن درك از طبقه نازکی ندارد اما هیچوقت بدین حد جگر خراش نبوده است . چاره ای ندارید رفقا که این يك گام اضافی را پس بگیرید و آنوقت همزمان با ما بگوئید که بلی ، کمونیست ها باید حتی قبل از آن که طبقه کارگر به قدرتی برسد که بتواند انقلاب خودش را بکند ، در انقلاب های سیاسی هم شرکت کنند و سعی کنند که با اندازه ی توان خود آن را جهت دهند ولی داعیه ی رهبری بهر قیمتی نداشته باشند . درست بر خلاف آنچه که از ما ایراد می گیرید که این "سرنوشت کسانی است که می خواهند فعال باشند ولی رهبر نباشند" باید بشما بگوئیم که شقوق رقت انگیز فوق احتمالات مختلف رهبری است در جایی که نباید الزاماً رهبر بود بلکه باید در اپوزیسیون بود . بجز آن هایی که خداوند آن ها را برارای رهبری خلق کرده است سایر انسان های خاکی جایگاه ویژه خود و مبارزه ی خود را می شناسد . تزه های شما ، رفقا ، بر پایه ی اعتقاد به موهبت الهی در دادن خصیصه ی رهبری به شماست . و این با تحلیل طبقاتی بیگانه است .

شرایط عینی و ذهنی

یا شکایت قابل فهم

از هنگامی که در زمستان ۵۰ جزوه ی "درباره ی انقلاب" و سپس در سال ۵۴ جزوه ی "مرحله ی تدارك انقلابی" را در بحث با چریك های فدائی خلق تهیه کردیم ، تا زمانی که این نوشته ها و دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک" را در سال ۵۶ منتشر ساختیم و سال های متوالی پس از آن یکی از شعارهای اساسی ما اتحاد چپ در مقابل انواع و اقسام تزه های آشتی طلبانه ی "جبهه ی خلق" و نظائر آن بوده است . اتحاد چپ بمنزله ی یکی از شروط برای تشکیل حزب کمونیست . شرط دیگر و البته مهمتر مسئله ی وجود جنبش کارگری بوده است . مسئله ی جوش خوری و پیوند با این جنبش بنظر ما از همان آغاز فعالیت کمونیستی مطرح بوده است . این یکی از جنبه های هزار بار تاکید شده ی جدل ما با رفقای فدائی بود . پیوند با جنبش کارگری . سلول سازی ، کمک به رشد جنبش تا بالاخره تشکیل حزب کمونیست .

"سازمان کمونیستی بطور عمیق و همه جانبه ای از واقعیات و شرایط مادی و عینی انقلاب حرکت می کند . موتور پیشروی انقلاب در شرایط مادی و عینی آماده می تواند تاثیر بگذارد . یعنی آگاهی ، اراده و پراتیک مبارزه ی انقلابیون پیشرو تسریع کننده و تکامل دهنده ی تغییراتی است که بطور پتانسیل و خارج از اراده ی آنان وجود دارد ، که شرایط مادی و عینی جامعه آستان آن تغییرات هستند همواره آن امکانات و هستی پتانسیل مقدم ، و آگاهی سیاسی و اراده ی انقلابی به نسبت آن ثانوی و در انقلاب مکملند . هیچیک بدون دیگری نتیجه ی مطلوب نمی دهند ، لیکن اولی را نمی شود اساساً با فکر و اراده و دانش انقلابی خلق کرد بلکه زمینه ایست که فکر و اراده و دانش انقلابی آن را بقول مارکس پیش رو می یابد" ("مرحله ی تدارك انقلابی" ، ص ۶۴) .

"مرحله ی تدارك یعنی آگاه و متشکل ساختن آماده ترین عناصر ، جلب و جذب آگاه ترین بخش های پرولتاریائی و عناصر پیشرو کارگری برای پل زدن به میان توده های کارگری" (همانجا ، ص ۷۱) .

"جبهه یا حزب" ما معتقدیم که در مرحله ی سخت و پیچیده ی "تدارك انقلابی" سازمان مارکسیستی وظائف متعددی را به عهده دارد . اما وظیفه ی اصلی سازمان گذار پیروزمند از این مرحله و ساختن حزب طبقه از درون مبارزات توده ای کارگری است" (همانجا ، ص ۹۷) .

دآهیا نه که بگذریم اصل جابجائی وظائف نشان می دهد که دوستان ما در شرایط جامعه ی ظفار زندگی می کنند . صرفاً عقب نیستند . ما قبل تاریخند .

"وظیفه ی میرم، عده و اساسی هر کمونیست و سازمان کمونیستی در هر شرایطی کوشش جهت بوجود آوردن حزب کمونیست است" (همانجا، ص ۱۰۲) .

"در میان مارکسیست ها انتظار نمی رود کسی علنا مدعی باشد که آگاهی صرفا بصورت آگاهی نقش دارد برای ما آگاهی، شرایط ذهنی، خود بطور پتانسیل یک نیروی مادی است . آگاهی بالقوه می تواند ماتریالیزه شود و به عینیت بدل گردد در مسئله ی مشخص ما، آگاهی کارگران بصورت یکی از عنصرهای اساسی (عنصر دیگر شرایط مادی است) مبارزات کارگری سازمان یافته و تشکیلاتی را بوجود آورده و اعتلاء می بخشد . این مبارزات و این تشکیلات ها دیگر ذهنی نیستند . عینیت دارند و جزء شرایط عینی هستند " ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک" ، ص ۴۰) .

"این آگاهی ذهنی باید توده گیر شود (و نگهته پیدا است که توده آن را از روی کتب فرا نمی گیرد . توده در پروسه ی مبارزه است که می تواند این آگاهی را خلق و نیز جذب کند) " (همانجا، ص ۴۲) .

"ما دورانی را که در آن شرایط مادی انقلاب وجود دارد و به حدی رسیده است که می تواند از منابع خود جامعه و یا از جوامع دیگر شرایط ذهنی مناسب را طی یک پروسه ایجاد کند، دوران تدارک انقلاب می خوانیم . در این دوران تدارک وظیفه ی کمونیست ها، کمک به تسریع پروسه ی اعتلاء آگاهی، ایجاد شرایط ذهنی است . هنگامی که این شرایط ((شرایط ذهنی)) بوجود آمد و با رشد مبارزات کارگری توده گیر (ماتریالیزه) شد شرایط عینی انقلاب نیز آماده است . تنها در این زمان است که می توانیم بگوئیم شرایط عینی انقلاب آماده است . دوران ماقبل آمادگی، دوران تدارک است " (همانجا، ص ۴۲) .

"و اگر نخواهیم شاهد انقلاب های بی نام (!) باشیم، باید بدانیم که تدارک باید داد . باید بدانیم که ————— در دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی هستیم و نه در دوران آمادگی شرایط برای انقلاب سوسیالیستی " (همانجا، ص ۴۲) .

"در شرایط امروز و با این آحاد فکری، وظیفه ی سازمان کمونیستی نه بوجود آوردن "جبهه ی خلقی" بلکه نضج خود و حفظ پرنسیب ها در جهت تاریخی — انقلابی خود است . اگر قبول کنیم که مرحله ی کنونی مرحله ی تدارک انقلابی است و اگر بپذیریم که وظیفه ی اساسی سازمان انقلابی کمونیستی در این مرحله زمینه سازی و ساختمان تشکیلات وسیع طبقه ی کارگر است (با توجه به این که تبلور اراده ی پرولتاریا حزب است، و از آنجائی که تشکیلات انقلابی پرولتاریا فقط شکل حزب را ندارد بلکه سندیکاها و شوراهای انقلابی کارگران را نیز شامل میشود، لفظ تشکیلات انقلابی را صحیح تر و همه جانبه تر تشخیص دادیم) تشکیلات و حزبی که از درون مبارزه ی طبقه و بطور اساسی بدست توده های آگاه طبقه بوجود آمده و حاملین آن نیز نه سازمانی شبیه مرکزیت سنتی احزاب باصطلاح کمونیست، بلکه توده ی پرولتاریا هستند، بنا براین باید پذیرفت که حرکت مستقل کمونیست ها در این راه و تمرکز قدرت و نیرو در جهت این هدف، اهمیت اساسی و درجه اول دارد " ("مرحله ی تدارک انقلابی" ، ص ۹۹) .

فقط فردی که به هیچ چیز پایبند نیست می تواند ما را متهم کند که معتقدیم آگاهی فی نفسه کافی است و کوشش جهت مبارزات کارگری و تشکیلات کارگری و حزب کمونیست ضروری نیست و خود بخود تشکیل می شوند ! (چرا که جزء شرایط عینی هستند) . این فرد در وجود آقای م — ح خود را بدین صورت نشان می دهد :

"وحدت کمونیستی انجام این انقلاب ((انقلاب سوسیالیستی)) را از عهده ی کارگر و زحمتکش بر می دارد و این وظیفه را تماما بر عهده ی فلاسفه می گذارد " ("بسوی سوسیالیسم" ، دوره ی دوم، شماره ی ۱، ص ۴۵) .

"وحدت کمونیستی، که در هیچ یک از متون مورد مراجعه ی ما ((محکم کاری کرده که بعد نگویند مگر نابینا هستی)) مرز و در عین حال رابطه ی متقابل توده ها و پیشروان طبقه ی کارگر را در نظر نگرفته است " (همانجا، ص ۴۶، تاکید از ما است) .

"از یکسو مقولات حزب، تشکیلات، سازماندهی عمل انقلابی، . . . حذف میشوند (!!!) و از سوی دیگر توده ی کارگران همواره با توجه به ملاک های وحدت کمونیستی از حد نصاب لازم برای دست زدن به اقدام سوسیالیستی نا آگاه تر ((ایوالله !)) ترسیم میشوند " (همانجا، ص ۵۱) .

"وظیفه ی سازمان انقلابی کمونیستی بدین ترتیب، از لحاظ "تدارک انقلاب سوسیالیستی" به ترویج (آن هم ترویج

نکات مجردی که گفتیم) و در بعد عملی و در مواجهه با جنبش‌های انقلابی و انقلابات کنکرتی که کارگران مداوم با آن مواجه اند بطور ناگزیر به جبهه سازی و ائتلاف با نیروهای "مترقی تر" اپوزیسیون بورژوازی ((وقاحت را حدی نیست)) کا هتر می باید تدارك انقلاب سوسیالیستی به جامه های فاخری برای استتار سیاست لیبرالی در عمل سیاسی روزمره بدل میشود " (همانجا ، ص ۵۲) .

ما از جواب عاجزیم! خیلی شهادت می‌خواهد کسی به سازمانی که در مقابل تمام پوپولیست‌ها و جبهه‌ی خلق و جبهه‌ی آزاد بیخ‌ش و جبهه‌ی ضد دیکتاتوری طلبان ایستاد و گفت عصر انقلاب دموکراتیک نیست ، این‌ها را کنار بگذارید ، سلول سازی کنید با توده های کارگری پیوند برقرار کنید ، حزب و تشکیلات کارگری و کمونیستی بوجود آورید بگوید که " در متون مورد مراجعه‌ی ما " (۱۰) وحدت کمونیستی مقولات حزب و سازماندهی انقلابی را حذف کرده و صرفاً طرفدار کار ترویجی آن هم بصورت مجرد است! و بنابراین طرفدار "انفعال" است و بنابراین "لیبرال" است و بنابراین

اما آقای م - ح بلاشک نابینا نیست ، کلاه شرعی " متون مورد مراجعه‌ی ما " هم قرآبی است ، پس مسئله چیست ؟

ترس از آگاهی

ما در فصل بعد به مسئله‌ی اعتقاد حزب کمونیست به لا علاج بودن فهم "کارگران مزدی" - یعنی طبقه‌ی کارگر - و لهذا ضرورت هدایت آن‌ها توسط عده‌ای از آسمان نازل شده و لزوم "دنباله روی" (به همین عبارت) کارگران از آن ه - خواهیم پرداخت ، بجاست که در اینجا توقی کنیم .

در بحث شرایط مادی و عینی و ذهنی انقلاب در دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک" مسئله‌ی مادیت و عینیست را از هم تفکیک کردیم . در بخش مهمی از ادبیات مارکسیستی مرز این شرایط از هم مشخص نشده و واژه‌ها گاه بجای هم بکار برده می‌شوند و این باز همان داستان کذائی "انقلاب" را تکرار می‌کند . در نوشته‌ی فوق الذکر ما برداشتمان را از این واژه‌ها و عبارات بیان کردیم یعنی گفتیم هر جا می‌گوئیم شرایط مادی منظور ما اینست . منظور ما از شرایط عینی اینست و از شرایط ذهنی این . البته این برداشت‌ها بر مبنای درک ما از نوشته‌های کلاسیک‌ها استوار بود . سعی ما بر این بود که نشان دهیم دیکتوم‌های تصنعی ادبیات پوپولیستی کمکی به حل مشکلات نمی‌کند و دایره‌ی بسته‌ی آماده بودن این شرط و نبودن آن ، و منوط کردن نبودن آن به آماده نبودن این ، کذابانه است و حاکی از این است که دوستان نفهمیدند يك اجتماع متحرك و جاندار ، در طی پروسه‌ای که شرایط مختلف آن در ارتباط با هم - و نه الزاماً با بیا - هستند رشد می‌کنند . کوشش ما بر این بود که نشان دهیم وقتی مارکس می‌گوید :

"اقتدار مادی را نمی‌توان در هم کوئید مگر با اقتدار مادی ، اما شعوری نیز همین که توده‌ها را فرا گیرد ، اقتدار مادی می‌شود" ،

یعنی چه . که مادی شدن و یا رئالیزه شدن و یا عینی شدن هر کدام چه هستند ، الی آخر . برای هر کس که کوشش در تعریف پدیده‌ها کند مورد انتظار است که مورد مخالفت قرار گیرد . بجا یا نابجا . مثلاً کسانی بگویند این تعریف این نقص را دارد یا مطابق با فلان متن نیست . ما نیز چنین انتظاری داشتیم و در همان نوشته هم در موردی دیگر دعوت کرده بودیم که اگر کسانی تعاریف بهتری دارند ارائه دهند ، ممنون می‌شویم .

علا ما چنین نشد . مانند مورد انقلاب که شرح آن گذشت این امر صرفاً موجب شد که کسانی که از مبهم گوئی نفی می‌بردند هراسان شوند و حمله را آغاز کنند . حمله به چه چیز؟ البته نه به آنچه که گفته ایم بلکه به آنچه که نگفته ایم . در این مورد نیز آقای م - ح بخت خود را با شلنگ اندازی در مقوله‌ی "فلسفه" آزموده‌اند شاید بهتر بود این سفره گسترده نمی‌شد ولی این انتظاری زیاده است چون ساختمان انترناسیونال سه و نیم بدون "پایه‌ی فلسفی" البته ل - ق خواهد زد . نتیجه حیرت انگیز آقای م - ح از بحث ما این نیست که تعریف وحدت کمونیستی ایراد دارد ، بلکه اینست که

۱۰- این شعبده بازی در "متون مورد مراجعه‌ی ما" از آن کثافت کاری‌های استالینی است که واقعا ننگ آمیز است . از آنجا که نوشته‌ای از ما را نمی‌توان یافت که این تز اساسی ما بارها در آن تاکید نشده باشد خوب بود آقای م - ح می‌نوشت در صفحه‌های مورد مراجعه‌ی ما . ما متحیر می‌انیم که هدف این جناب از پلمیک چیست . آیا صرفاً می‌خواهد مطالبی بدست عده‌ای بدهد که نشخوار کنند و جرات رجوع به اصل را هم نداشته باشند یا از اساس قید آبروی خود را زده است و در یک سراسیمگی هیچ چیز برایش مطرح نیست . آقای م - ح "رهبر" بودن کافی نیست . باید اعتبار داشت و این را شما بعنوان يك دروغگو ندارید . عبارت "در متون مورد مراجعه‌ی ما" می‌تواند کلاه شرعی مناسبی باشد ولی در يك پلمیک ایدئولوژیک يك ننگ است .

آن ها منکر ضرورت تشکیل حزب کمونیست هستند ! و البته این نیز برای ایشان مهم نیست که همانطور که در صفحات قبل نشان دادیم تئوراسی ما از بدو تشکیل دفاع از تشکیل حزب کمونیست در مقابل جبهه های رنگارنگ رهبری کنند و انقلا ب پوپولیست ها بوده است .

ما نوشته ی ایشان را در این مورد چند بار مرور کردیم که بفهمیم غیر از آموزش های تاریخ ساز نظیر "مقاومت در فیزیك با مقاومت در يك جنبش فرق دارد" ! سخن بر سر چیست ، و اگر خزعبلاتی نظیر عدم اعتقاد به تشکیل حزب کمونیست (" در متون مورد مراجعه ی ما " !) را کنار بگذاریم ، از بحث ایشان چه می ماند .

آقای حکمت چند بار ذکر کرده است که اشکال اساسی وحدت کمونیستی این است که مثل ایشان به زبان انگلستانی مسلط نیست و بنابراین شرایط عینی و ذهنی را لاجرم مربوط به عین (چشم ؟) و ذهن تصور کرده است ! این تا آنجا که پره از ضرورت فوری تشکیل کلاس های انگلیسی بعنوان یکی از فعالیت های اصیل انترناسیونال سه و نیم بر می دارد برای ما بسیار هیجان انگیز است بلکه ما نیز قادر شویم در کنکور اعزام به خارج موفق شویم و مالک راقیه را دست اول مشاهده کنیم . اما تا چنین وقتی نرسیده اجازه دهید ببینیم اختلاف به زبان شیرین فارسی در کجاست .

آقای م - ح معتقد است شرایط عینی یعنی داده ها و شرایط ذهنی یعنی باید داده شود . اگر از ترجمه ی سفید قضیه بگذریم و اگر در نظر بگیریم که عنصر ذهنی با شرایط ذهنی یکی نیست ! و نیز این حکم جدید در مقوله ی مناسبات اجتماعی را قورت دهیم که "مقولات شرایط عینی يك انقلاب یعنی پیش شرط های عینی" ! (ص ۲۶) و همه این ها را حمل بر اشتیاق ایشان در همان جست و خیز در زمین نا آشنا بکنیم می توانیم بگوئیم بسیار خوب ، در اینجا و تا اینجا فعلا حرفی نداریم چون نمی خواهیم خدای ناکرده با ورود در معقولات از سئوالات مشخص طفره بروید . شما بگوئید که پس از آن که شرط و پیش شرط سرش را خورد :

۱- تفاوت شرایط مادی و شرایط عینی بنظر شما چیست ؟

۲- وقتی بخشی از "باید داده شود ها" داده شد آیا هنوز هم جزء "باید داده شود ها" است یا جزء "داده ها" ؟

۳- تفاوت این "داده ها" ی اخیر با "داده" ی شرایط مادی چیست ؟

۴- آگاهی ماتریالیزه شده هنوز جزء آگاهی مجرد است یا این که در مقوله ی دیگری قرار می گیرد ؟

۵- ارتباط شرایط عینی و ذهنی به چه طریق اعمال یا مجسم می شود ؟

اما چرا این بحث ها لازم بوده اند و لازم اند . روی سخن ما در این بحث خاص با کسانی بوده است که طرفدار تئور منشیکی ضرورت توسعه مناسبات تولیدی سرمایه داری قبل از انقلاب سوسیالیستی بوده اند . در آن زمان بقول دوست محترم ما هنوز "بچه اردك" امك - حزب کمونیست تولد نیافته بود ولی بودند "کمونیست هائی" که در پرده سخنان لاشائی و نیکخواه ها را تکرار می کردند و نتیجه می گرفتند که باید به رژیم شاه کمک کرد که مناسبات سرمایه داری را توسعه دهد تا راه برای برقراری سوسیالیسم آماده شود . کوشش موفق ما در نفی این ارتداد بدین صورت بود که ثابت کنیم عصر ، عصر انقلاب سوسیالیستی است و لهذا در این عصر رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری پیش شرط انقلاب سوسیالیستی نیست . گفتیم "کوشش موفق ما" برای آن که پس از آن دیگر استدلالاتی از این دست تحت نام کمونیسم ، نشنیدیم . بسیاری از آن لاشائی های پنهانی ماهیت خود را آشکار کردند و رسماً به اردوی ضد کمونیسم پیوستند . اما اکنون پس از ۸-۹ سال باز دید منشیکی از آستین دیگر سر در آورده است با این تفاوت که رسماً ضرورت رشد مناسبات سرمایه داری را عنوان نمی کند بلکه انقلاب را اولاً با هدف دیگری (ضد امپریالیستی - ضد دیکتاتوری) عنوان می کند و ثانیاً از ناگزیر بودن ادامه ی مناسبات سرمایه داری بعد از انقلاب بدون هیچ کوششی در نفی سرمایه داری و برقراری مناسبات سوسیالیستی سخن می راند . این قسمت اخیر را بحث کرده ایم ولی اجازه دهید از جنبه ی دیگری آن را بشکافیم .

ما معتقدیم و در دفتر مورد بحث نشان داده ایم که شرایط مادی يك جامعه آگاهی طبقاتی خود را می آفریند . اما این آگاهی طبقاتی می تواند بنا بر عوامل متعددی قراتر از ضروریات مادی آن جامعه ی مشخص باشد . در این مورد ویتنام را بعنوان نمونه ذکر کرده ایم . مناسبات تولیدی بسیار عقب مانده ی ویتنام بخودی خود نمی توانست آگاهی سوسیالیستی وسیع موجود در آن جامعه را توجیه کند . در جامعه ای مانند ویتنام در همان سطح مناسبات ، تولیدی ، در صد سال پیش پیدایش نوعی آگاهی محدود میسر بود ولی در عصر حاضر اشاعه ی سوسیالیسم و شرایط مساعد بین المللی و داخلی موجب شده بود که آگاهی سوسیالیستی آن جامعه بسیار بالاتر از ضرورت بلا فصل شرایط مادی آن باشد . اما این آگاهی سوسیالیستی صرفاً يك آگاهی مجرد نبود بلکه حرکت و جنبش و مبارزه بدنبال داشت . بنظر ما میان شرایطی که آگاهی

مجرد وجود دارد و شرایطی که آگاهی در جنبش و مبارزه متبلور می شود تفاوت هست. اگر آنچه که تعیین کننده است حرکت است باید بین زمانی که آگاهی هنوز منجر به حرکت نشده و زمانی که حرکت بوجود آمده است تمایز قائل بود. ما آن بخش از آگاهی را ترایلیزه شده، منجر به حرکت شده را، یعنی آن آگاهی را که صرفاً در ذهنیت نیست بلکه خارج از ذهن حمل کنندگان آن جزء ملموسات اجتماعی، جزء عینیات در آمده است، یعنی به شرایط مادی آن جامعه اضافه شده است، "داده شده" است و دیگر کلاً جزء "باید داده شود"ها نیست، از شرایط عینی دانسته ایم. یعنی معتقدیم که باید کوشش شود که هر چه بیشتر این آگاهی به خارج از اذهان نیز منتقل شود، مجرد نماند، بصورت حرکت، مبارزه و تشکّل طبقاتی بر آید. عینی شود. چقدر سفاقت و جهالت می خواهد این سخن را تعبیر کردن به اظهاری مفتضح مبنی بر این که: پس چون تشکّل طبقاتی را جزء "داده ها" دانسته اید پس منظورتان اینست که نباید برای انجام آن کوشش کرد! معتقدید آگاهی مجرد کافی است و باید صرفاً کار ترویجی کرد یعنی "منفعل" بود! انسان در مقابل این دچار حالتی بیش از اشمئزاز می شود. این یک پلیمیک است یا ورزش در قلب. تعاریف ما را نه بر مبنای آنچه ما می گوئیم، بلکه بر مبنای آنچه که یک نفر دیگر هم تعریف می کند محک می زنید. برای شیر فهم شدن "انگلیستانی ندانان" بگذارید ما به زبان آقای م. ح. سخن بگوئیم. بخشی از شرایط "داده" است، اسمش را شما هر چه می خواهید بگذارید، شرایطی است که به میزان آگاهی ارتباط ندارند، بخشی توسط آن ها "باید داده شود" در اسم گذاری مختارید، یعنی توسط انسان ها "داده شده" است اسم آن را هم خودتان در ترجمه ی سفید معین فرمائید اما هر اسمی می گذارید باید انسانان کنید که این ها از هم متمایزند. که این ها را نمی شود مثل نخود و لوبیا و عدس روی هم ریخت. ما این ها را شرایط مادی و ذهنی و عینی گفته ایم. شما مرغ و خروس وارد ک بنامید. اما مجبورید آن ها را متمایز کنید و گرنه در استان باز می شود و مشخص می شود که بین عینیات و ذهنیات دیوار چین قائل می شوید و در همان مقوله بندی های متحجر گرفتار می شوید. برای ما آنچه لنین به نقل از خودتان در دو تاکتیک می گوید:

"درجه ی توسعه ی اقتصادی روسیه (یک شرط عینی) و درجه ی آگاهی طبقاتی و تشکّل توده های وسیع پرولتاریا (یک شرط ذهنی که پیوند ناگسستنی با شرط عینی دارد) رهائی فوری و کامل طبقه ی کارگر را غیر ممکن می کند."

درست یعنی همین، یعنی نفی خزعبلاتی مانند آمادگی شرایط عینی و عدم آمادگی شرایط ذهنی. او می گوید این دو پیوند ناگسستنی با هم دارند، که تشکّل پرولتری و درجه ی توسعه ی اقتصادی دو موجود از هم تهر کرده نیستند کوه اظهارات مغلوطنی مانند:

"آنچه مانع تحقق یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در ایران است، نه عدم آمادگی شرایط و عوامل عینی، بلکه عقب ماندگی عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی در ایران است" (همانجا، ص ۲۴) (۱۱).

حاکمی از نفهمیدن این پیوند ناگسستنی است. کشیدن دیوار چین بین ذهنیت و عینیت است. انتظار به نیروهای ماوراء بشری داشتن است که نه از درون شرایط مادی بجوشند و ذهنیت و تجسم خارجی آن. خارج از ذهن عاملین آن. را بسازند، عینیت دهند، و خود موجب حرکت و مبارزه بیشتر شوند، جنبش کارگری را رونق دهند و در حدی اعتلاء دهند که ارگان رهبری کننده ی خود. حزب کمونیست. را بسازد و باز متقابلاً بر شرایط مختلف مبارزه تاثیر گذارد. نه این ها نه، بلکه پروسه را وارونه طی کردن و اول با چهار تا ولتی "کمونیست"، "حزب کمونیست" را تشکّل دادن و بعد عجب متحیر شدن که جنبش کارگری کو. پس این بار بگذاریم فرزند مادر را بزیاید. چیزی که قرار بود زائیده ی نقطه ی اوج و اعتلای جنبش کارگری باشد، تجسم عظمت و سازمان یافتگی آن باشد، این بار زائیده ی آن می شود، اگر این ایدآلیسم نیست، اگر این اراده گرائی نیست، اگر این پدر خواندگی عده ای از خود راضی برای نهیب زدن. کم است، شلاق

۱۱- در صفحات قبل به نقل از نوشته ی دیگر دوستان "بحث درباره ی محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران" آوردیم که: "همانطور که در متون گذشته خود توضیح داده ایم (یعنی این یک اعتقاد راسخ آن ها است) به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد" (ص ۴۰).

"شرایط عینی و ذهنی" چه بازیچه های قشنگی، هر وقت که لازم باشد یکی آماده می شود و دیگری نامری می شود. بر حسب این که سیاق قلم بر چه روندی باشد می شود حاضر. غائب کرد. البته چنین نظر پردازانی از این که یکی دست آن ها را بگیرد و بگوید رفیق چه می گوئی، چرا چرت و پرت می گوئی، چرا دقیق و روشن حرف نمی زنی باید بهراسند! ببینید چه فوایدی این تردستی می تواند داشته باشد. در بحث با رزمندگان شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی آماده نیست، در بحث با وحدت کمونیستی آماده هست. نمی شود باین "زرنگی" آفرین نگفت.

زدن -- به "کارگران مزدی" که "سوسیالیسم نمی‌خواهند" نیست، اگر این تصور از خود بصورت مائده‌ی آسمانی نیست، پس چیست؟ اسم آن را و این که شما "حزب کمونیست" -- "داده" و "باید داده شود" -- کدامیک هستید به عهدی خودتان می‌گذاریم. شما بنظر خودتان هم جزء "داده‌ها" نیستید. ما هم قبول داریم. جزء "باید داده شودها" هم که دیگر بنظر خودتان نیستید (چون خداوند شما را نقداً نازل کرده است)، شما باید زطانی "باید داده شود" بودید حالا "داده شده‌اید" و به زبان وحدت کمونیستی عینیت یافته‌اید. شاید خودتان باورتان نشود ولی جز عینیات شده‌اید. خارج از ذهن بلند پروازتان شده‌اید. آیا هنوز واقعیت "حزب کمونیست"، بنظر شما، مانع زطانی است که تشکیل نشده بود؟ فروتنی نکنید. حتی وحدت کمونیستی بی ارادت به شما هم نمی‌تواند شما را نادیده بگیرد. شما جزء واقعیت‌های اجتماعی درآمده‌اید، اما خوب، این "واقعیت"، این "عینیت" یک قدری حقیر است و هنوز شرایط اجتماعی را در کل تغییر نداده است! شما حق دارید که ملتهب شوید که علی‌رغم این ظهور ظفر نمون باز ما جامعه را در مرحله‌ی تدارک -- یعنی تشکیل حزب کمونیست -- می‌دانیم و معترضان به‌گونه‌ای که بنظر وحدت کمونیستی "تدارک انقلاب سوسیالیستی یعنی همان پروسه‌ی بذرافشانی هم با این مشخصات می‌تواند سال‌ها بطول انجامد".

چه گناه عظیمی و ما این جرم را معترفیم و آماده‌ایم نه سال‌ها بلکه سال‌های سال برای آن بکوشیم. ظهور پر شکوه شما -- متأسفانه -- چیز زیادی از "ذهنیات و عینیات" را تغییر نداده است! جنبش کارگری ما متأسفانه اساساً از این واقعیه تاریخی‌ساز بی‌خبر مانده است. "کارگران مزدی" "عقب مانده" شما را درک نکرده‌اند. چه می‌شود کرد؟ بنابراین، دوستان، وقتی می‌گویند:

"واقعیت این است که وحدت کمونیستی با احاله دادن بخش مهمی از وظائف کمونیست‌ها (یعنی تمام وظائف مربوط به سازماندهی حزب و عمل انقلابی) به زیر تیتیر شرایط عینی (به بهانه‌ی خارج از ذهن بودن آن‌ها) فی الواقع دست خود را از "کمک به تسریع پروسه‌ی شکل‌گیری آن‌ها شسته است" ("بسی سوسیالیسم")،

نه تنها دروغ می‌گویند، و این شرم‌آور است ولی از شما مایه‌ی تعجب نیست، بلکه مهم‌تر از آن فهم نازل خود را، یا حتی بهتر برداشت والای خودتان را از خویشستن، بصورت عده‌ای پیامبر -- و در بهترین حالت عده‌ای ماجراجو و اراده‌گرا -- ظاهر می‌کنید. ما، دوستان، قبل از شما و مصمم‌تر از شما به ضرورت سازماندهی پی برده‌ایم. شما در رسیدن به هدف خود از ما جلو زده‌اید، برای این که هدف شما حقیرتر بوده است. آنچه را که شما "حزب کمونیست" می‌خوانید بسیار پائین‌تر از برداشت و هدف ماست. تفاوت کلی با آن دارد. جلو بودن شما دلیل عقب بودن‌تان است. از ما شکر نکنید. از خودتان متشکر باشید!

قبل از پایان این مبحث لازم است به یکی دو نکته دیگر اشاره کنیم. تقسیم پروسه‌ی انقلاب اجتماعی به دوران تدارک، کسب قدرت سیاسی، دگرگونی سوسیالیستی از نظر یک مسئله جهان‌شمول است. تمام انقلاب‌های سوسیالیستی از این مراحل می‌گذرند، اما می‌دانیم که شرایط همه‌ی جوامع -- و نیز جوامع سرمایه‌داری -- یکسان نیستند. این دوران -- بنا بر این از لحاظ طول زمان و نیز وظائف بر حسب جوامع مختلف متفاوتند. در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته که دموکراسی بورژوائی در آن‌ها برقرار است و شرایط مادی به حد اکمل وجود دارد صعوبت کمک به پیشرفت شرایط ذهنی و تجسم عینی آن بخاطر رفاه اجتماعی است که عمدتاً بر اساس غارت مستعمرات و نو مستعمرات -- غارت امپریالیستی -- حاصل می‌شود. پایه‌ی گرایش‌های سوسیال دموکراتیک و رویزیونیستی نه بر اساس خیانت این یا آن حزب و رهبری بلکه بر مبنای این رفاه نسبی اجتماعی قرار دارد. انقلاب سوسیالیستی در این جوامع وابستگی به محدود شدن و قطع غارت امپریالیستی دارد. انقلاب در جهان پیرامون جزء لایتجزای انقلاب در این جوامع است. با این همه مسلم است که به یمن اوج‌گیری موج انقلابی در این جوامع، دموکراسی بورژوائی جای خود را به خفقان بورژوائی -- که بهتر حال آنور سکه است خواهد داد -- بورژواها آنقدر هم "دموکرات" نیستند که شاهد و تماشاگر رشد جنبش سوسیالیستی و تشکیل حزب کمونیست انقلابی باشند. آن‌هایی که در این مسئله شک دارند زیاده‌دل به بورژوازی داده‌اند. بهر حال از لحاظ نظری، در این جوامع، طولانی بودن دوران تدارک در مقابل کوتاه بودن پروسه‌ی دگرگونی سوسیالیستی قرار می‌گیرد. در این جوامع که بورژوازی رسالت تاریخی خویش را انجام داده است پروسه‌ی استقرار سوسیالیسم با موانع کمتری روبروست. در جوامع پیرامون، مسائل دیگری مطرح‌اند. غارت امپریالیستی موجب می‌شود که رفاه اجتماعی نه تنها در مورد کارگران وجود نداشته باشد بلکه اقشاری از خرده بورژوازی نیز در شرایط زیستی بسیار نامساعدی بسر برند. این فقر و عدم رضایت از زندگی البته بخودی خود منجر به کسب آگاهی نمی‌شود -- و حتی در مواردی مانع کسب آگاهی است -- معذراً هنگام بروز جنبش‌های انقلابی

می‌تواند بشرط داشتن رهبری صحیح در جهت مبارزه با سرمایه داری و امپریالیسم موجد حرکت شود. از جانب دیگر نیمه تمام ماندن وظائف تاریخی بورژوازی - مسئله دموکراسی بطور اعم، صنعتی کردن جامعه و غیره - بار این وظائف را نیز بدوش پرولتاریا می‌اندازد. در اینجاست که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی نه فقط شروع به برقراری روابط سوسیالیستی می‌کند بلکه همزمان با آن به حل مسائل دموکراتیک می‌پردازد:

"انقلاب اجتماعی مورد نظر ما در این جوامع انجام وظائف دموکراتیک و سوسیالیستی را به عهده دارد. . . . تسخیر قدرت سیاسی نقطه ای در مسیر همکاری پرولتاریا و دهقانان و نقطه ای آغاز مبارزه پرولتاریا علیه دهقانان (بسمه مثابه ی یک طبقه) است. مرحله آغازین پس از تحقق کسب قدرت سیاسی در پروسه ی انقلاب سوسیالیستی - در جوامع عقب مانده ی سرمایه داری که انجام وظائف دموکراتیک در رابطه با زخم‌تکشان غیر پرولتر (اقشار فقیر دهقانان) از تکالیف اصلی است - را مرحله ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی می‌نامیم" ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۵۲).

"گفته ایم و باز تکرار می‌کنیم که این حکم بمعنای آن نیست که پس از انقلاب در "مرحله ی اول" فقط به وظائف دموکراتیک پرداخته می‌شود. غرض اینست که در حین انجام وظائف سوسیالیستی به وظائف دموکراتیک نیز پرداخته می‌شود" (همانجا، پاورقی ۵۲).

این تصویر ما از انقلاب سوسیالیستی است، اما منصفانه نخواهد بود اگر سئوالات مشخصی را که آقای م - ح از ما کرده است بلاجواب بگذاریم و متهم به طفره رفتن شویم. سئوالات ایشان عبارتند از:

- ۱- اما اجازه بدهید جسارتا سئوالی را مطرح کنیم. چه کسی و چگونه قرار است از قبل یا در حین انقلاب تعیین کند که پرولتاریای مورد نظر "دارای آگاهی" سوسیالیستی هست یا نه. ملاک وحدت کمونیستی چیست؟
- ۲- اگر انقلابی شکست بخورد و به نتیجه نرسد، چه؟ اگر انقلابی در نیمه ی راه متوقف بماند چطور؟
- ۳- اگر فردا در آفریقای جنوبی انقلابی برپا شود که در عین به خون کشیده شدن و باقی گذاشتن قدرت در دست بورژوازی حاکم، رسمیت تبعیض نژادی را در سطح قوانین ملی نماید، وحدت کمونیستی این انقلاب را روی کدام طاقچه می‌گذارد؟
- ۴- آیا غیر ممکن است انقلابی که اساسا برای استقرار حکومت کارگری در کشوری برپا شده است در عمل حداکثر حکومت را به جناح دیگری از بورژوازی منتقل کند؟
- ۵- آیا وحدت کمونیستی هیچگونه ابزاری برای پیش بینی "نتایج حاصله" این یا آن انقلاب میهن که در شرف و یا در جریان وقوع است ندارد؟ اگر دارد، چرا برای دسته بندی انقلابات به "نتایج" چشم دوخته است و فی الحال با ابزار تحلیلی موجود خود که به او قدرت پیش بینی می‌دهد، این انقلابات را تعریف و نامگذاری نمی‌کند، و اگر ندارد، لطفا به مارکسیست‌های عالم توضیح بدهد که بدون تشخیص خصوصیات و دامنه ی قابل پیش بینی یک انقلاب، سیاست خود را در آن چگونه تعیین می‌کند؟

از خوف این سئوالات، سخت که بگذاریم و چون "مارکسیست‌های عالم" منتظر جوابند، بهر حال چند کلمه ای توضیح می‌دهیم.

جواب ۱- کسی تعیین نمی‌کند پرولتاریای مورد نظر دارای آگاهی سوسیالیستی هست یا نه. پرولتاریا نه قیم می‌خواهد و نه آقا بالا سر. این پرولتاریا است که بر حسب میزان آگاهی خود هدف خود را مشخص می‌کند. اگر آگاهی سوسیالیستی داشت، دنبال انقلاب سوسیالیستی می‌رود. اگر آگاهی سوسیال دموکراتیک داشت دنبال "انقلاب دموکراتیک" می‌رود. اگر آگاهی (شعور) کاذب داشت دنبال امام خمینی می‌رود. کسی پرولتاریا را بجائی نمی‌برد. پرولتاریا در جهتی که آگاهی دارد می‌رود.

جواب ۲- می‌شود انقلاب شکست خورده، یا متوقف مانده!

جواب ۳- وحدت کمونیستی این انقلاب را روی طاقچه ی انقلابات سیاسی می‌گذارد.

جواب ۴- جانا سخن از زبان ما می‌گوئی. این درست چیزی است که به روز انقلابات دموکراتیک شما خواهد آمد.

جواب ۵- معلوم شد ترکیب "نتایج حاصله" قلابی است! ما بر حسب محتوای انقلاب قضاوت می‌کنیم و به "نتایج" چشم ندوخته ایم. در مورد انقلاب سیاسی اخیر نشان دادیم که اشتباه نمی‌کردیم. هم ما هیت انقلاب و هم وظائف کمونیست‌ها را در آن تشخیص داده بودیم. "ابزارمان" هم تحلیل مارکسیستی بود. به "مارکسیست‌های عالم" چه چیزی را توضیح

دهیم ؟ مارکسیسم را ؟ متأسفانه از عهده ی ما ساقط است، که در يك پاراگراف مارکسیسم را به مارکسیست های عالم توضیح دهیم . سؤال سخت از ما نکند .

جنبش کمونیستی بدنبال مشخص کردن و حل پروپلماتیک های اساسی می گردد . کار ما پاسخگویی سئوالاتی از این دست شده است . چاره ای نیست . آوای " حزب کمونیست " را بلا جواب نمی توان گذاشت .



www.iran-archive.com

نگاتی پیرامون تشکیل "ج.ک.ا."

(نقطه نظرات و پراتیک حزبی)

ما اتحاد کومه له و چند مجموعه روشنفکری از کمونیست های ایرانی و اعلام "حزب کمونیست ایران" را در زمان خود یکی از رویدادهائی در درون جنبش چپ خواندیم که بالقوه می توانست تغییرات قابل ملاحظه ای در شکل متفرق و محتوای عمدتاً نازل جنبش چپ بوجود آورد و به روند پایان ناپذیر سازمان های ریز و درشتی که بر سر رهبری پرولتاریا در میان هواداران مسحور خود جدال می کردند سرانجامی بخشید. استقبال از این حرکت نه بر مبنای کم و کیف آن — که از آن اطلاع دقیقی نداشتیم — و نه بر مبنای برنامه هائی بود که در ابتدا عنوان شده بود زیرا که توفیری با آنچه سازمان های قبلی ارائه داده بودند نداشت و مطالب عنوان شده تکرار آشنای مطالب قبلی بود، بلکه برای این اساس بود که صرف این امر که چند گروه با صدای واحد سخن بگویند برای ما که از سال های سال امر اتحاد چپ را مبرم ترین مسئله جنبش می دانسته ایم واقعه ای بالقوه خوشایند بود. و این علی رغم تمام ملاحظات بود که در این مورد داشتیم. اکنون که مدتی از تشکیل این حزب گذشته است و امکان این امر که احتیالات رفقای دست اندر کار حزب مسائل و مطالبی را در چند و چون کار می دانسته اند که ما نمی دانسته ایم عملاً منغی شده است شاید بتوان با تأمل بیشتری در این زمینه سخن گفت و به داوری نشست. در این گفتار لاجرم به چند مسئله باید توجه داشت. حزب کمونیست چیست. مناسبات درونی آن کدام است. مناسبات بیرونی آن با جنبش چپ چیست. مناسبات عمومی آن با جامعه چگونه است. مدل های سنتی حزب چه بوده اند، تدابیر ما برای بیشتر کردن امکان موفقیت و رفع معایب آن ها چیست و الی آخر. ما واقف هستیم که بحث در زمینه این سئوالات اساسی و سئوالات دیگر موضوع صد ها مقاله و کتاب و جدل های بی پایان در جنبش کمونیستی جهان بوده است. بنابراین هدف در اینجا پیش کشیدن و تکرار بحث های گذشته نیست. هدف روشن کردن این مسئله است که آیا مائی که خواهان یا مدعی تشکیل حزب کمونیست هستیم به این مباحث حتی آشنائی داریم یا نه؟ در باره آن ها موضع داریم یا نه؟ آیا می دانیم چه می خواهیم بکنیم یا نه؟ آیا به تجربه های دیگران واقف هستیم یا نه؟ اگر هستیم کجاست دلائل آن؟ این ها کجا اقامه شده اند و مواضع ما بر اساسی ترین آن ها چیست. و اگر جز این است و نمی دانیم، چرا تصور می کنیم که ما در جایی که دیگران شکست خورده اند پیروز خواهیم شد. آیا این مهم با تکیه به "هوش خدا داد" عملی می شود یا خیر؟ اگر ما مدعی رهروی در مسیر سوسیالیسم علمی هستیم و نتیجه گیری از تجارب پیشین را مهمترین اصل ما تریالیستی تدوین تئوری و حرکت می دانیم، این را کجا و چگونه آموخته ایم و تاثیر این آموخته ها — هر چه که هست — در حرکت ما کدامست. و این تازه شرط اول رهروی است. رهبری، که رفقای مدعی آن هستند، بجای خود. اگر ما نتوانیم باین سئوالات جواب دهیم نباید نگران باشیم که دیگران یا در درایت ما شک کنند و یا در صداقت ما. ما در را با حرکات خود بروی سئوالات و تردید های مختلف گشوده ایم. بر شکاکین حرجی نیست.

حزب چیست ؟

در فوق سؤالاتی از "حزب کمونیست" مطرح کردیم ولی منصفانه باید بگوئیم که ما خود جواب بسیاری از سؤالات فوق را نمی‌دانیم و شاید بهتر است بگوئیم هنوز جمع بندی واحدی تدوین و ارائه نداده ایم. اما میان ما و رفقایك تفاوت هست. اگرما جواب برخی از سؤالات را نمی‌دانیم لاف بر پایه‌ی جهل خود اقدام و ادعائی هم نکرده ایم. رفقا، برعکس مدعیند که "حزب کمونیست" را تشکیل داده‌اند. آنچه بر ما حرج نیست بر آن‌ها هست.

اما علت عدم اظهار نظر قطعی ما نه بخاطر سهل انگاری در انجام يك وظیفه‌ی هبم بلکه دقیقاً بخاطر وقوف به وسعت، عظمت و اشکالات متعدد دی است که در حل این مسئله نهفته است. ما به ادبیات جهان در این مورد آشنائی داریم، به نحوه‌ی تشکیل و پراتیک احزاب کمونیستی مختلف واقف هستیم و درست به همین مناسبت است که با دیدن وضع نامسا میان جنبش کمونیستی مدل سازی نمی‌کنیم. وظیفه‌ی ما و کمونیست‌هایی که قدرت تحلیل دارند کوشش جهت رفع مشکلات و ایرادات است و نه کپی برداری تهوع‌آور از این یا آن مدل. برای "حزب کمونیست ایران" بسیار آسان است که از بالا تا پایین مدل حزب کمونیست شوروی را پس از انقلاب نائید کند و بعد براحتی بگوید بورژوازی بر آن مسلط شد و جامعه‌ی شوروی سوسیال امپریالیستی شد! برای ما که ذکاوتی در حد این دوستان نداریم نه صدور حکم اولیه آسان است و نه این حکم ثانوی. ما يك روز مائو تسه دون را در حد خدای روی زمین ارزیابی نمی‌کنیم و سپس با يك چرخش قلم او را شیطان جسم نمی‌دانیم. این‌ها، این روش کار و تفکر بنظر ما سهل انگارانه است. غیر کمونیستی است. تکرار فاجعه است و بنابراین ترجیح می‌دهیم که مامل کنیم ولی بدانیم که چه می‌گوئیم و بدانیم که يك نظر خاص در کل تئوری و ایدئولوژیما چه جایگاهی دارد و چه نقشی بازی می‌کند.

این بخش از نوشته حاضر بنابراین بر خلاف انتظار شامل نظرات ایجابی ما در همه‌ی شئون پروسه‌ی تشکیل و فعالیت حزب کمونیست نمی‌شود. این بخش شامل بحث مختصری است در مورد نکاتی که یا سابقاً از طرف ما اظهار شده‌اند و یا این که حسب ظاهر مورد جدل نیستند. یعنی از جمله موازین مسلم بینش کمونیستی هستند. این امر که سازمان یسا سازمان‌هایی در پراتیک خود با این اصول مسلم چه می‌کنند تغییری در ماهیت قضیه ایجاد نمی‌کند بلکه بر عکس لزوم تدوین هر چه دقیق تر تئوری را بیشتر می‌کند.

در این زمینه ما کارهایی در دست تهیه و تدوین داریم که پس از بحث سازمانی گسترده نشر خواهیم ساخت. با این توضیح، می‌پردازیم به جنبه‌هایی که در شرایط کنونی قابل بحث هستند.

در ادبیات مارکسیستی قرن نوزدهم و اوایل حزب از معانی مجرد تا مشخص بکار رفته است بطوری که اگر بخواهیم - مثلاً به اتکاء آنچه که مارکس گهگاهی بکار برده - حتی مجموعه‌های چند نفری را می‌توانیم حزب بخوانیم. از این هم فراتر رویم، حتی دواردی مقابل را به استعاره یا بطور مجرد و حزب بخوانیم. و یا بر عکس کل طبقه را يك حزب بدانیم. و این کاری است که طرفداران این یا آن نوع حزب به کرات کرده‌اند و بر مبنای فلان نامه و نوشته مارکس در فلان و بهمان تاریخ "سند" شایستگی الصاق عنوان حزب را بر جبین مجموعه‌ی خود بدست داده‌اند. علاقمندان به بحث در این مورد می‌توانند به منابع اصلی مارکس و لنین و لوکزامبورگ و نیز به کتابی که تحت عنوان "مارکسیسم و حزب" توسط سازمان ما در سال ۱۳۵۸ ترجمه شد مراجعه کنند و آن‌هایی که می‌خواهند باین نتیجه دل انگیز برسند که پس چه‌شان هرچه که هست از حزب کمونیست کم و کسری ندارد.

لنین مباحثی را که قبل از وی در این مورد شده بود تا اندازه‌ی زیاد جمع و جور کرد و تئوری مشخصی ارائه داد. صرف نظر از توافق یا اختلاف نظر با مدل ارائه شده توسط لنین این نکته حداقل مورد توافق قرار گرفت که آن سازمانی را می‌توان حزب نامید که نه تنها بخش مهمی از پیشروان پرولتاریا را در برگیرد بلکه ارتباط ارگانیک و اثرگذاری مستقیم بر مجموعه طبقه‌ی کارگر داشته باشد، بتواند باین طبقه رهنمود دهد و طبقه نیز آن را به رسمیت بشناسد. این‌ها البته شروط لازم ولی غیر کافی هستند (یعنی حتی همه شرایط لنین را در بر نمی‌گیرند). بنابراین اگر پس از کارهای لنین يك

مجموعه چند نفری خود را حزب بنامد می‌توان از آن‌ها پرسید که آیا منظورشان مخالفت با معیارهای لنینی است، (که بهر حال حق آن‌هاست)؟ و یا این که ادعایشان این است که با در نظر گرفتن این معیارها به حد حزب تعالی یافته‌اند؟ که این دیگر امر خصوصی نیست. و یا آن که معیارهای دیگری دارند که در این صورت حداقل کاری که باید بکنند این است که آن را بدیگران هم ارائه دهند، اگر هیچیک از مراتب فوق صادق نباشد، باید باین نتیجه رسید که ادعای بدون محتوایی شده است و این ایرادی کوچک و قابل صرف نظر کردن نیست. در این زمینه "حزب کمونیست ایران" باید مشخص کند که در کدام مرتبه قرار دارد و چرا خود را حزب می‌خواند.

این البته يك ایراد ادبی نیست و نمی‌توان گفت سازمان یا حزب چه فرقی دارد شما فرض کنید اسم ما "سازمان" است. چنین نیست. باید دید رفقا هنگامی که نام خود را به حزب تغییر می‌دادند چه استدلالاتی داشته‌اند. آیا این تغییر نام برای خالی نبودن عریضه است، یا نه، دلائلی داشته‌اند. در این صورت چرا این دلائل محرمانه مانده است. آیا از جنبش چپ ایران که باید رفقا را بنام حزب بشناسد می‌توان انتظار داشت که بدلائل محرمانه نقدا چنین قبول کند؟ آیا حتی اعضاء و هواداران حزب دلائل این تغییر نام را می‌دانند؟ تصور نمی‌کنیم چنین باشد.

اما اگر این امر صرفاً مسئله ادعای بدون محتوا و تسهیمی بی مسمی را مطرح می‌کرد و این ایراد را وارد میساخت که به ارائه ادله. اگر دلائلی وجود داشت، به جنبش چپ بی توجهی و بی احترامی شده است باز کمتر نگران کننده بود. اما این که متوجه باشیم که این امر در قالب فکری انجام می‌گیرد که به عقیده ما مصیبت زاست. و این قالب، قالب انحصارگری فرقه ایست که مانند بختک بر همه ی شئون جنبش این جامعه حاکم شده است.

انحصارگری

قالب فکری قشر حاکم بر ایران بصورت انحصارگری صرف از همان آغاز کار برای کسانی که با چشم باز به سمت و سوی حرکات رژیم می‌نگریستند، آشکار بود. بخاطر می‌آوریم پس از آن که ما اولین بار این ویژگی رژیم را ("رهائی‌توریک"، ۴ فروردین ۱۳۵۸) متذکر شدیم و با مشهود تر شدن عملکرد رژیم دیدن این ویژگی عمومیت یافت. یکی از سازمان‌های چپ انحصارگری را واژه ای وارداتی در ادبیات مارکسیستی خواند. بنظر آن‌ها آنچه ما نمی‌دیدیم این بود که مبارزه طبقاتی اساساً بدین صورت جریان می‌یابد. این امر نه تنها از این جهت جالب بود که دید رفقا را از مبارزه ی طبقاتی بیگان می‌کرد بلکه اظهار آن از جانب سازمانی که بجای تحلیل ماهیت طبقاتی رژیم، آن را کاست، حاکم تلقی می‌کرد نه تنها عبرت انگیز که ریشخند آمیز بود. بهر حال علی رغم انکارها این ویژگی این رژیم بقدری یارز شد که نه تنها مخالفین طبقاتی وایدئولوژیک آن‌ها بلکه با فاصله زمانی ملیون و مذهبیون و بالاخره بخش‌هایی از جماعت آخوندی نیز متوجه شدند با این تفاوت که این توجه فقط زمانی حاصل می‌شد که از دایره دائما تنگ شنونده ی حاکمیت به بیرون پرتاب شده بودند. امروز دیگر کسی که منکر این قضیه باشد ادعای وجود نمی‌کند. در سیمای رژیم این ویژگی حک شده است. اما همین؟ در سیمای مخالفین چه؟

ما در شماره های پیش به مسئله ی ادعای شورای ملی مقاومت در "تنها" آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم اشاراتی کرده ایم. نه تنها تناقض ادعای دموکراتیک بودن و منحصر بفرد دانستن مجموعه ی خود بسیار جالب است و برداشت آن را از دموکراسی نشان می‌دهد بلکه عملکرد این شورا و هواداران آن در جلوگیری و کار شکنی در ایجاد آلترناتیو های دیگر موضوعی است بسیار تاسف انگیز و هشدار دهنده و نمایشگر این امر که داستان یکی را خالی بر چشم و دیگری را شاخی بر سر از مصداق اجتماعی امروزی تهی نیست.

در جنبش کمونیستی نیز پدیده انحصارگری از زمان استالین بصورت وجه غالب درآمده است. می‌گوئیم وجه غالب و این بدان معناست که همیشه در همه ی جنبش‌ها و منجمله کمونیستی شواهدی از وجود این پدیده به چشم می‌خورد است و لسی وجود شواهد يك چیز است و غلبه و سلطه يك پدیده بر جنبش و حرکت چیز دیگر. در ادبیات مارکسیستی این امر بصورت "تئوریک" وجود يك حزب کمونیست، با اصطلاح مقبولیت یافته است. فرمول دودوئائی هم توجیه عمیق! تئوریک است. طبقه کارگر یکی است. حزب کمونیست نماینده ی طبقه ی کارگر است. پس حزب کمونیست یکی است. و اگر واقعیت چیز این حکم راند یعنی چند مجموعه مدعی حزب کمونیست بودن شدند مطابق این منطق یکی حزب کمونیست حقیقی است و باقی "احزاب بورژوائی نقاب زده" و البته یکی حقیقی است که مربوط به من است.

آیا فی الواقع انکار وجود دیگران و سبقت جستن در ثبت نام به اسم خود یکی از دلائل تغییر نام مجموعه های رفقا به حزب کمونیست ایران نبوده است ؟ کسانی که عادت ندارند چیزی را بدون دلیل بپذیرند و کسانی که از تعلق رفقا به مشی و منشا ستالین باخبرند حق دارند که این احتیاط را جدی بگیرند ، حق دارند که باین امر یقین داشته باشند . اگر واقعیت جز این است ، چطور می توان باور کرد که عده ای اعلام تشکیل حزب کنند ولی خود را موظف نبینند که نظر و دلائل خود را حتی ارائه دهند . اثبات آن بجای خود .

اعلام حزب ، بنابراین ، در قاموس جنبش چپ پوپولیست - استالینیست ایران به معنای نفی وجود یا هرگونه حقانیت سازمان ها و احزاب دیگر است . مطابق آموزش استالینی فقط يك حزب کمونیست می تواند وجود داشته باشد و بنابراین مسابقه در اعلام هر چه زودتر " ثبت " این مسئله بنام خود آغاز می شود و بعد هم البته سایرین دشمن طبقاتی می شوند .

در اینجا لازم است علت پیدایش این مسئله را نه صرفا بر مبنای انحصارگری استالینی بلکه از زاویه ی شوریک مورد بحث قرار دهیم و ببینیم که چه سر در گمی هایی منجر باین ادعاها می شود .

آگاهی و سوسیالیسم طبقه ی کارگر و روشنفکران

در این امر که در يك حرکت و جنبش کمونیستی چه عناصری و تا چه حد دخالت دارند سر در گمی فراوانی وجود داشته است . این ها عبارتند از :

یکی دانستن حرکت کارگری و کمونیستی . این انحراف خود را بد و صورت نشان می دهد . یکی آن که صرفا با مشاهده ی وجود تعداد زیادی از کارگران در يك جنبش ، فورا حکم چپ بودن آن حرکت صادر می شود . اما در گذشته در بحث با " مجاهدین مارکسیست " و بعدا در جریان انقلاب اخیر باین مسئله اشاره کرده ایم و اظهار داشته ایم که باید دید کارگران در جنبش مورد نظر تحت چه شعارهایی حرکت می کنند . بسیاری از کارگران می توانند موضع ارتجاعی داشته باشند ، بسیاری می توانند تحت شعارهای خرده بورژوازی و حتی ماهیتا بورژوازی بسیج شوند و الی آخر . فرق طرفداری از طبقه ی کارگر و کارگر پرستی متظاهرانه یا جاهلانه در همین است . کمونیست ها از طبقه ی کارگر و نه کارگران ، از خواست های از نظر تاریخی و مشخصا مطلق آن ها ، و نه هر خواست آن ها ، حمایت می کنند . بنابراین هر حرکت کارگران قابل دفاع توسط کمونیست ها نیست . حرکت کارگری و کمونیستی الزاما همواره منطبق نیستند .

این يك وجه انحراف است . وجه دیگر عدم تشخیص صحیح رابطه میان کارگران و سایر کمونیست ها است . در این زمینه انحرافات عظیمی که فاجعه آمیز ترین شکست ها را برای جنبش کمونیستی بوجود آورده رخ می نماید . در این زمینه توضیح می دهیم . سوسیالیسم علمی ، حرکتی آگاهانه است که بر مبنای شناخت و تحلیل از پروسه واقعی هستی طبقه ی کارگر بوجود آمده است . این يك حکم غیر قابل تدوّل و وجه تمایز این جنبش از انواع سوسیالیسم های تخیلی است . اما بایست دید حاملین این آگاهی کیانند و این آگاهی به چه صوری متجلی میشود .

طبیعی ترین و وسیع ترین بخش حاملین این آگاهی البته آن طبقه ای است که پروسه ی واقعی هستی اش مولد آن بوده است - طبقه ی کارگر . طبقه ای که با پوست و گوشت وضع معیشت خویش را میشناسد و به مرور زمان مکانیسم استثمار را اگر نه الزاما برای کل طبقه و بصورت تجربی ، لااقل بصورت ملموس و مشخص در می یابد . اما بشریت در طبقه ی کارگر خلاصه نمی شود . انسان های دیگر از سایر طبقات اجتماعی نیز می توانند با تحلیل از این پروسه واقعیت به سوسیالیسم برسند . آنچه ما اصطلاحا آن را روشنفکران سوسیالیست می دانیم جمع این عناصرند . مارکس می گوید :

" در انکشاف نیروهای مولده مرحله ای می رسد که نیروهای مولده و وسائل تولید اجتماعی به هستی می آیند ، که در مناسبات موجود فقط باعث شر میشوند (ماشین و پول) ، در این ارتباط طبقه ای به پیش خوانده می شود که بایستی تمام مصائب جامعه را بدون بهره وری از مزایای آن تحمل کند ، این طبقه مطرود از جامعه مجبور به مصمانه ترین آنتاگونیسم ها با همه ی طبقات دیگر میشود ، طبقه ای اکثریت جامعه را تشکیل می دهد ، و از آنجا آگاهی ضرورت يك انقلاب بنیادی سرچشمه می گیرد ، آگاهی کمونیستی ، که البته می تواند در میان طبقات دیگر هم از طریق تفکر در موقعیت این طبقه بوجود آید " (فوئر باخ ، " تقابل بینش ماتریالیستی و ایده آلیستی " ، ص ۴۰ ،

بنابراین آگاهی کمونیستی نه يك آگاهی وارداتی توسط روشنفکران سوسیالیست ، نه يك آگاهی خارج از طبقه که برگزیدگانی برای طبقه ی کارگر هدیه می آورند و در هیأت پیامبران عصر نوین احکام و آیاتی را به "طبقه ی کارگری که سوسیالیسم نمیخواهد" ارزانی می دارند ، بلکه يك آگاهی است که از طبقه و درون طبقه منشاء می گیرد و می تواند در سایر اقشار هم نفوذ کند . اینجا روشنفکر سوسیالیست نه بعنوان منجی و معلم و آموزگار . . . بلکه بعنوان مخلوق اشاعه آگاهی از پروسه واقعی - مخلوق و نه خالق - ظاهر می شود . و این با درك جاهلانه غالب از نقش روشنفکران سوسیالیست که گویا نه خالق که خداوند گار طبقه هستند ، که برای رهبری و آقائی عده ای بدبخت و نفهم ، فقیر و ناآگاه - دامن همت به کمر زده اند تفاوتی قطعاً دارد . يك جابجائی وحشتناك ، يك جانشین گرائی بی عافیت .

بیان آگاهی - و نه آگاهی - البته میان روشنفکران و غیر آنان متفاوت است . نحوه فرموله کردن آن متفاوت است ، میزان تجرید و شمول آن متفاوت است و الی آخر . اما چیزی بیش از حماقت می خواهد که این ویژگی های بیانی و سبکی را با ماهیت مسئله اشتباه کرد و بنابراین تصور کرد که روشنفکران در اصل چیزی بیشتر می دانند و آموزگارانند . هیچ روشنفکری باندازه ی يك کارگر رنج "تحمل مصائب جامعه" را بطور ملموس نمی فهمد ، استثمار و از خود بیگانگی را لمس نمی کند ، يك کارگر معمولی نمی داند "از خود بیگانگی" بصورت مجرد چیست ولی احساس او - احساس واقعی او - در اصالت و عمق تالی ندارد . آگاهی او ، بگفته مارکس ، در ضرورت يك انقلاب بنیادی محصول مصممانه ترین آنتاگونیسم ها با همه ی طبقات دیگر است .

پس آن روشنفکر فلک زده و از خود راضی ای ، که بطور کلی دم از عدم آگاهی کارگران می زند باید مشخص کند عدم آگاهی به چه چیز و نسبت به چه کسانی را مد نظر دارد . آیا آن شرایط مادی ضروری بوجود آمده و کارگران خنگی نشان داده اند ("آمادگی شرایط عینی و عدم آمادگی شرایط ذهنی" ! که در صفحات پیش بدان پرداخته ایم) ؟ آیا آگاهی (شعور) کاذب جانشین آگاهی واقعی آن ها شده است ؟ آیا صرفاً "معلم" خوب نداشته اند (که البته اخیراً مرثع شده است !) و آیا چی ؟ این ها همه بلاجواب می مانند تا روشنفکر ما بتواند داعیه ی رهبری کند .

اما باین هم باید پرداخت . درك و شناخت از وضع معیشت البته در میان همه ی کارگران به يك نسبت نیست . میزان آگاهی بر حسب موضع مشخص در پروسه ی تولید ، نحوه ی تولید و توانائی های شخصی متفاوت است . و در اینجا يك مسئله ی عظیم دیگر مطرح می شود .

این مسئله تفاوت میزان آگاهی در رده های مختلف طبقه ی کارگر است . مسئله ی کارگران آگاه و نیمه آگاه و غیر آگاه که بصورت سیاسی ، بصورت کارگران پیشقراول و پسقراول و کذا متجلی می شود بصورت يك واقعیت و يك مشکل اساسی ، راه حل خاص خود را می طلبد . این مسئله الزاماً نباید با مسئله ی میزان فعالیت سیاسی در میان کارگران یکی گرفته شود ، گرچه بدون تردید رابطه ی نزدیک با آن دارد .

این مشکل اساسی در پراتیک ، هنگامی که درست فهمیده نشود خود منجر به تجدید نظر در احکام می شود . آن هائی که با تکیه بر نا آگاهی بخش هائی از طبقه ی کارگر ، بدنبال ترهائی کمونیستی جانشین گرائی می افتند و آن هائی که با تکیه بر همین نا آگاهی ، جیره خواری بورژوازی را اجتناب ناپذیر می دانند ، در روی يك سکه ، در رابطه با همین بدفهمی ، هستند . برای مبارزین مسئله در عمل بدین صورت مطرح می شود : عناصر یا بخش هائی از طبقه ی کارگر در میدان مبارزه تحت شعارهای صحیح مرحله ای قرار دارند . کمونیست ها در قبال این بخش وظائفی دارند . این وظائف باید مشخص شوند . در نهایت دیگر این طیف کارگرانی هستند که یا فعالیت مبارزاتی ندارند و یا این که حتی تحت شعور کاذب در اردوی مخالف قرار دارند . وظائف کمونیست ها در قبال این بخش نیز باید شناخته شود . در يك وجه انحرافی ، انفعال سیاسی از لحاظ وظائف کمونیستی توصیه می شود ، مگر نه این است که طبقه يك کلیت است ، و مگر نه این است که طبقه ی کارگر باید انقلاب کند ، پس هنگامی که طبقه در کل آگاهی نیافته است هر گونه اقدام روشنفکران سوسیالیست ، اقدامی جدا از طبقه خواهد بود و جانشین گرایانه . پس باید تأمل نمود و حداکثر به بذرا نشانی ایده های سوسیالیستی پرداخت تا زمانی که کل طبقه آگاه شود و به مبارزه برخیزد . تا فرا رسیدن چنین زمانی رسالت تغییر اجتماعی با بخش مرفقی بورژوازی خواهد بود . این اشتباه بی فرجام در یکی گرفتن کل و کلیت ، در عدم تحکیم وضع و ماهیت جهان - تاریخی طبقه ی کارگر و طبقه ی کارگر مشخص ، با سایه روشن های متفاوت ، اساس دید آن بخش از چپ است که شورای ملی مقاومت را مامن فعالیت های خود یافته است . سوسیالیسم در این دید يك مشخصه مبارزه نیست ، يك گرایش فکری و يك تعلق خاطر است .

بخش دوم اما خطرناکتر و برای جنبش کمونیستی فاجعه آمیز تر است. ما - روشنفکران سوسیالیست - در جامعه سرمایه داری امکان آگاه شدن کل طبقه ی کارگر را نمی بینیم لذا وظیفه داریم که پیشقراولان کارگری را بسیج کنیم، به کمک آن ها انقلاب کنیم، قدرت را بدست گیریم، حکومت کارگری را تشکیل دهیم و بعدا با فراغ خاطر و بدون کارشکنی های بورژوازی بقیه ی طبقه ی کارگر را آموزش دهیم. این دید دانشین گرایانه، اساس بینش همه ی پوپولیست های ایران، همه ی استالینیست های علنی و شرمگین است. "حزب کمونیست ایران" در این داعیه از همه ی خویشاوندان فکری خویش پیشتر رفته است، در سراسر نوشته های آنان احکامی مانند "در حال حاضر قادر نیستیم حتی خود پرولتاریا را به انقلاب فرا خوانیم" و نظائر آن دیده می شود.

دوستان می فرمایند:

"وحدت کمونیستی با تاکید یکجانبه بر نقش "آگاهی" در تحقق انقلاب سوسیالیستی و با قرار دادن کنکور "آگاهی" با آن تلقی آکادمیستی در برابر کارگران مزدی جامعه امروز ما ((کارگران غیر مزدی جامعه ی آن روز هم داشتیم؟ منظور رفقا کارگران نفهم است. طفلک هایی که نباید از آن ها انتظار داشت)) عملا آن مکانیسم واقعی (کودنا) را که انقلاب سوسیالیستی مقدور و عملی می سازد پوشیده نگاه می دارد" ("بسوی سوسیالیسم"، ص ۵۱).

این جرم بزرگی برای وحدت کمونیستی است که کمونیسم را حرکت آگاهانه می خواند و می گوید:

"کمونیسم با تمام جنبش های دیگر متفاوت است، زیرا آن پایه ی تمام مناسبات تولیدی و اجتماعی پیشین را سرنگون می کند و برای اولین بار بطور آگاهانه تمام مقدمات و پیش فرض های طبیعی مخلوقات انسان های تا کنون موجود می داند، آن را از خصوصیات طبیعی شان لخت کرده و تحت انقیاد افراد متحد قرار می دهد" (۱۲).

این سخن گفراست. کمونیسم را حرکت آگاهانه خواندن گفراست. توقع آگاهی از کارگران مزدی جامعه امروز ما یعنی گذاشتن "کنکور آگاهی". این ها میسر نیست، بلکه بخاطر عشق به کارگران ما بجای آن ها انقلاب می کنیم. ما برای آن ها کسب قدرت سیاسی می کنیم و سپس پس از انقلاب که "بهترین حالت مناسب!" است بدون کارشکنی بورژوازی آن ها را آگاه می کنیم! تصور آموزش پس از انقلاب برای کارگران در وصف حاکمیتی که از بین رفته است، یاد آور روضه خوانی بعد از واقعه کربلاست. دانشین گزائی نه تنها در تقبل وظائف طبقه ی کارگر توسط روشنفکران سوسیالیست بلکه در جابجائی وظائف است. اول انقلاب می کنیم، بعد می فهمیم چرا انقلاب کردیم! در این جابجائی بدون تردید "حزب کمونیست" منحصر بفرد است. کسی تا کنون جرات این همه تحقیر نسبت به طبقه ی کارگر را نداشته است.

اما دید ما چیست؟ ما می دانیم که طبقه ی کارگر در کل آگاه نیست. این را نیز می دانیم که اگر اکثریت عظیم طبقه ی کارگر کسب قدرت سیاسی نکند، آن انقلاب یک انقلاب اساسی نیست. و باز می دانیم که آگاه کردن طبقه کارگر صرفا بصورت بذرافشانی ایده های سوسیالیستی نیست. پس چه باید کرد؟ در دید ما این مشکل با درک مکانیسم حرکت مبارزاتسی - انقلابی قابل جواب است. کارگران در مبارزه می آموزند. شرایط هستی آن ها پایه های مادی برای درک و نتیجه سوسیالیستی - آگاهی - را فراهم آورده است. شرایط مادی در جامعه سرمایه داری پیش شرط های آگاهی را در بطن خود دارد. این پروسه مبارزه، رابطه ی متقابل پیشقراولان سوسیالیست، (کارگر و روشنفکر) با بخش دیگر از طبقه ی کارگر است، که این آگاهی را متحقق (رئالیزه) می کند. کارگران هنوز ناآگاه در کلاس های درس سوسیالیسم را نمی آموزند، سوسیالیسم جمع بندی حرکت و مبارزه ی آن هاست. در مبارزه ی بدوا ناکام آن هاست که عناصر اولیه برای کسب آگاهی بیشتر فراهم میشود. پیشقراولان اگر نقشی دارند - که دارند - در انجام این جمع بندی در عمل و نتیجتا اعتلاء آگاهی کارگران است. سوسیالیسم چیزی جز این نیست. سوسیالیسم از همین مبارزات و از خلال همین مبارزات حیات می یابد. این دور مسلسل اعتلاء آگاهی و تشدید مبارزه هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی ادامه می یابد. و بیش از پیش بخش های بیشتری از طبقه ی کارگر را بسیج می کند و نیز کیفیت مبارزه آن ها را اعتلاء می بخشد. حزب کمونیست و تشکیلات کمونیستی و تشکیلات کارگری کمونیستی در چنین روندی بوجود می آیند. این تشکیلات نمودار رشد جنبش و نیز موجد رشد بیشتر جنبش هستند. تنها در چنین روندی است که حزب کمونیست در واقع رهبر جنبش کارگری است، که مورد اعتقاد و اطمینان طبقه ی کارگر است، که موجودیتی خارج از طبقه نیست، که پدیده های وارداتی (و شاید گاه، بتوان گفت صادراتی!) نیست، که اتوریته واقعی و نه گانبد دارد...

این پروسه در طی دوران تدارک تا هنگام شروع مبارزه برای کسب قدرت سیاسی ادامه می‌یابد، اما شروع مبارزه برای کسب قدرت نه تنها به این عامل بلکه به عوامل متعدد اجتماعی و بین‌المللی بستگی دارد. بسیار محتمل است که پروسه‌ی شروع کسب قدرت با اختتام پروسه‌ی تدارک همراه نباشد، یعنی به علل مختلف قیام زودتر صورت گیرد، در این صورت در دوران فوران انقلابی پروسه‌ی کسب آگاهی - مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر شدت صد چندان می‌یابد. بگفته‌ی هزار بار موكسد لنین در يك شب، سه صد ساله پیموده می‌شود.

طبقه کارگران چنین حزب کمونیست را بوجود می‌آورد، این چنین قدرت سیاسی را کسب می‌کند و آن چنان که بایستد و شاید در راه استقرار سوسیالیسم به پیش می‌تازد. این چنین "حزب کمونیست ایران" نه استهزاء آمیز که توهین آمیز است. يك سازمان مبارز غیر کارگری که بر مبنای مسائل ملی بوجود آمده است، همراه با معدودی روشنفکر جشن ازدواج برگزار می‌کنند و بدین طریق "حزب کمونیست" تولد می‌یابد. این حزب چه ربطی به پرولتاریای ایران دارد؟ معلوم نیست. به کدام و به کجای جنبش کارگری ارتباط دارد؟ مهم نیست. چرا کارگران ایران باید اساساً آن را بشناسند و یا از خود و درون خود بدانند؟ به کسی ربطی ندارد. و حال این موجودیت که تولدش با سزارین بوده است، وظیفه‌اش هم غیر طبیعی است و هدفش هم. وظیفه این "حزب" همانطور که دیده‌ایم مبارزه غیر کارگری (ولی بسیار بجا) در کردستان است. اما این مبارزه حتی نه در معیت سایر نیروهای اجتماعی بلکه علی‌رغم آن‌ها و در دشمنی با همه‌ی آن‌ها آنقدر اوج خواهد یافت که یا منجر به جدائی کردستان شود (که این حق مسلم هر ملتی است) و یا آن که در مگانیسمی که تصور آن هم دشوار است قدرت سیاسی را در سراسر ایران کسب کند و رژیم کنونی، باقی اپوزیسیون و کل بورژوازی را، تحت انقیاد درآورد، و سپس طبقه‌ی کارگر را با فراغ‌بال آموزش سوسیالیستی دهد. همه چیز جابجا شده است. نهایی در این سر درگمی نیست. و درست هنگامی که مغز هر کمونیستی از این نوع "کمونیسم" ابداعی سوت می‌کشد ضربه آخر اختتام يك سمفونی رویائی فرود می‌آید و ادعا می‌شود که نه تنها خلق کرد، نه تنها خلق‌های ایران، نه تنهای خلق‌های خاورمیانه، که همه‌ی جهانیان باید باین رهبران پرولتاریای جهان اقتدا کنند. اگر این اوهام با زندگی و آمال ما سروکار نداشته بدون تردید بسیار شیرین بود. مغزی بود برای رهایی از زندگی روزمره در اختناق اسلامی. آرزوهای شب‌هنگام. اما اوهام شیرین نیستند، فاجعه‌زا هستند. ما در دنیای واقعیات زندگی می‌کنیم. ما تاریخ جهان را می‌دانیم. ما تاریخ خلق‌های خود را می‌شناسیم. ما می‌دانیم این اوهام چه به روز جنبش کمونیستی جهان آورده است و می‌دانیم در جامعه‌ی ما چه فجایعی ببار آورده است. در نهایت، این توهم یا تکرار ماجراهای خالو قربان هاست و یا تکرار نابودی "پیکار"‌ها. هر دو فاجعه هستند. هر دو یکی هستند.

بوند یسم

نهایت سازش

در فوق به نحوه‌ی تولد و اهداف و چشم‌انداز "حزب کمونیست ایران" بطور کلی اشاره کردیم. اما این نهایت کار نیست. باید دید برای چنین چشم‌انداز درخشانی "کمونیست‌های" ما حاضرند چقدر ایثار کنند و بطور مشخص تا کجا سقوط کنند.

امتیاز طلبی در جنبش کمونیستی جهان پدیده‌ی جدیدی نیست. این امتیاز طلبی می‌تواند بر مبنای فعالیت، حدود "آگاهی" (روشنفکران و غیر آنان)، منطقه‌ای، ملی یا نژادی، جنسی یا دارای هر وجه تمایز دیگر باشد. این امتیاز طلبی می‌تواند علنی یا پنهانی باشد. اما همه‌ی این انواع در يك چیز مشترکند. کسب حقوق ویژه. ملت یهود، خود را ملت برگزیده می‌داند، مردان شوونیست خود را برتر از زنان می‌شمارند، برخی از خلق‌ها خود را مبارز تر از سایرین می‌دانند، روشنفکران خود را "آگاه‌تر" از کارگران و رهبران آنان می‌پندارند. و این‌ها، این خزعبلات ارتجاعی، در جنبش سوسیالیستی هم تحت‌واژه‌ها و عناوین جدید رخ می‌نماید. امتیاز طلبی چنان که گفتیم به قدمت ارتجاع است.

مشهورترین نوع امتیاز طلبی در جنبش سوسیالیستی روسیه بصورت بوند یسم معروف خاص و عام است. روشنفکران سوسیالیست، یهودی امتیازات و هویت ویژه‌ای می‌خواستند. از برجسته‌ترین کارهای لنین افشاء مشخص این گرایش انحرافی بود. افشاء تاریخی آن در تشکیل "دولت سوسیالیست یهود" توسط مبارزین بوند یست، احتیاج به بررسی بیشتر ندارد. اسرائیل مجسم تراز آن است که نیازی به افشاگری داشته باشد. اما در جامعه‌ی ما همه چیز و همه‌ی انحراف‌ها چندین

باراگراند یسمان هیشوند • بوند یست ها حقوق و امتیازات محدودی می طلبند • در مورد ما چذین نیست • برای ——— محدودیتی نیست !

به بند های زیر از اسالنامه " حزب کمونیست ایران " توجه کنید :

" ماده دوم : کومه له راسا می تواند :

۱- موضع، خط مشی و شعارهای پرولتاریای کردستان را در خصوص مسئله ملی و در رابطه با حق تعیینیــــــــــــــــــــن سرنوشت ملت، کرد تعیین و تصویب کند •

۲- سیاست های خود مبتنی بر مبانی تاکتیکی عمومی حزب در قبال سایر احزاب و نیروهای سیاسی کرد در ایران و سایر کشورهای منطقه را تعیین کرده و مناسبات خود را با آنان تنظیم کند •

۳- بنام خود و در رابطه با مصالح و مسائل خلق کرد، در سطح جهانی و مراجع بین المللی حضور یابد و تصمیمات لازم را اتخاذ کند •

...

۷- تاکتیک خود را در زمینه ادامه یا قطع جنگ انقلابی خلق کرد در برابر دولت مرکزی تعیین نماید • در صورت لزوم با دولت مرکزی بر سر مسائل مربوط به مطالبات خلق کرد وارد مذاکره شود و هر جا که مصالح جنبش خلق کرد ایجاب کند قرار داد های لازم را امضاء نماید •

۸- حاکمیت انقلابی در کردستان را در همه سطوح سازماندهی و رهبری کند • نحوه ی شرکت خود را در عالیترین ارگان های حاکمیت ناشی از پیروزی جنبش خلق کرد تعیین نماید •

تبصره ی ماده ی دوم : کمیته ی مرکزی کومه له باید کلیه ی مصوبات، مذاکرات، قرار داد ها و اقدامات خــــــــــــــــــــود را در رابطه با موارد فوق به کمیته ی مرکزی حزب کمونیست گزارش دهد •

.....

ماده ی سوم :

تبصره ی ۱ : کنگره ی کومه له باید مسائل مطرح شده از سوی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست برای کنگره کومه لهـــــــــــــــــــــه را در دستور جلسات خود گنجانده و مورد بحث و بررسی و رای گیری قرار دهد •

تبصره ی ۲ : کنگره ی مرکزی حزب کمونیست می تواند اعضای از حزب را با رای مشورتی به کنگره ی کومه له دعوت نماید •

این ها از اصول حاکم بر روابط حزب کمونیست و کومه له اند • از حق نمی توان گذشت این ویژگی مهمی است که بر خلاف

سنت معمول پوپولیست ها، در مورد این مسئله ی خاص پنهان کاری نشده و ماهیت قضیه - هر چند وحشتناک - بی پرده بر

صحنه آمده است • کومه له نه تنها رهبر جنبش ملی خلق کرد است، نه تنها خود تصمیم می گیرد که در " عالی تریــــــــــــــــــــن

ارگان های حاکمیت ناشی از پیروزی جنبش خلق کرد " چگونه شرکت کند، بلکه حتی راسا با دولت جمهوری اسلامی می تواند

وارد مذاکره شود (!) و قرار داد ببندد • از دولت جمهوری اسلامی گذشته در سطح منطقه و در سطح جهان راســــــــــــــــــــا

وارد مذاکره و قرار داد شود • این کومه له ی همه توان و همه جا حاضر، این کومه له قادر متعال مطلقا و راسا بوند یست

نیست • باید گفت احق بودند بوند یست های روسیه که فقط امتیازات محدودی می خواستند • این بوند یسم نیستــــــــــــــــــــ،

کومه له ایسم است • و طرف مقابل قرار داد هم البته اعضاء حزب سوسیال دهوکرات روسیه نیستند، روشنفکران حریصــــــــــــــــــــی

هستند که حاضرند به هر سازش و خفتی تن دهند برای این که جزء رهبران " حزب کمونیست " قلمداد شوند • در مقدمه ی

این نوشته گفتیم که هنگامی که هدف قدرت باشد این فقط در سطح جامعه مطرح نیست • در بند بند روابط و منجملـــــــــــــــــــــه

روابط سازمانی نیز مطرح است • گروه کوچکی که بنظر خود بخواهد در راس یک سازمان بزرگ قرار گیرد همانطور که در سطح

اجتماعی مارکسیسم را و می دارد که انقلاب دهوکراتیک کند و از بورژوا ها و مالکین ابزار تولید مالیات تصاعدی و بیمه مجانی

بخواهد همانطور هم در سطح سازمانی حزب یکپارچه کمونیست را و می دارد که حقوقی برای یک بخش آن قائل شود و از تنظیم

امور خلق کرد تا صحبت با دولت مرکزی و تصمیم گیری در باره ی شرکت در حاکمیت منطقه ای !!

این سرنوشت مارکسیسم و حزب کمونیست در دست کسانی است که هیچ اصلی را غیر قابل انعطاف در مقابل قــــــــــــــــــــدرت

نمی بینند • این کمونیسم قدرت مدارانه از صدر تا ذیل است • سقوط تا آنجا که یک بخش از حزب کمونیست راسا تصمیم

می گیرد که با دولت مرکزی مذاکره کند و در " حاکمیت ناشی از پیروزی خلق کرد " شرکت نماید ! آیا هرگز حتی تصور این ابتذال

هم میسر بود • بوند یسم جامعه عقب افتاده مثل هر چیز دیگر کاریکاتور نسخه اصلی است •

اما روشنفکر هراسان ما که از بی آبرویی ناشی از این روابط خدایگان - بند - خدایگانی می هراسد به خیال خود محکم کاری می کند و از کومه له می خواهد که اقداماتش را لااقل به حزب صرفا گزارش دهد . بنابریم به این همه محکم کاری ! ولی مبادا کسی در این مسئله شك کند . " حزب کمونیست " دلخوش می دارد که مستمع باشد و گزارشی بشنود (تبصره ماده ۲) اما کومه له چی ؟ ابد ! . هنگامی که " حزب کمونیست " به کومه له گزارش می دهد ، کومه له فقط مستمع نیست . در پی اجرای آن رای گیری می کند ! (تبصره ۱ ، ماده ۳) ، گفتم خدایگان - بند - خدایگان . این هنوز کم است .

آقای عبدالله مهدی در مطالبی که در دفاع از این رابطه اظهار داشته است ، می گوید که دادن این امتیازات را بر مبنای کوشش برای کم کردن سوء ظن خلق کرد توجیه کند و این را شناسایی حالبی است . این دیگر مارکسیسم نیست ، روان درمانی است . توهین به خلق کرد در قالب دفاع از آنست . این رفا می خواهند سوء ظن کدام بخش از خلق کرد را بر طرف کنند ؟ و چقدر عوامفریبانه است این برخورد . آیا سوسیالیست های خلق کرد - کمونیست ها - سوء ظن دارند ؟ این ها هنوز کمونیست نیستند و شاید روش آقای مهدی برای آن ها پاك بیجا نباشد . اما آن بخش از مبارزین کرد که سوسیالیست نیستند در " حزب کمونیست " چه می کنند . مگر این يك حزب طائفه ای است . شما حزب کمونیست و مناسبات درون آن را به ابتدال می کشانید برای آن سوء ظن عدای را که از اول همه جایشان در حزب کمونیست نبوده درمان کنید ! ؟ مرحبا باین منطق . این عذر صد بار بدتر از گناه است . و اگر منظور غیر سوسیالیست های خارج از حزب هستند این دیگر بسیار مضحك است ، که حزب کمونیست در درون خود روابط مبتدل تر از بوندیستی ایجاد کند تا غیر سوسیالیست های خلق کرد از کومه له تبعیت کنند . در روسیه هم قطعا هیچيك از خلق ها تحت ستم نبودند ، در عناصر ناآگاه سوء ظن وجود نداشت و گر نه قطعا غیر ممکن بود که چنین فرمول درخشانی بفکر لنین و دیگران خطور نکند که به شاخه های حزب در میان ملت های مختلف اجازة دهند راسا با حکومت تزاری وارد گفتگو شوند و عقد قرار داد کنند و در صورت لزوم در حاکمیت آن منطقه هم شرکت نمایند . نه ، این ها کشف نشده و محتاج به ابداعات دوستان امروزی ما مانده بودند .

مسئله اما این نیست . مسئله ، مسئله قدرت است . کومه له يك سازمان مبارز با پایه تودای معین بوده است . عدای روشنفکر کرد و فارس ، بدون در نظر گرفتن ظرفیت این سازمان خود را و نظرات خود را به آن تحمیل کرده اند . این روشنفکر مآبی ، یعنی همان بلیه ایست که همواره در مورد روشنفکران از آن سخن می رود . برای رهبران کومه له این افتخار بوده است که رهبر يك سازمان کمونیست - بقول خودشان از جمله رهبران پرولتاریای جهان - شوند . و برای روشنفکران آرزومند امك ، این تنها " فرصتی " بوده است که از حد يك گروه غیر موثر ، به حد رهبران پرولتاریای جهان ارتقاء یابند . و کومه له در این میان قربانی است . قربانی هوسبازی و جاه طلبی روشنفکران .

زمانی بود که کومه له مورد احترام يك سازمان ها و عناصر چپ ایران بود . عدم توافق ها البته وجود داشت ولی همه به آن بعنوان مظهر مبارزه جوئی خلق کرد علیه ستم ملی احترام می گذاشتند . ما خود در زمینه ی حمایت از این حرکت ، بحق چه از نظر سیاسی و چه نظامی از جمله سازمان هایی بودیم که برگ سبز خود را تقدیم داشتیم . سازمان های دیگر چپ نیز کم یا بیش ادای سهم کردند . همه به آن بصورت يك جنبش مترقی ملی احترام می گذاشتند . اما اکنون چه ؟ این کومه له نبود که بعزت بلند پروازی و شتاب خرد بورژوا مآبانه ی رهبران ارتقاء یافت . این کومه له نبود که با ادای بیش از واقعیت خود اعتلاء یافت . قضیه بر عکس بود . کومه له در دام يك حرکت سکتاریستی گرفتار آمد و حمایت عمومی را از دست داد . و این کار را پیشمرگان کومه له نکردند . رهبران - روشنفکران - کردند . روشنفکران کرد و فارس . کومه له در این میسان قربانی است .

بنابراین مسئله این نیست که گویا سایر سازمان های چپ ایران با حقوق خلق کرد مخالفند ، که در امر تعیین سرنوشت برای خلق ها راسخ نیستند ، مسئله این است که کسب حقوق خلق کرد بمعنای امتیاز طلبی در جنبش کمونیستی نباید باشد . کومه له می توانست ، کماکان يك سازمان مبارز باقی بماند و تمام امتیازات فوق را بحساب خود ، بحساب جنبش ملی کرد ، داشته باشد و مورد تائید هم باشد ، ولی این ها را بحساب حزب کمونیست که مربوط به کل جنبش است منظور داشتن ، که اصل و اساس تحزب و مارکسیسم را بهم ریختن ، که فراسوی واقعیت خود ادعا داشتن ، که روابط ارباب و رعیتی را در درون حزب کمونیست ایجاد کردن این ها چیز هایی است و بلایایی که دقیقا از جانب روشنفکرانی که به آرزوهای خود نظمر دارند و نه به واقعیات وارد می آید . این درست تکرار روش تقی شهرام هاست . سازمانی را از بالا عوض کردن . رهبران يك سازمان مبارز مثل مجاهدین گذشته و کومه له ی کنونی - کمونیست می شوند . بسیار خوب . و سعی می کنند که کمونیسم را به سازمان حقه کنند . دید اسف انگیزی از سازمان و مبارزه ی طبقاتی است . و این حیرت انگیز نیست . این کسار

در ادامه ی همان پیشنی است که می خواهد در جامعه هم قدرت سیاسی را توسط تعدادی کمونیست کسب کند و سپس طبقه ی کارگر را کمونیست کند . همه چیز وارونه است . و این يك عنصر پیشنی است که از صدر تا ذیل در همه حرکات و رفتارهای این روشنفکران ، در همه ی تزه ها و تئوری های آنان خود می نماید . این سقط مارکسیسم به منزله ی حرکت از پروسه ی واقعی است .

حزب کمونیست

مناسبات درونی و بیرونی

این دید وارونه و از بالا به پائین البته باید در همه ی شئون خود را نشان دهد . وقتی رهبری می خواهد با هیئت طبقاتی سازمان را عوض کند ، وقتی رهبری می خواهد ماهیت جامعه را عوض کند البته احتیاج به ابزاری دارد که بمثابة ی يك اهرم با يك فشار رهبری "توده" را جابجا کند . این ابزار حزب کمونیست از نوع ویژه ای است که سازمانش را در دوران استالین دیده ایم . و باز باید این اعتبار را به "حزب کمونیست" داد که در این میان پنهان کاری نکرد و استالین است بگوئیم آنقدر متوجه زشتی کار نبود ، است که پنهان کاری کند .

در اساسنامه ی "حزب کمونیست" ارگان های مافوق و مادون چنان در جای خود تثبیت می شوند که حتی استالین شرم داشت چنین اظهار کند :

"تبعیت فرد از حزب ،

تبعیت اقلیت از اکثریت ،

تبعیت ارگان های پائین تر از بالاتر ،

تبعیت تمام حزب از کمیته ی مرکزی" .

ایضا در نحوه ی ارتباط "پائین تر" با "بالاتر" و بهتر است بگوئیم نحوه ی ابلاغ و امر بالاتر :

"کمیته ی مافوق از میان اعضاء هر کمیته ((مادون)) يك نفر را بعنوان دبیر تعیین می کند . دبیر رابط کمیته با کمیته مافوق است . و مسئولیت هماهنگ کردن و نظارت بر فعالیت های اعضای کمیته را به عهده دارد و فعالیت کمیته را منظم به کمیته ی مافوق گزارش می دهد " .

از این دست مطالب بسیار زیاد است . حزب کمونیست در قلموس آقایان يك سیستم هرمی است که در آن اوامر از بالا به پائین جاری می شود و هر مافوقی به مادونی امر می کند و وظیفه ی هر مادونی هم البته تبعیت است . در اینجا ارگان ها حتی دبیر خود را نمی توانند انتخاب کنند ، دبیر از بالا نصب می شود (بقول خودشان "تعیین" می شود) و مسئول و ناظر بر همه ی فعالیت های موجودات تحت حکمرانی خود (که البته موظف به تبعیت هستند) است . در اینجا امر رهبری مطاع است و رهبری با مکانیسم سازمانی شخصی حاوانی . در همین اساسنامه آنجا که رفقا مجبورند برای حفظ ظاهر بگویند "انتخابی بودن کلیه ی ارگان های رهبری از پائین تا بالا" علی رغم آن که فهم خود از انتخاب را با انتصاب ("تعیین") مشخص می کنند باز هم همین "آوانس" را پس می گیرند :

"تبصره (!) - مادام و به درجه ای که ضروریات فعالیت مخفی و مبارزه ی نظامی ایجاب کند ، اجرای کامل اصول انتخابی بودن ارگان های رهبری محدود می گردد "

و این یعنی کشتك ! همین آوانس هم بعلت "ضروریات مبارزه ی مخفی" که این البته باز بنظر دوستان تا دوران کسب قدرت سیاسی پا برجا خواهد بود پس گرفته می شود . آخر مگر می شود در دوران خفقان مبارزه ی آزاد کرد ؟ البته نه ! پس انتخابات می ماند و در دنباله ی همان تبصره : " نحوه ی تعیین این ارگان ها بر طبق دوازین مصوب کمیته ی مرکزی مشخص می شود " ! خوانندگان البته تصور نکنند که این باری است که خفقان به دوستان تحویل می کند . بدون ذکر این تبصره هم همانطور که نشان دادیم مسئله "انتخابی" بودن برای آن ها يك زیور دور انداختنی است . در بهترین شرایط پس از انتخاب کنگره و پس از انتخاب در انتخاب کمیته ی مرکزی و پس از انتخاب در انتخاب پلنوم و بالاخره پس از انتخاب به توان اینم دبیر کل مسئله به عکس خود تبدیل می شود . از این پس ، یعنی وقتی خر ملا از آب گشت ، ایمن مقامات مافوق هستند که ترکیب ارگان ها و کمیته های مادون را تعیین می کنند ، وضع تشکیلاتی را مطابق تمنایات خود تغییر می دهند . رابطین با کمیته های مادون را "تعیین" می کنند . ترکیب کمیته ها را عوض می کنند ، زمان "انتخابات" را (البته به شرط اجازه "ضروریات مبارزه ی مخفی") تعیین می کنند ، ضوابط و نسبت انتخاب نمایندگان (!) را معین می کنند .

والی آخر. این یعنی جاودانی شدن، یعنی انتصاب رهبری توسط رهبری، لفظ "انتخابات" یک ریشخند بد فرجی است! در محافظه کارترین - نمی‌خواهیم واژه ی بدتری بکار ببریم - احزاب ارتجاعی هم چنین سیستم هرمی وحشتناکی وجود ندارد. فقط یک تالی برای آن در ایران سراغ داریم و آن سیستم ولایت فقیه است.

این درک کمونیست‌های ما از سانترالیزم دموکراتیک است! بی‌جهت نیست که احزاب کمونیست این چنانی تا زمانی که عزرائیل به سراغ رهبر نیاید کسی یارای تکان دادن رهبری را ندارد. حزب کمونیست شوروی و اقطارش را بنگرید، انور خوجه مرحوم را بیاد آورید. کیم ایل سونگ و فرزند برومندش را نظاره کنید و متحیر بمانید که باز هم انسان‌هایی یافت می‌شوند که طالب همین روابط هستند. بنقل از یک "ریپرتاژ آگهی" مندرج در کیهان در مدح رفیق کیم چونگ ایل، این "جوچه ایسم" تکامل تاریخ است! جهان از لحاظ میزان انسان مخبط کمبود ندارد.

ما در مقالات متعدد "رهائی"های دوره ی سوم، مطالبی پیرامون مناسبات درون سازمانی کمونیستی، مسئله ی اقلیت و اکثریت، جناح‌ها و رابطه ی آن‌ها نوشته ایم و خوانندگان را به آن‌ها ارجاع می‌دهیم. در اینجا صرفاً این نکته را ذکر می‌کنیم که هیچ هدف، انگیزه و عاملی در جهان حتی برای یک لحظه نباید و نمی‌تواند یک فرد کمونیست را وادار کند که خلاف اعتقاد خود عمل نماید. عقیده و ایمان مسئله ای نیست که با رای گیری و تقلباتی نظیر اکثریت و اقلیت عوض شود. کسی که دیگری را وادار نماید که بخاطر حفظ منافع سازمانی، تظاهر به یکپارچگی، جلوگیری از سردرگمی توده‌ها و خزعبلاتی نظیر آن، بر خلاف آرمان، ایدئولوژی و اعتقاد خود عمل نماید یک فاشیست مسلک است، بدون هیچ تردیدی. کمونیسم، هیئات، یک حرکت آگاهانه است. سازمان در خدمت ایدئولوژی است و نه بر عکس. نابود باد وارونه نگری. نابود باد سازمانی که ادامه کاریش مستلزم خفقان اقلیت باشد، مستلزم این باشد که عده ای بنا به دستور اکثریت بر خلاف عقاید خود، بر خلاف اعتقادات خود سخن گویند و عمل کنند، هیچ چیز در جهان ننگین تر از این نیست. تبعیت اقلیت از اکثریت در چیست. اگر اقلیت اعتقاد داشته باشد که فلان اقدام خاص به جنش کمونیستی، به توده های مردم ضربه می‌زند، آیا باید برای حفظ منافع (کیف) سازمانی، منافع (مقدس) سازمانی، آن را تبلیغ کند؟ به آن عمل کند چون اکثریت چنین فرموده است. چون هنگام رای گیری دوتا و لتی رای بیشتر آورده اند؟ در هیچ قاموسی ممکن نیست میزان صحت و سقم نظری را با میزان آراء بسنجند. "کمونیست‌های" ما که خود سرکوبگرند چنین می‌گویند و تحت این توجیه احمدقانه پنهان می‌شوند که اگر تفاوت نظر اعلام شود توده گیج می‌شود. معلوم است آن چنان توده ای که این حضرات می‌خواهند، آنچنان توده ای که ذکر آن خواهد رفت، بدرد همین روش می‌خورد. سخن ما بر سر این نیست که چرا این‌ها چنین می‌دارند، سخن بر سر این است که چرا این‌ها را با اسم کمونیسم می‌گویند. با کمونیسم چه دشمنی دارند.

با این نحوه ی نگرش به مسئله ی اکثریت و اقلیت است که در سازمان‌هایی از این دست، سیاست سازمانی، تزها و تئوری‌ها با تغییراتی در رهبری و یا حتی هیئت تحریریه چنان تغییر می‌کند که دیگر قابل شناسایی نیست. توطئه‌ها در پشت انجام می‌گیرد - توده بی‌خبر می‌ماند - کودتا صورت می‌گیرد - و توده متحیرانه به دنبال روی فرا خوانده می‌شود. و طبیعی است که چنین کسانی اظهار شکفتی کنند که چطور وحدت کمونیستی در طول سالیان دراز نوسان نکرد و استیست و در اظهارات خود پیگیر بوده است. چیزی که آن‌ها نمی‌فهمند - و بسیار هم طبیعی است که نفهمند - اینست که در یک روابط دموکراتیک، که در یک روابط غیر هرمی، که در روابطی که مبتنی بر میزان رای اقلیت و اکثریت نیست، که در روابطی که عقیده ای سرکوب نشود، کودتا و "نوسان" صورت نمی‌گیرد. فهم این مطلب اما بسیار دشوار است. مستلزم برپیدن از آموزش‌های "رهبر کبیر پرولتاریا"، پدر استالین است. مستلزم دیدن و شناخت روابط درونی کمونیستی قبل از نزول بخت استالینیزم است. مستلزم مشاهده و آشنا شدن با روابط درونی احزابی است که مارکس‌ها و لنین‌ها در آن فعالیت می‌کردند. مستلزم مشاهده ی این است که در ایسکرای به سردبیری لنین، شدیدترین حملات علیه پاره ای از تزه‌های لنین توسط کسانی مانند روزا لوکزامبورگ صورت می‌گرفت و لنین چنان که شایسته ی او بود کماکان روزا را از بزرگترین رهبران پرولتاریای جهان می‌شناخت. این‌ها برای "چپ" استالینیزم ایران وحشت‌انگیز است. حزب کمونیست و جناح؟ نه این ساخته و پرداخته ی "لیبرال‌های چپ" است. ما حزب کمونیستی می‌خواهیم که مثل گروه ضریت عمل کند. یکپارچه باشد (ولی اگر زورمان نرسید امتیاز تشکیلاتی می‌دهیم. بوندیسم هم غیر قابل تحمل نیست!).

همانطور که گفتیم سخن ما در بالا در حد اشاره به مسئله دموکراسی سازمانی است و جای بحث‌هایی را که در "رهائی" کرده ایم نمی‌گیرد. خاصه آن که در همان بحث‌ها هم گفته ایم که هنوز تمام جوانب مسئله را نشکافته ایم. بنابراین بار دیگر خوانندگان را به آن مقالات ارجاع می‌دهیم. امید داریم در آینده در این مورد و اساساً مقوله ی حزب و شکل سخنان

بیشتری داشته باشیم .

این اشاراتی به روابط درونی بود . حزب کمونیستی که مناسبات درون خود را بر اساس تبعیت می‌نهد ، با جهان خارج بهتر از این نیست . به این نوشته ی دوستان توجه کنید :

"هسته ی کمونیستی ((مرکب از چند نفر)) باید بکوشد که خود بمثابه ی يك تشکل کمونیستی در نزد توده ها بعنوان رهبر شناخته شود و مورد تبعیت و دنباله روی از جانب توده ها قرارگیرد . عبارت دیگر کافی نیست که هسته ، توده ها را تنها بواسطه ی رهبران عملی رهبری کند ، اعتقاد ، اتکاء و توکل ((توکل علی الله !)) و علاقه مندی کارگران علاوه بر رهبران عملی باید به خود هسته نیز بعنوان يك تشکل کمونیستی مستقیماً معطوف کرد . بزیان ساده هسته باید به جایی برسد که کارگران در برخورد به معضلات پیچیده شان صادقانه بگویند : " هر کاری هسته بگوید می‌کنیم " ، " حتماً هسته صحیح می‌گوید " ، " هسته بی دلیل حرف نمی‌زند " ، " هسته بهتر می‌داند " و " (" کارگر کمونیست " ، شماره ی ۲) .

آیا حتی در ولایت فقیه چیزی بیش از این از توده ی حزب اللهی خواسته می‌شود ؟ تو عقل خود را بدست من بسیار من حتماً صحیح می‌گویم ، من بهتر می‌دانم . تو هر کاری که من می‌گویم بکن . بمن اعتقاد و اتکاء و علاقمندی و توکل ((حتماً واژه ها بنحو مهوعی مذهبی هستند)) داشته باش . از من دنباله روی کن . من روی شانه های تو کسب قدرت می‌کنم و آنوقت با فراغ خاطر " در بهترین شرایط مناسب " به تو می‌فهمانم که همه این ها " بی دلیل " نبوده است . خوب ! این مشمئز کننده است ؟ این رفتار با کارگران بمثابه ی العوام کالانعام است ؟ آری و بیش از این ، این توهین به بشریت است . و بی جهت نیست که این حضرات آنقدر از حتی کلمه ی " آگاهی " وحشت دارند . این راه رسیدن به سوسیالیسم توسط مبتدل ترین نمونه های برگزیده گزائی در تاریخ جنبش کمونیستی است . هسته ی چند نفری را بردارید ، بجایش نایب امام زمان بگذارید ، بجایش پیشوا بگذارید ، فرقی نمی‌کند . و با این حد از سخافت همین دوستان می‌نویسند :

" اما انتظار دانش سوسیالیستی از طبقه (به مفهوم عام آن) بیجاست . وحدت کمونیستی که در هیچیک از متون مورد مراجعه ی ما ((باز هم همان کلاه شرعی)) مرز و در عین حال رابطه ی متقابل توده ها و پیشروان طبقه ی کارگر را در نظر نگرفته است "

نه ، نه ! آقایان این نوع رابطه ی متقابل توده ها و پیشروان طبقه ی کارگر ، ارزانی شط باد . ما ترجیح می‌دهیم " لیبرال " باشیم ولی فاشیست مسلک نباشیم . ما بجای شط احساس خجالت می‌کنیم . آن مناسبات درونی مورد تبلیغ آقایان بود ، این رابطه ی متقابل آن ها با توده ها ، اما مناسبات آن ها با سایر نیروها چگونه خواهد بود ؟ باین بخش از اعلامیه آن ها توجه کنید :

" حزب توده اکنون خود مغضوب و مورد یورش و حمله ی پلیسی رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته و برخی از عناصر آن به مناطق آزاد شده و تحت نفوذ پیشمرگان در کردستان روی می‌آورند .

ما از تمام این عناصر می‌خواهیم که بلافاصله خود را به مقرها و واحدهای پیشمرگان که به معرفت ناپند . چنانچه این افراد به غیر از وابستگی به حزب توده مرتکب جرم مشخصی نشده باشند ، پس از بازجویی آزاد می‌گردند بدیهی است که این افراد و بطور کلی تشکیلات حزب توده در کردستان نه بخاطر عقاید و نظراتشان ، بلکه بمثابه ی عطل رژیم جمهوری اسلامی از حق فعالیت سیاسی محرومند " (" اعلامیه دفتر سیاسی که به له " ۶۲/۲/۱۶ ، تاکید ها از ماست) .

بسیار خوب ! در این که اعضای حزب توده بمثابه ی فعال جمهوری اسلامی عمل کرده اند تردیدی نیست . این روش نفرت انگیز حزب توده که از ماهیت آن ها بعنوان يك ارگان جاسوسی برای حزب رویزیونیست شوروی ناشی می‌گردد بر کسی پوشیده نیست . حمایت شوروی از ایران و تبعیت حزب توده از این حمایت ، در شیوه ی توده ایستی فوق خلاصه می‌شود . در این زمینه در زمان خود توضیح داده ایم . اما بر مبنای اعلامیه ی دوستان " حزب توده اکنون خود مغضوب و مورد یورش و حمله ی پلیسی رژیم جمهوری اسلامی است " آیا این بدان معناست که اعضاء متواری آن اکنون چون عطل رژیم عمل می‌کنند یا نه . ظاهراً اعلامیه مدعی است که نه . پس برخورد با آن ها باید بمثابه ی افراد مجرم (جاسوسان سابق) باشد یعنی تنبیه شوند ، و یا این که بی گناه تشخیص داده شده و آزاد شوند . یا جاسوس بوده اند یا نبوده اند ، یا جاسوس هستند یا نیستند . در هر حال تکلیف معین است . اما رویه ی که به له جالب است : معتقد است که آن ها جاسوس نبوده اند (و گر نه آن ها را آزاد نمی‌کردند) ، و نیز معتقد است که آن ها جاسوس نیستند اما " از حق فعالیت سیاسی محرومند ! چرا ؟

"نه بخاطر عقاید و نظراتشان" پس بخاطر چی؟ کسی که چنین سئوالی را مطرح کند نفهمیده است که منظور دقیقاً این است که بخاطر عقاید و نظراتشان .

ما می دانیم که بعید نیست دوستان حزب کمونیست که صداقت آن ها را در صفحات قبل محک زده ایم این بار را متهم بدفاع از عطل رژیم ایران و حزب توده کنند . در این شهر آشوب هیچ چیز بعید نیست ولی از پیش پیداست که این حمله ی احتمالی دقیقاً بخاطر سرپوش گذاشتن بر رویه ی سرکوبگرانه ی آن ها خواهد بود . یا زنگی و یا رومی . یا مجرم یا بی گناه ، کدامند اعضای حزب توده . و آزادی بدون اجازه ی فعالیت سیاسی در کدام قاموس بجز فرهنگ سرکوبگران معنـــــی دارد . و این تازه در شرایطی است که کومه له یا حزب کمونیست حاکمیت ندارند . روزی که آن ها مطابق آرزوهایشان قدرت سیاسی را کسب کنند ، چه کسی جز آن ها اجازه ی فعالیت سیاسی خواهد داشت ؟ عطل بورژوازی ؟ رویزیونیست ها ؟ مجاهدین ؟ چپ "منحرف" که البته شامل همه ی چپ جز آن ها است ؟ باز هم کسی متعجب است که چرا خرسندیم کـــــه در انقلاب بهمن چنین چپی بقدرت نرسید ؟

کجا ایستاده ایم ؟

آنچه در صفحات پیشین آمد واقعیت "حزب کمونیست ایران" را از لحاظ مختلف محک زده است . دوستان در نقش یک نقاد ، درنگ و افترا زن هستند . در نقش شورسین پوپولیست راست و در همین نیز غیر پیگیر و در هم گوهستند ، از لحاظ سازمانی حامل بدترین نوع سنت سازماندهی حزب استالینی هستند . از لحاظ اصولی سازشکار و بوندیست هستند ، از لحاظ بینشی برگزیده گرا و سرکوبگرند . و این ها همه برای ما بیه ناسف است . ما امید داشتیم که تجمع و اتحاد بخشی از چپ نوید بخش رهایی نسبی از سردرگمی های گذشته باشد . حزب کمونیست سقط اتحاد چپ است . یادگار گشته های بدفرجام و نمودار اضمحلال بخشی از این جنبش است . اما این هنوز پایان کار نیست . جنبش ایران عقیم و سترون نیست . در تاریخ این جنبش فراز و نشیب های فراوان بوده اند ولی در پی همه کسب تجربه ها ، ناچیز نبوده است . برای روشن شدن ماهیت حزب توده برای همه ده ها سال لازم بود ، برای روشن شدن ماهیت پیگار چند سالی کافی بود ، و برای روشن شدن ماهیت "حزب کمونیست"؟ آینده نشان خواهد داد .

امروز اما اگر چپ ایران از حال سرخوردگی و انفعال ناشی از خطاهای گذشته خارج شود امید و چشم انداز از همیشه روشن تر است . مسائل انقلاب تا اندازه ی زیادی و برای عده ای بیشتر از همیشه روشن شده اند ، پوپولیسم در موضع دفاعی است . مشی و منش سرکوبگری و خفقان استالینی مجبور به استتار خود شده است ، ضرورت دموکراسی و جدائی ناپذیری آن از مارکسیسم مسلم تر شده است ، تبعیت و دنباله روی بجز رقابتموس عقب مانده ترین بخش جای خود را به ضرورت حرکت آگاهانه داد ما ست دستوردها فراوان بوده اند و درست بهمین جهت ما امروز پس از ۴۰ سال این گفته ی خود را با نیروئی بیشتر تکرار میکنیم : "فوری ترین هدف کمونیست ها عبارتست از : متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه ، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا . . . بدین جهت شعار مرحله ای مبارزات ما همانا شعار همه چیز در خدمت ایجاد حزب کمونیست ایران می باشد . نظام فعالیت های ما که خود شامل مقاطع مختلفی خواهد بود ، در خدمت ایجاد حزب سرتاسری طبقه ی کارگر خواهد بود " ("درباره ی انقلاب" ، زمستان ۱۳۵۰) .

به اعتقاد ما ، از میان مراحل سه گانه ی انقلاب سوسیالیستی ، این دوران ، دوران تدارك ، تعیین کننده است . در این دوران است که پایه و اساس آن چیزی که باید کسب قدرت کند ، آن چیزی که باید مناسبات تولیدی را عوض کند ، ریخته می شود . می توان یک حزب کمونیست از همین سیاق که رفقا می گویند ساخت و شاید هم دری به تخته ای بخورد و قدرت می هم بدست آید (که در آن شك داریم) ولی حاصل کار چیزی جز آنچه که در بسیاری از کشورها ننگ بشریت است ، نخواهد بود . ده بار تجربه بس است . صد بار تجربه بس است . علی رغم نگرانی ما از آنچه رفقا پد رسالارانه خواهند خوانند ، در انتهای این مقاله صمیمانه از آن ها می خواهیم که بخود مراجعه کنند . از خود انتقاد کنند ، نه تنها در رابطه با اتهاماتی که بط زده و عدم صمیمیت هایی که به خرج داده اند ، بلکه از آن مهم تر در مورد مشی و منشی که منجر به آن و نظائر فراوان آن شده است . درباره ی نگرش وارونه به کمونیسم بمطایب یک حرکت توده ای ، بمطایب یک حرکت آگاهانه . بمطایب حرکتی که از عمق می جوشد و انسان ها را از عمق دگرگون می کند . بمطایب حرکتی که با همه ی حرکات دیگر تاریخ متفاوت است . خدا در کمونیسم نفی میشود و چیزی جای آن را نمی گیرد . بشر جای خدائی شیند . آدم انسان می شود .